در باب دوم از صفحہ ۹۰ بیان ۲۵ - احادیث ناسخ و منسوخ نیز شامل کتاب ہذا است

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا

از تصانیف علامہ مرجع الانام نواب سید محمد صدیق حسن مرحوم کتاب فیض انتساب اہل رسوخ مسمی

افادة الشیوخ

بمقدار

الناسخ والمنسوخ

بفرمایش خادم اہل اللہ فقیر اللہ غفر اللہ لہ ولوالدیہ وللاساتذہ واحبابہ باہتمام محمد دتو

در مطبع محمدی واقع لاہور فقیر اللہ طبع نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب تبصرة لاولی الرسوخ + واودعه انواعا
من الحکم والعلوم منها الناسخ والمنسوخ + من عرفه فقد عرف الحق وادرکه ربالد
من شموخ ومن لم یعرفه فقد هلك واهلك المشروخ والشیوخ والصلوة والسلام
علی من جاءنا بالحنیفیة السمحة السهلة البیضاء التی لیس لها منسوخ + فنسخ بها
الملل وازاح بها العلل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غب ارتفاعه
وهم فی بوخ + وعلی اله واصحابه الذین لا یبلغهم احد ولو انفق مثل احد ذهبا
فی اجر ما انفقوا فی سبیله من مد او صاع او وضوخ + صلی الله علیه وعلیهم
وعلی حملة الروایة ونقلة الدرایة عنهم ما سح الغمام علی الاصوخ + وغن الحمام علی
الشمروخ + وحن الذی یوخ الی الکوخ + اما بعد میگوید افقر خلق الله تعالی الیه احوجهم
الی الدیه که چون علم ناسخ و منسوخ قران کریم واخبار مخبر رؤف رحیم اهم علوم ست بجهت انکه عمل
بر آن هر دو و تمسك بدان موقوف بر دریافت اوست و هر که آنرا نمی شناسد در معرض خطر
عظیم ست و بسا ست که حکم بجواز چیزی کند که منسوخ تحریم ست یا تحریم چیزی کند که منسوخ
بجواز ست یا ناسخ را منسوخ داند یا منسوخ را ناسخ شمارد لهذا ائمه ملت و سلف امت گفته اند
که جائز نیست هیچ یکی را که تفسیر کند کتاب خدا را یا تمسك نماید بسنت مگر بعد معرفت ناسخ آن

از منسوخ وی و از علی بن ابی طالب رض مروی است که واعظی را گفت ناسخ و منسوخ می شناسی
گفت نه فرمود هلاک شدی و هلاک کردی و از عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده که منع
کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و وعظ نمودن بجهت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ
و حذیفه بن الیمان گفته حلال نیست هیچ یکی را که وعظ کند مردم را و تفسیر نماید قرآن را مگر آنکه
عالم باشد بناسخ آن و منسوخ و مخالفی برای این از صحابه معلوم نیست پس گویا این اتفاقیست
از ایشان بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و از اینجا
جمعی کثیر از اهل علم درین باب بتصنیف پرداخته اند و ناسخ را از منسوخ جدا ساخته مکی ابن
ابی طالب القیسی المقری و ابو جعفر النحاس و ابو بکر محمد بن عبد الله بن عربی و ابو داؤد
سجستانی و ابو عبیده قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاهر بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین
سیوطی و امام ابو القاسم هبة الله بن سلامة بن نصر المفسر المقری النحوی البغدادی و ابو الحسین ابن
المنادی و علی همدانی و غیرهم در ناسخ قرآن و منسوخ وی تالیف کرده اند و ابو محمد قاسم بن اصبغ
القرطبی النحوی و ابو بکر محمد بن عثمان المعروف بالجعد الشیبانی احد اصحاب ابن کیسان و احمد
ابن اسحاق الانباری و ابو جعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابو بکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی
و ابو القاسم هبة الله بن سلامة النحوی و ابو حفص عمر بن شاهین البغدادی الواعظ و ابراهیم
بن علی المعروف بابن عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن القشیری و محمد بن بحر الاصبهانی
و ابو الفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدل الیمنی و غیرهم در ناسخ حدیث و منسوخ
وی تصنیف نموده اند اما این تو الیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عنقا و کیمیا پیدا کرده
و از عدم اعتنای علما باین علم بزاویه عدم خزیده خصوصا درین مدن عجمیه و دیار هندیه بنا
علی هذا این فقیر حقیر عفا الله عنه ما جناه و تعمله فی ما یحبه و یرضاه باستبداد جمعی از احباب تالیف
این رساله در سنه ست و ثمانین و مائتین و الف الهجریة ۱۲۸۶ه پرداخت و مشتمل بر یک مقدمه و دو باب
و یک خاتمه ساخت و **افادة الشیوخ بمقدار الناسخ و المنسوخ** نام نهاد **مقدمه**
در بیان معانی نسخ و احکام او **باب اول** در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سوره **باب**
دوم در ناسخ و منسوخ حدیث **خاتمه** در ذکر بعض فواید مهمه و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه در بیان معانی النسخ و احکام او و دران چند مسائل است

اول در حد نسخ و آن در لغت بمعنی ابطال و ازاله آید و منه نسخت الشمس الظل و
الریح آثار القوم و منه تناسخ القرون و گاهی مراد بدان نقل و تحویل باشد و منه نسخت
الکتاب ای نقلته و منه قوله تعالی انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون و منه تناسخ المواریث
و اختلاف است دران که نسخ درین هر دو معنی حقیقت است یا در یکی ازان نه در دیگر
صفی هندی گفته اکثر بر آنند که در ازاله حقیقت است و در نقل مجاز و قفال شاشی گفته در نقل حقیقت
است و باقلانی و عبد الوهاب و غزالی گفته در هر دو حقیقت است و میان هر دو مشترک لفظا زیرا که در هر دو مستعمل
است و در اصطلاح اهل اصول بعد طول بحث در حدود وی رفع حکم شرعی است بمثل وی بتراخی منسوخ
از ناسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث
آن بسیار است و اختلاف در انجا بیشمار معرفت ناسخ و منسوخ است و اقوای وجوه صعوبت اختلاف
اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین باب آنچه از استقرای کلام صحابه و تابعین معلوم میشود آنست
که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازای معنی لغوی که ازاله چیزی بچیزی است نه بازای مصطلح
اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی است بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل
باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان
فارق درمیان منصوص و آنچه مقیس بر آنست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیه یا شریعت سابقه تا باب
نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد و عقل را در انجا جولانی شد و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد
آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند و اگر نیک بنگری غیر محصور است اما آنچه باصطلاح متاخرین منسوخست
عددی قلیل بیش نیست لا سیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان
بعد ازانکه از علما بعض آنچه مذکور شد ببسط لایق تقریر نموده آنچه برای متاخرین منسوخ است بر وفق
شیخ ابن العربی محرر کرده قریب به بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن بیست نظر است انتهی بعده آن
بیست را بالتعقب ذکر کرده و در آخرش گفته قلت و علی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس
آیات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات خواهد آمد **دوم** آنکه نسخ جائز است عقلا و واقع است
شرعا بدون فرق میان کتاب و سنت و حکایت کرده است جماعتی از اهل علم اتفاق اهل شرائع

بران خلافا لابی مسلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع ست و قاضی القضاة محمد بن علی
شوکانی در ارشاد الفحول بر وی درین خلاف رد شنیع کرده و تعقب نموده و گفته ان صح هذا عنه
فهو دلیل علی انه جاهل لهذه الشریعة المطهرة جهلا فظیعا واعجب من جهله بها حکایة
من حکی عنه الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من
بلغ فی الجهل الی هذه الغایة انتهی و حکمت در نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
ست که شریعت او ناسخ جمله شرائع آمده و نیست ناسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصالح
عباد ست پس هر گاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود آن تبدیل هم
همان مصلحت باشد و گفته اند رفع مؤنت خدمتی از ایشان ست در دنیا تا مبشر باشد برفع
آن در جنت و گفته اند تیسیر ست و قیل غیر ذلک سوم آنکه نسخ را شرطها ست یکی آنکه منسوخ
شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه ناسخ منفصل و متاخر باشد از منسوخ زیرا که هرچه مقترن ست چنانکه
شرط و صفت و استثنا مسمی بنسخ نیست بلکه تخصیص ست سوم بودن او بشرع پس ارتفاع حکم بموت
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید ست انقضای
آن وقت نسخ نیست پنجم آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اقوی ازان چه در صورت ضعف مزیل
قوی نتواند شد و این حکم عقل ست و اجماع بران دلالت کرده چه صحابه نص قرآن را بخبر واحد منسوخ
نکرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی ناسخ باشد تا بدا لازم نیاید و شرط نیست تناول بودن
لفظ ناسخ چیزی را که منسوخ متناول او بود یعنی تکرار و ابقا هفتم آنکه منسوخ جائز النسخ بود پس
داخل نشود در نسخ بر اصل توحید زیرا که وی سبحانه لم یزل و لا یزال با اسما و صفات خود ست و همچنین
بر چیزی که تابید و توقیت آن بنص معلوم شده و ازینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که
وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق غیر متصور ست چهارم آنکه جائز ست نسخ بعد اعتقاد منسوخ
و بعد عمل بران بلا خلاف برابر ست که همگنان بران عمل کرده باشند همچو استقبال بیت المقدس
یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجات رسول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد تمکن از ان
فعل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت معین
آنچه گنجایش فعل داشت بگذرد خلافا للکرخی و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز

نسخ در صورتیکه وقت مامور به داخل شده ما نسخ پیش از فعل آن وقوع یافته خلافی که هست در نسخ قبل از دخول وقت ست پنجم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین رفته اند جمهور شوکانی گفته هو الحق الذی لاسترة به زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور معروفه بلای بدل و ازین قبیل ست نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول و نسخ ادخار لحوم اضاحی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالآن باشروهن و نسخ قیام لیل در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنکه ظاهریه و بعض معتزله یا جمیع آنها تمسک کرده اند بر خلاف این بقوله تعالی مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا پس دران دلالت بر محل نزاع نیست زیرا که مراد نسخ لفظ آیت ست چنانکه دال ست بران قوله نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا و دروی ذکر نسخ حکم نیست و اگر تسلیم کنیم جائز ست که گفته شود که اسقاط این حکم منسوخ بهتر از ثبوت او درآنوقت ست ششم آنکه نسخ ببدل بر چند وجه ست یکی آنکه ناسخ مثل منسوخ باشد در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلافی نیست همچو نسخ استقبال بیت المقدس باستقبال کعبه دوم آنکه نسخ اغلظ باخف بود و این نیز بلا خلاف ست همچو نسخ عدت یکحول بعدة اربعة اشهر و عشرا سوم نسخ اخف بسوی اغلظ و مذهب جمهور جواز اوست خلافا للظاهریه و حق جواز وقوع اوست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعده و نسخ تخییر میان صوم و فدیه بفریضه صوم و نسخ تحلیل خمر بتحریمش و نسخ نکاح متعه بعد تجویزش و نسخ وجوب صوم عاشورا بصوم رمضان هفتم جواز نسخ اخبار و دران تفصیل ست یعنی اگر خبر از چیزی ست که تغییرش جائز نیست کقولنا العالم حادث پس نسخش هم جائز نیست و اگر چیزی ست که تغییرش جائز ست پس آن چیز ماضی ست یا مستقبل و مستقبل وعد ست یا وعید یا خبری از حکمی همچو اخبار از وجوب حج و مذهب جمهور جواز نسخ این خبر ست بجمیع اقسامش خلافا لابی علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق منع اوست در ماضی مطلقا و در مستقبل در بعض آن که وعد ست نه در وعید و تکلیف در تکلیف از آنجهت که آن رفع حکم از مکلف ست و در وعید از آنجهت که آن عفو ست و نیست ممتنع از وی تعالی بلکه حسن ست و فاعل او ممدوح ست از غیر خود و نفس خود بایدان تمدح می تواند کرد و در ماضی از ان جهت که کذب صریح ست مگر آنکه متضمن تغییر

یا تقیید یا تعیین مضمون خبر مذکور باشد که درین صورت باکی نیست هشتم در اقسام نسخ ابو اسحق مروزی
و ابن سمعانی گفته‌اند نسخ شش قسم است یکی منسوخ الحکم باقی الرسم همچو نسخ آیهٔ الوصیة للوالدین والاقربین
بآیهٔ مواریث و نسخ عدت حول بعدت اربعة اشهر و عشرا پس منسوخ درینجا ثابت التلاوة مرفوع الحکم
است و ناسخ ثابت التلاوة والحکم هر دو و مذهب جمهور جواز اوست و بعضی بران ادعای اجماع
کرده‌اند دوم آنکه منسوخ الحکم والرسم هر دو بود و ناسخش ثابت الحکم والرسم باشد همچو نسخ استقبال بیت المقدس
باستقبال کعبه و نسخ صیام عاشورا بصیام رمضان ابو اسحق مروزی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ
سنت بقرآن دانسته‌اند بزعم آنکه استقبال بیت المقدس بسنت بود نه بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ باشد و رسم
باقی و ناسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم بود کقوله تعالی فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ
الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۝ بقول الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة
نکالا من الله و در صحیح ثابت شده که این قرآن متلو بود بعد لفظش منسوخ شده و حکمش باقی مانده
چهارم آنکه منسوخ الحکم والرسم بود و ناسخش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه
رضی الله عنها آمده که گفت کان فی ما انزل عشر رضعات متتابعات یحرمن فنسخ بخمس
رضعات فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهن فی ما یتلی من القرآن بیهقی گفته
پس عشر درینجا ازان قبیل است که رسم و حکمش هر دو منسوخ گشته و خمس ناسخ الرسم باقی الحکم است
بدلیل آنکه چون صحابه بجمع قرآن پرداختند این آیت را ننوشتند حال آنکه حکمش نزد ایشان باقی
است ابن السمعانی گفته معنیش آنست که هر کرا نسخ تلاوت او نرسیده و تلاوتش میکند پنجم آنکه
منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناسخش معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان
من ذهب لتمنی لهما ثالثا ولا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و یتوب الله علی من تاب چه
این قرآن بود رسم او منسوخ شده نه حکم او و ابن عبد البر در تمهید گفته قیل انه فی سورة ص و چنانکه
در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیر معونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قومنا ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا وارضانا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده
که ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ علیه لم یکن الذین کفروا وقرأ فیها ان ذات الدین
عند الله الحنیفیة لا الیهودیة ولا النصرانیة ومن یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح الاسناد

ست واین ازان قبیل ست که لفظش منسوخ شده است و معنی آن باقی مانده و ابن عبدالبر
آنرا در تمهید از منسوخ الخط و الحکم و الحفظ شمرده و گفته و منه قول من قال ان سورة الاحزاب
کانت نحو سورة البقرة ششم آنکه ناسخ منسوخ گردد و میان هر دو لفظی متلو نبود هیچو موارثت
بحلف و نصرت که بموارثت باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت بآیت
مواریث منسوخ گشته ابن سمعانی گوید این هر دو قسیم اخیر نزد من تکلف ست و دران نسخ متحقق
نیست و ابو اسحق مروزی گفته توریث بهجرت ازان قسم ست که منسوخ شده نه معلوم شده و ناسخش
معلوم نیست غرضکه نسخ تلاوت نه حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معا ازان باب ست که
هیچ مانع شرعی و عقلی ازان منع نمیکند پس برای منع ازان وجهی نباشد زیرا که جواز تلاوت آیت
حکمی از احکام اوست و آنچه بران این آیت از احکام دلالت دارد حکمی دیگرست از برای
آن و نیست تلازم میان این هر دو و بثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو و نسخ احدهما مثل
سائر احکام متباینه و حجت ما وقوع اوست که دلیل جواز باشد نهم آنکه نیست خلاف در جواز
نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ آحاد بآحاد و نسخ آحاد بمتواتر
خلافیکه هست در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره بآحاد ست جمعی بجوازش عقلا رفته
و بران اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذهب جمهور آنست که واقع نیست و بران اجماع
نقل کرده اند و جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان ست بسوی وقوع رفته و در روایتی امام
احمد نیز و غزالی و ابو الولید باجی و قرطبی گفته که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع است
نه بعد آن شوکانی گوید از وقوع ست نسخ قوله تعالی قُل لَّآ أَجِدُ فِى مَآ أُوحِىَ إِلَىَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ
طَاعِمٍ يَطْعَمُهُۥٓ بنهی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از سباع و ذی مخلب از طیر و این
آحاد ست و جواب داده اند که معنیش آنست که لا اجد الآن و تحریم در مستقبل واقع شده از وقوع ست نسخ
نکاح متعه بنهی ازان و هو آحاد و نحو ذلک کثیر و از آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد از برای اقوی
المتن و الدلالة ازان میکند آنست که مجی ناسخ در حقیقت از برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست
و این ظنی ست اگرچه دلیلش قطعی بود پس منسوخ همین ظنی ست نه آن قطعی فتأمل دهم آنکه جائزست
نسخ قرآن بسنت متواتره نزد جمهور و بقالت الحنفیه چنانکه درین آیه كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ

الْمَوْتُ اِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ بقوله صلی الله علیه وآله وسلم لا وصیة
لوارث و نتوان گفت که این آیت منسوخ ست بآیت مواریث زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست هم
و شافعی بمنع رفته و جماعتی از علما بروی درین منع انکار نموده کیا هراسی گفته هفوات الکبار علی اقدار
عبد الجبار که نظر در اصول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا الرجل کبیر ولکن
الحق اکبر منه ولم نعلم احدًا امنع من جواز نسخ الکتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن
المتواتر والمغالون فی حب الشافعی قالوا لا بد ان یکون لهذا القول من هذا العظیم محمل
فتعمقوا فی محامل ذکروها انتهی و از مثل نسخ قرآن بسنت ست آیه متقدمه بنهی از کل ذی ناب و غیره و قوله حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ منسوخ ست باحادیث دباغ بانزاعی که در سنت وامانسخ سنت بقرآن پس
جائز ست نزد جمهور و وجهی از برای منع ازان نیست و نه دلیلی از عقل و شرع نزدیک مانع ازان ست
بلکه نسخ آن بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالی قَدْ نَرٰی تَقَلُّبَ وَجْهِكَ
فِي السَّمَآءِ الآیة و همچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش بر رد نساء آنها بقوله
تعالی فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ اِلَى الْكُفَّارِ و نسخ تحلیل خمر بقوله اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الآیة و نسخ تحریم مباشرت
بقوله تعالی فَالْاٰنَ بَاشِرُوْهُنَّ و نسخ صوم یوم عاشورا بقوله فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ
فَلْيَصُمْهُ وَنَحْوُ ذٰلِكَ مِمَّا يَكْثُرُ تعداده یازدهم آنکه فعل از سنت ناسخ قول ست چنانکه قول ناسخ
فعل ست نزد جمهور و منه قوله صلی الله علیه وآله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقتلوه
و چون دزد را بار پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد و فرمود الثیب بالثیب
جلد مائة والرجم لبعده ماعز را رجم کردند جلد پس این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رجم و همچنین
در صحیح قیام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از برای جنازه ثابت شده بعده آنرا ترک کرد پس این
نسخ باشد از برای آن و ثابت شد که فرمود صلوا کما رأیتمونی اُصَلِّی بعده کرد
غیر آنچه میکرد و ترک کرد بعض افعال را پس این نسخ آن باشد و نیست نزد مانع ازان دلیلی
از عقل و شرع **دوازدهم** آنکه اجماع نه نسخ می پذیرد و نه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور بمعنی
آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جائز ست و بعض حنابله بناسخ بودن او رفته اند لیکن بسنده نه بنفسه
یعنی اگر نص صحیح یافته شود و اجماع بر خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ ست چه اگر

اہل اجماع بر ناسخش مطلع نمیشدند اجماع برخلاف آن نمیکردند ابن حزم گفته این غلط فاحش ست ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقه در مثال آن حدیثی وارد آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه در انجا بخواب رفتند وبیدار نکرد ایشانرا مگر حر شمس وچون بیدار شد فرمود اذا سهی احدکم عن صلوة فلیصلها حین یذکرها ومن الغد للوقت حال آنکه اعادهٔ نماز منسیه بعد از قضای آن در حال ذکر در وقت منسوخ ست باجماع مسلمین زیراکه نه واجب ست ونه مستحب سیزدهم آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن وسنت بقیاس وباین رفته اند جمهور زیراکه استعمال قیاس نزدیک عدم نص ست پس نص ازوی چه قسم نسخ میتواند پذیرفت و ابو القاسم انماطی گفته جائز ست بقیاس جلی نه بقیاس خفی وگفته اند این وقتی ست که علتش منصوص باشد نه مستنبط وصفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ست وبعد از ان خود ناسخ نیست بالاتفاق ومنسوخ میشود قیاس بنسخ اصل خود بلاریب ودر صحت نسخ او بابقای اصل خلاف ست وحق منع اوست وبه قال قوم من الاصولیین چهاردهم آنکه جائز ست نسخ مفهوم مخالف با نسخ اصل آن واین ظاهر ست وبدون نسخ اصل آن کقوله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء زیراکه مفهوم آن منسوخ ست بقوله صلی الله علیه وسلم اذا قعد بین شعبها الاربع وجهدها فقد وجب الغسل وفی لفظ اذا التقی الختان الختان پس این نسخ مفهوم اوست ومنطوقش محکم غیر منسوخ ست چه غسل واجب ست از انزال بلا خلاف ودر جواز نسخ اصل بدون نسخ مفهوم دو احتمال ست اظهر آنست که جائز نیست وہمچنین اختلاف ست در مفهوم موافق جمعی بجوازش رفته وجمعی منع کرده وبعضی تفصیل نموده وگفته که اگر علت منطوق محتمل التغییر نیست همچو اکرام والدین نهی از تافیف پس نسخ فحوای ممتنع ست زیراکه منافی مقصود ست واگر محتمل نقض ست پس جائز ست چنانکه گفتن کسی غلام خود را که لا تعط زیدا درهما بقصد حرمان زید بعده گفتن وی مر اورا که اعطه اکثر من درهم ولا تعطه درهما پس دران احتمال انتقال از علت حرمان بسوی علت مواسات ست شوکانی گفته وهذا التفصیل قوی جدا پانزدهم آنکه زیادت بر نص نسخ حکم نص ست یا نه واین مختلف ست باختلاف صور زیراکه زائد یا مستقل بنفسه ست یا مستقل نیست ومستقل یا از جنس اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که

از نسخ دو چیزی نیست چه زیادت عبادتی بر عبادات باتفاق اہل علم نسخ آن عبادات نمی باشد
ودر مثل این صورت خود ہیچ یکی از اہل اسلام مخالف نیست بنا بر عدم تنافی یا از جنس اول
ست مثل زیادت صلواة بر صلوات خمس واین نیز بر قول جمهور نسخ نیست واگر زائد مستقل
نبود نیست ہمچو زیادت رکعت بر رکعات وزیادت تغریب بر جلد وزیادت وصف رقبه یا ما
پس دران اختلاف ست بر ہفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقاً وبه قالت الشافعیة والمالکیة
والحنابلة دوم آنکه نسخ ست وہو قول الحنفیة برابرست که در سبب باشد یا در حکم سوم آنکه اگر
مزید علیه بفحوای خود نافی این زیادت ست پس زیادت ناسخ آن باشد کقوله صلی الله علیه وسلم
فی سائمة الغنم الزکوة چه این افادهٔ نفی زکوة بر معلوفه می کند واگر نمی کند پس نسخ ہم نیست چہارم
آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه بتغیر شرعی ست باین طریق که اگر آنرا بعد ازین زیادت بطریق
اول او بجا آرد معتد به نباشد ہمچو زیادت یک رکعت پس نسخ ست واگر مغیر نیست وفعل
مزید علیه بدون زیادت صحیح ست پس نسخ ہم نیست پنجم آنکه ناسخ ست اگر متصل مزید علیه ا
ونیست ناسخ اگر منفصل از دست ششم آنکه اگر زیادت تغییر مزید علیه در مستقبل مے کند ناسخ ست
والا لا حکاه ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفه رح ہفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقلی یا رفع چیزی میکند
که ثابت ست باعتبار اصل ہمچو برارت ذمه پس ناسخ نیست چه ما معتقد نیستیم که عقل موجب احکام
ست وہر که معتقد آنست وی اعتقاد نمی کند که رفعش نسخ ست مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی
باشد که درین صورت ناسخ خواہد بود ابن برہان این را از شافعیه حکایت کرده وگفته حق
ہمین ست واختاره الآمدی وابن الحاجب والفخر الرازی والبیضاوی وابو الحسین البصری
وہو ظاہر کلام الباقلانی وامام الحرمین الجوینی وصفی ہندی گفته انه اجود الطرق و
احسنها ولیکن بعض محققین گفته اند که این تفصیل لاطائل ست ودر محل نزاع نیست
زیرا که شک نیست درآنکه نزد ہمگنان ہرچه رافع حکم شرعی ست آن نسخ ست حقیقةً ونیست
کلام درین مقام درآنکه رفع نسخ ست یا بیان ست وہرچه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل
درینجا تفصیل کرده ست درآنچه رفع حکم شرعی می کند ودرآنچه نمیکند پس گویا میگوید که اگر زیادت
نسخ ست نسخ باشد والا فلا واین بیحاصل ست بلکه نزاع دران ست که آیا رافع حکم شرعی ست

پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع آن هر حکم شرعی را واقع شود
اتفاق بر ناسخ بودن آن واگر اتفاق کنند بر عدم رفع او مر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم ناسخ
بودن او بلکه نزاع در حقیقت در آن ست که زیادت رافع هست یا نه انتهی زرکشی گفته فائده این
مسأله آنست که هرچه بودن آن از باب نسخ ثابت شده ومقطوع بگشته آن منسوخ نشود مگر بقاطع
همچو تغریب که چون نزد ابوحنیفه رح نسخ بود نفی آن نمود زیراکه در وی نسخ قرآن بخبر واحد ست
ونزد جمهور نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیراکه معارضه نیست وازینجا حنفیه بسیار اخبار صحیحه را رد
کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن وزیادت
نسخ ست ونسخ قرآن بخبر واحد جائز نیست مثل ردّ احادیث تعین فاتحه در هر رکعت صلوٰة
امام باشد یا ماموم وحدیث شاهد ویمین وحدیث ایمان رقبه واشتراط نیت در وضو انتهی
شوکانی گفته واذا عرفت ان هذه هی الفائدة فی هذه المسألة التی طالت ذیولها وکثرت
شعبها هان علیک الخطب انتهی شانزدهم آنکه خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت
نسخ ست برای ساقط از وی زیراکه ساقط در جمله عبادت واجب بود لبعده وجوبش زائل
گشته همچنین خلاف نیست در آنکه هرچه صحت عبادت بروی موقوف نیست نسخش نسخ آن
عبادت نیست کذا نقل الاجماع الآمدی والفخر الرازی وخلاف بر مذهب در نسخ چیزی ست
که صحت عبادت بران موقوف بوده ست برابر ست که جزو او باشد همچو شطر یا خارج از وی همچو
شرط هفدهم آنکه طریق شناختن ناسخ چند چیز ست یکی آنکه لفظش مقتضی دلالت تقدم یکی
وتأخر دیگری باشد ماوردی گفته مراد بتقدم درینجا تقدم در نزول ست نه تلاوت زیراکه عدت
اربعة اشهر وعشرا سابق ست بر عدت حول در تلاوت با آنکه ناسخ اوست وازین باب
ست بودن تصریح در لفظ ناسخ بچیزیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالی الآن خفف
الله عنکم زیراکه مقتضی نسخ ثبات یکی در برابر ده کس ست ومثله قوله تعالی ءَاشفقتم
ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات دوم آنکه ناسخ از منسوخ بقول وی صلی الله
علیه وآله وسلم معلوم شود چنانکه بفرماید که این ناسخ ست وآن منسوخ یا آنچه درین معنی ست
کقوله کنت نهیتکم عن زیارة القبور الا فزوروها سوم آنکه از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم

معلوم شود همچو رجم ماعز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب جلد مأة
و رجمه بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ ست مانند
نسخ صوم یوم عاشورا بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه مال بایجاب زکوة زرکشتی
گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران امر باخذ صدقه
و شطر مال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دال ست بر نسخ
وی انتهی و مذهب جمهور نیز همین ست که اجماع صحابه از ادله بیان ناسخ و منسوخ ست پنجم آنکه صحابی
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کند زیرا که اجتهاد را دران مدخلی نیست ابن سمعانی گفته
این واضح ست چون هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر در متواتر گوید که این قبل آحاد ست پس
در وی خلاف ست قاضی در تقریب جزم بعدم قبول وی کرده و صفی هندی آنرا از اکثر اهل
علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر باحاد ست و آن جائز نیست و قاضی عبد الجبار گفته
مقبول ست و ابن السمعانی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از ابن الحصار
آورده که وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل
صحیح و معارضه بینه در خور اعتماد نیست زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد و مردم دران
میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار آحاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعض تساهل کنند
اکتفا کنند بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول ست انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم
شرعی باشد و دیگر موافق عادت پس شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافا للقاضی ابی بکر و الغزالی
و نیست حداثت سن صحابی و تاخر اسلام او از دلائل نسخ و در صورت معلوم نشدن ناسخ از
منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف ست منهم ابن الحاجب و آمدی گوید اگر افتراق
هر دو با تعذر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنرا جائز داشته
است و بر تقدیر وقوع واجب وقف ست از عمل بر احدهما یا تخییر میان هر دو اگر ممکن
باشد و همین ست حکم در چیزی که هیچ از ینها دران معلوم نشده است ++

باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب حمید بر ترتیب سور مصحف مجید

سورۂ فاتحہ این سوره دوبار فرود آمده باری در مکۂ مکرمه وباری در مدینۂ منوره حرسها الله تعالی و در وی نه ناسخ ست ونه منسوخ زیراکه اول او ثناست واوسط او حصر استعانت در خدا وآخر او دعا **سورة البقرة** در اظهر اقوال مدنی ست قرطبی در تفسیر خود گفته نازل شده است در مدد شتّی واول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که آخر آیت ست در نزول از آسمان و روز نحر در حجة الوداع بمنیٰ فرود آمده وهمچنین آیات ربا نیز آخر چیزی ست که از قرآن نازل گشته انتهی و درین سوره نزد بعضی شش آیه منسوخ ست ونزد بعضی پنجده ونزد بعضی بست وشش ونزد بعضی زیاده اول وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۝ وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ ومانند آن گفته اند منسوخ ست بآیۂ زکوة وسیوطی در اتقان انکارش کرده وگفته بلکه باقی ست چه اول خبر ست در معرض ثنا بر انفاق وآن صالح تفسیر بزکوة وبانفاق بر اهل ودر امور مندوبه همچو اعانت واضافت ست ونیست در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقۂ واجبه غیر زکوة ست وحمل آیۂ ثانیه بر زکوة صحیح ست وبدان او را تفسیر کرده اند انتهی وباین رفته است ابن عباس وقتاده وابن مسعود وضحاک گفته تقرب می جستند ایشان بنفقات بسوی خدای تعالے بر قدر میسور وجهد خود پس فرود آمد فرائض صدقات در سورۂ برات وآن ناسخ مبین ست شوکانی در فتح القدیر افاده کرده که مختار ابن جریر عموم آیت ست در زکوة وصدقات وهمین ست حق بدون فرق میان نفقه بر اقارب وغیر ایشان ومیان فرض ونفل وعدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بران نام انفاق راست نشیند مشعر بتعمیم اوست باتم اشعار انتهی دوم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیۂ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ وباین رفته ابن عباس رضی الله عنه کما اخرجه عنه ابن جریر وابن ابی حاتم وابوداود فی الناسخ والمنسوخ شوکانی در فتح القدیر گفته مراد بایمان درین آیه چیزیست که بیان کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب سوال جبرئیل علیه السلام وآن ایمان ست بخدا وملائکه وکتب ورسل

وخیر و شر قدر و متصف نمیشود باین ایمان مگر همان کس که داخل شود در ملت اسلامیه
پس هر که ایمان نیارد بمحمد صلی الله علیه وسلم و نه بقرآن پس نیست وی مؤمن و هر که باین
هر دو ایمان آورده وی مسلم مومن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس باقی نمانده انتهی
و برین معنی آیهٔ مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیهٔ ثانی ست که آنرا ناسخ قرار داده اند سوم
وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی بکریمهٔ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ
وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ سیوطی در اتقان گفته که ابن الحصار تغلیط کرده است نسخ این آیه را زیرا که
آن حکایت اخذ میثاق ست که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد و نیست نسخ در آن
انتهی و گفته اند مراد بقول حسن کلمهٔ توحید ست وقیل صدق ست وقیل امر بمعروف و نهی عن
المنکر ست و شوکانی گفته ظاهر آن ست که مختص بنوعی معین نیست بلکه بر هر چه صادق آید
که آن حسن ست شرعًا مصداق این آیه باشد انتهی و ظاهر آن ست که آیهٔ ثانیه از وادی تخصیص
عام ست و تخصیص عام نسخ نباشد چهارم وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن
بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا
وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ گویند منسوخ ست بآیهٔ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قاله ابو عبیدة و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در دلائل
از ابن عباس در این آیه و در آیهٔ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ و نحو آن روایت کرده اند که گفت این همه
منسوخ شده است بآیهٔ مذکوره و آیهٔ وَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ و اخرج ابن جریر
عن السدی نحوه و ظاهر آن ست که آیهٔ اولی مد انتظار ورود حکم جهاد ست چنانکه حتی الخ بران
دلالت دارد پس از باب نسخ نبود پنجم وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ
اللَّهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و جمعی از مفسرین
گفته که نیست منسوخ بلکه درباره نماز نفل در سفر ست یا از برای تصحیح نماز کسانیکه پیش از استقبال
کعبه بسوی صخره گذارده بودند فرود آمده در جواب طعن یهود که اگر نماز بسوی صخره حق
بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق ست استقبال صخره باطل بود و آن نماز ها
لاطائل ششم إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِن بَعْدِ

مَا بَیَّنّٰهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتٰبِ اُولٰٓئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ ۙ گویند
منسوخ ست بآیہ استثنایت یعنی اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا وَاَصْلَحُوْا وَبَیَّنُوْا فَاُولٰٓئِکَ اَتُوْبُ
عَلَیْهِمْ وَاَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ ۔ واین درحقیقت از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ وابن
العربی اعتنا بتجرید این قسم آیات که باستثنا یا غایت خاص شده اند ننموده همه را جدا ساخته
ست سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده شوکانی گفته درین آیه اخبار ست
بآنکه کاتم احکام قرآن ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود و
رهبان نصارا هستند که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند وگفته اند هر کاتم حق وتارک
ملعون ست و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند احبار یهود و رهبان نصارا هستند
که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند وگفته اند هر کاتم حق وتارک بیان ما وجب ست
وهمین ست راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه خصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده
پس بر تقدیر فرض نزول آن در حق یهود ونصارا هم منافی تناول این آیه از برای هر کاتم حق
نیست وَاِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا استثنا ست از تائبین ومصلحین مفاسد اعمال خویش ومبینین
کتاب الله وسنن رسول وی صلی الله علیه وسلم انتهی هفتم اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ
وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ وَمَآ اُهِلَّ بِهٖ لِغَیْرِ اللّٰهِ ۚ گفته اند منسوخ ست بسنت که دران بعض میته و
بعض دم را حلال فرموده گویم این نیز از قسم مخصوص ست نه از جنس منسوخ واد خالش دران
خطا ست شوکانی در فتح القدیر گفته تخصیص کرده شد این عموم مثل حدیث احل لنا
میتتان ودمان اخرجه احمد وابن ماجه والدارقطنی والحاکم وابن مردویه عن ابن عمر ومثل
حدیث جابر در عنبر که ثابت ست در صحیحین باقول وی سبحانه وتعالی اُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ
الْبَحْرِ پس مراد بمیته درینجا میتہ بر ست نه میته بحر ورفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات
بحر چه زنده وچه مرده وبعض بحرمت آنچه مشابه حیوان محرم بر ست وابن حبیب در خنزیر
آب توقف کرده وابن قاسم گفته من ازان پرهیز میکنم وحرام نمی گویم و بر حرمت دم اتفاق
علما ست ودر آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر مقید زیرا که آنچه مخلوط بلحم باشد
حرام نیست قرطبی گفته باجماع وعائشه رضی الله عنها روایت کرده که وی می پخت لحم را

پس حالی شد صفره بر دیگ از دم ومیخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم وانکار نمیفرمود
انتهی ونیز دران دلالت ست بر طهارت ومار و نیست ملازمت میان حرمت ونجاست
ومحقق آنست که هر نجس حرام ست وهر حرام نجس نیست چنانکه در مؤلفات دیگر تحقیق کرده ایم
بیست وشتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى ط الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ
بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى ط گفته اند منسوخ ست بآیه أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ لا قاله ابن عباس رض
والشعبی وقتادة وسعید بن المسیب والنخعی وگفته اند بآیه وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ
جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ ط وحسن وعطا وعکرمه وعمر بن عبد العزیز
گفته که این آیه محکم ست نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانثی بالانثی آن ست که
ذکر عوض انثی کشته نشود واین منسوخ ست بآیهٔ مذکوره وهمچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد
آن ست که مقتول نشود حر بعبد واین نیز منسوخ ست زیرا که اسراف ست وهمچنین قتل کافر
بمسلم شوکانی در فتح القدیر گفته جمهور استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر بعبد ونزد
ابو حنیفه واصحاب او وثوری وابن ابی لیلی وداؤد قتل حر بعبد ست قرطبی گفته ومروی ست
این قول از علی وابن مسعود رض وباین قائل اند سعید بن المسیب وابراهیم نخعی وقتاده وحکم
بن عتبه واستدلال ایشان بآیه النفس بالنفس ست وجواب داده ست جماعه اول ازین
استدلال بآنکه قول وی سبحانه الحر بالحر والعبد بالعبد مفسر قول وی ست النفس بالنفس ونیز
گویند قول وی وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا مفید آنست که این حکایت چیزی ست که او تعالی
از برای بنی اسرائیل در توریت مشروع کرده بود ومنجمله ادله جماعه آخر این حدیث ست
المسلمون تتكافأ دماؤهم وجوابش آنست که این حدیث مجمل ست وآیه مبین ولیکن میگویند
که آیه الحر بالحر والعبد بالعبد دال ست بمنطوق خود بر قتل حر بحر وعبد بعبد ونیست در وی
دلالت بر آنکه کشته نمیشود حر بعبد مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده ست بمثل این مفهوم
او را قول بدان درینجا هم لازم ست وهر که اخذ بآن نه کرده او را قول باین مفهوم لازم نیست
وبحث درین مسئله در علم اصول محرر ست واستدلال کرده اند باین آیه قائلین قتل مسلم بکافر
وآن اهل کوفه وثوری ست زیرا که حر متناول کافر ست همچنانکه متناول مسلم ست وهمچنین

عهد و انثی تناول کافر نمیشد تناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس
بالنفس چه نفس صادق ست بر نفس کافره و مسلمه هر دو و مذهب جمهور عدم قتل مسلم بکافرست
و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر ست و آن مبین مراد هر دو آیه است
و بحث دران طویل ست و استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانثی و تقریر کرده اند
دلالت را بران مثل آنچه گذشت مگر وقتی که اولیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بدهند
و باین قائل ست مالک و شافعی و احمد و اسحق و ثوری و ابو ثور و رفته اند جمهور بقتل مرد
بزن بی زیادت در دیت و همین ست حق و بسط این بحث در شرح منتقی ست نهم كُتِبَ
عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ
حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ میراث و قیل بحدیث لا وصیة لوارث و قیل
باجماع حکاه ابن العربی و رفته است بنسخ وی ابن عباس و مجاهد و عکرمه و ضحاک در فوز
گفته گویم بلکه منسوخ ست بآیهٔ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ و حدیث مذکور مبین اوست انتهی
و طاوس و قتاده و حسن بصری و غیرهم گفته منسوخ نیست بلکه ممکن ست جمع میان وصیت
و میراث شوکانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ جمله بدان رفته
که محکم ست و گویند آیت اگرچه عام ست لیکن معنی او مخصوص ست و مراد بدان الذین
کسانی اند که وارث نمیشوند یعنی مادر و پدر کافر و بنده و در رق ست و از اقربین سوای ورثه
ابن المنذر گفته اجماع کرده است هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم برانکه وصیت از برای
مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز ست و بسیاری از اهل علم بدان رفته که منسوخ ست
بآیهٔ میراث با حدیث مذکور تصحیح کرده اند آنرا بعض اهل حدیث و مروی ست بغیر یک وجه
و بعض اهل علم گفته اند که وجوب او منسوخ شده و ندب او باقی ست و این مروی ست
از شعبی و نخعی و مالک انتهی و تفصیل این مسئله در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ذکر کرده ایم
دهم كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ
یعنی نصاری ابتدا از افطار صوم باکل و شرب و جماع تا عشای آخره می پرداختند و چون

می خفتند تا مغرب روز دوم همه این چیزها بر ایشان حرام بود همچنین در اسلام تا آنکه حق تعالی
از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته شد
که قدر صوم و وقت اوست چه حق تعالی بر یهود و نصاری صوم رمضان فرض کرده بود ایشان
آنرا متغیر ساختند و گفته شد که در وجوب ست یعنی بر امم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت
ست یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول معنی آیه آنست که نوشت برین
امت صوم رمضان چنانکه برین قبل ایشان نوشته بود و بر ثانی آنکه واجب کرد بر ایشان
امساک از مفطرات چنانکه بر ایشان واجب کرده بود انتهی و درین صورت نسخ آن متعین
نمی تواند شد و لهذا سیوطی در اتقان زیر کریمه أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ گفته این را ناسخ
كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ گویند زیرا که مقتضای او موافقت ست در تحریم اکل و وطی بعد از
نوم ذکره ابن العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بسنت ست انتهی در فوز الکبیر گفته تشبیه در نفس
وجوب ست پس منسوخ نباشد بلکه تغییر چیزی ست که نزدیک ایشان قبل از شرع بود و بنا بر فهم
دلیلی بر آنکه مشروع کرد این را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای آنها و اگر تسلیم
کنیم پس بسنت باشد انتهی یازدهم وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ۖ فَمَن
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُ ۚ وَأَن تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَن شَهِدَ
مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ یعنی او تعالی برین امت صوم رمضان فرض کرد و مخیر کرد ایشانرا
میان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم بنصف صاع از گندم بعده تخییر را بآیه
مذکوره منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التعیین واجب ماند جز مریض و مسافر سیوطی در
اتقان گفته قیل منسوخ ست بآیه مذکوره و قیل محکم ست و لا مقدر و در فوز الکبیر گفته وجه دیگر
ست یعنی معنی آیه آنست که علی الذین یطیقون الطعام فدیة هی طعام مسکین پس در وی
اضمار قبل الذکر ست زیرا که متقدم در رتبه ست و ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بفدیه همان
طعام ست و مراد بدان صدقه فطر ست و او تعالی امر صیام را درین آیه معقب بصدقه کرد چنانکه
آیه ثانیه را معقب بتکبیرات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در فتح القدیر
نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست و رخصت

در ابتدای فرض صیام بود بجهت آن که بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز
میخورانید صوم نمی گرفت باوجود طاقت بعده منسوخ شد و این قول جمهور ست و از بعض اهل علم
مرویست که منسوخ نیست بلکه رخصت ست از برای شیوخ و عجائز خاصة وقتی که طاقت صیام بدون
مشقت نداشته باشد و این مناسب قرارت تشدید ست ای یکلفونه و ناسخ این آیه نزد جمهور قوله
فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ست و در مقدار فدیه اختلاف ست گفته اند هر روز صاعی از غیر
گندم بدهد یا نیم صاع از گندم و گفته اند یک مد فقط و بنسخ قائل ست ابن عباس و بخاری و مسلم از
حدیث سلمة بن الاکوع آورده اند که چون این آیه فرود آمد وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ الخ هر که میخواست
روزه می نهاد و هر که می خواست افطار میکرد و فدیه میداد پس فرود آمد بعد وی این آیه فَمَن شَهِدَ
مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی این ناسخ اوست و ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده که این آیه
در حق کلان سالی ست که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مسکینی را طعام
بخوراند و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دارقطنی و بیهقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد انس بن
مالک از صوم یکسال قبل از موت خود پس جفنه از ثرید طیار ساخته سی مسکین را طلبید و طعام
خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباس آورده اند که وی ام ولد حامل یا
مرضعه خود را گفت تو بمنزله کسی هستی که طاقت صوم ندارد بر تست طعام و نیست قضا بر تو و هم
عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود
او را از صوم رمضان پرسید گفت افطار کند و هر روز مسکینی را بخوراند و مثل این از جماعه تابعین مرویست انتهی
میر غلام علی آزاد بلگرامی در مآثر الکرام نوشته اند که میر طفیل محمد بلگرامی میفرمودند حینی که من و علامه مرحوم میر عبد الجلیل
بلگرامی باکبرآباد رفتیم و در مجلس نواب فضائل خان اعلی رتبه وارد شدیم نواب با جماعه فضلا نشسته بود اتفاقاً در اثنا ذکر علمی از زبان
نواب بر آمد که در آیه وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ بعضی مفسران لا تقدیر
کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سلبی پیدا شود یعنی از باب افعال ست
همزه افعال از برای سلب هم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه ست حاضران آفرین تحسین
واکردند من گفتم اگر امر شود حرفی التماس کنم نواب اجازت داد گفتم این توجیه بغایت مستقیم است
بشرطیکه معنی سلبی در اطاقت مسموع باشد چه همزه سلب در باب افعال سماعی ست نه قیاسی

تفسیر فخر الدین رازی و کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر و از کتب لغت صحاح جوهری و قاموس
وغیرهما ملاحظه کردند هیچ جا معنی سلبی درین ماده بر نیامد نواب داد انصاف داد و گفت اعتراض
شما بجاست و باین تقریب گرمجوشی نمود و مرا و علامه را در رفاقت خود گرفت این حرف
اوائل تحصیل ست بعد ازان که بر تفاسیر دیگر عبور دست داد معلوم شد که شمس الائمه برین ست
که همزهٔ اطاقت همزهٔ سلب ست و بعضی علما توجیه او را استحسن داشته اند و بعضی دیگر اعتراض
متوجه ساخته انتهی و باقی حال عدم نسخ آیه راجح ست بر نسخ موافق توجیه صاحب فوز الکبیر
و قول و فعل جمعی از صحابه والله اعلم **دوازدهم** قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ
وَلَا تَعْتَدُوا گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنِ اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ
مَا اعْتَدٰى عَلَيْكُمْ و بقوله قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً یعنی در آیه اول منع کردند از اضرار
علی الاطلاق و در ثانی مباح ساختند اعتدا را بر وجه مکافات پس ثانی ناسخ اول
باشد شوکانی در فتح القدیر گفته نیست خلاف میان اهل علم در آنکه قتال ممنوع بود قبل
از هجرت بقوله فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ و قوله وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و قوله لَسْتَ
عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ و قوله اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و نحو آن از انچه در مکه نازل شده است
و چون هجرت کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مدینه امر فرمود او را خدای تعالے
بقتال و نازل شد این آیت و گفته اند اول آنچه فرود آمد قول اوست أُذِنَ لِلَّذِينَ
يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نزول این آیه قتال با مقاتل
و کف از کافی میکرد تا آنکه فرود آمد آیه اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ و قوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
جماعتی از سلف گفته مراد بقوله الذین یقاتلونکم ما عدای صبیان و نساء و رهبان و نحو ایشان
اند و این آیه را محکم غیر منسوخ قرار دادند و مراد باعتدا نزدیک اهل قول اول مقاتلهٔ کسانی
ست که قتال نمیکنند از طوائف کفریه و مراد بر قول ثانی مجاوزت از قتل مستحق القتل
بسوی قتل غیر مستحق القتل ست منجملهٔ مذکورین **سیزدهم** وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ حَتّٰى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۚ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ۗ كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكٰفِرِينَ ۝
گفته اند منسوخ ست بآیه اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ یعنی در آیه اول نهی

کرده بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا کنند آنها بقتال بعده حکم تحریمش منسوخ شد وقتال با آنها ابتدا ءً هر که باشند و هر جا که باشند مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه گروهی بآن رفته که محکم ست و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد ازان که تعدی کنند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت دفع وی بمقاتله جائز ست وهمین ست حق و گروهی گفته منسوخ ست بآیه مذکوره وجوابش آنست که جمع میان این هر دو ممکن ست به بنای عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم ومؤید اوست قوله صلی الله علیه وسلم انها لم تحل لاحد قبله وانها احلت لی ساعة من نهار واین در صحیح ست واحتجاج کرده اند قائلین بنسخ بقول وی صلی الله علیه وسلم برای ابن خطل و وی متعلق بود باستار کعبه وجوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم حلال ساخته بود **چهاردهم** فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و درگذرید از قتال ایشان گفته اند منسوخ ست بآیه سیف وشوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتال شما و در آیند در اسلام پس شما هم درگذرید زیرا که هر که از شرک دور شده و بر آمده قتال او حلال نیست انتهی وبرین تقدیر غیر منسوخ ست وهو الحق **پانزدهم** وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَكُمْ حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهٗ گفته اند منسوخ ست بقوله فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيْضًا اَوْ بِهٖٓ اَذًى مِّنْ رَّاْسِهٖ فَفِدْيَةٌ مِّنْ صِيَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُكٍ یعنی در آیه اول نهی کرده اند از حلق پیش از رسیدن هدی بمحل خود و در آیه ثانی از برای بیمار وصاحب اذی مباح کردند بفدیه وحق این ست که آیه مذکوره از جنس مخصوص باستثناست کمارواه ابو داود عن ابن عباس نه از باب منسوخ وشمار کردن او در منسوخات خطاست **شانزدهم** يَسْئَلُوْنَكَ مَاذَا يُنْفِقُوْنَ قُلْ مَآ اَنْفَقْتُمْ مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِيْنَ وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنِ وَابْنِ السَّبِيْلِ گفته اند منسوخ ست بآیه که در سورهٔ برارت ست اِنَّمَا الصَّدَقٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَالْمَسٰكِيْنِ یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق وتصدق بر والدین واقربین بعده در آیه ثانی مصرف زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب هر صدقه بزکوة منسوخ

گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان و هر قربان باضحیه و نحو آنست که این نیز از باب نسخ
نیست بلکه آیهٔ ثانی مفسر اوست شوکانی گفته سوال از انفاق بود که چیست جواب ببیان
مصارف دادند و گفته اند ما انفقتم بیان ماذا ینفقون است و آن هر خیر است که بکنند و گفته اند
که سوال کردند از وجوه بر که دران انفاق کنند و این خلاف ظاهر ست **هفتدهم** يَسْئَلُونَكَ
عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ گفته اند منسوخ ست بقوله وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً اخرج ابن
جریر عن عطاء بن میسرة یعنی در آیهٔ اول قتال با کفار در اشهر حرم ابتداءً حرام کرده بودند
و آن ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم ست بعده آنرا در حل و حرم مباح کردند قاله ابن عباس رض
و سفیان الثوری و لیکن در فوز الکبیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال ست
بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظهار مانع ست پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام
کبیر شدید ست ولیکن فتنه اشد از وست پس جائز باشد در مقابله آن و این توجیه ظاهر
ست از سیاق و هی کما لا یخفی انتهی و شوکانی در فتح القدیر گفته معنی آیه نزد جمهور آنست که
شمای کفار قریش قتال ما را در شهر حرام امر عظیم میدانید حال آنکه آنچه شما میکنید از صد سبیل
خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام و اخراج اهل حرم از حرم اکبر ست در جرم و اثم نزد خدا و سبب
نزولش شاهد این معنی ست زیرا که این سوال از ایشان بطریق انکار بود از آنچه واقع شد
از سریهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مراد بفتنه کفر ست یعنی کفر شما اکبر ست از قتلی که
ازان سریه واقع شد **هیجدهم** يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ
مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ یعنی در آیهٔ اول فرموده که در خمر اثم و نفع هر دو ست و تصریح بتحریم
نکرد بعده در آیهٔ ثانی امر فرمود باجتناب ازان و در آخرش گفته فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ
یعنی باز آئید از بیع و شرب و اتخاذ او پس معلوم شد که اول منسوخ ست نسائی و احمد و ابن
ابی شیبه و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صححه و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی
حاتم و حاکم و صححه و ضیاء در مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت
اللّٰهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فانها تذهب بالمال والعقل پس نازل شد آیهٔ مذکور

یعنی یسئلونک عن الخمر والمیسر الخ پس خوانده شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت
اللھم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیه دیگر که در سورهٔ نساء است فرود آمد یعنی یا ایھا الذین
امنوا لا تقربوا الصلوٰة وانتم سکاری پس ندامی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقت
نماز که نزدیک نشود بصلوٰة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواندوی گفت اللھم
بین لنا فی الخمر بیانا شافیا پس آیتے که در مائده است نازل شد و عمر رض را طلبیده بروی بخواندند
چون بقوله فھل انتم منتھون رسید عمر رض گفت انتھینا انتھینا و ابن ابی حاتم از انس
آورده که گفت بودیم ما می نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از ان آنچه
نفع دہد ما را پس نازل شد در مائده انما الخمر والمیسر الآیه پس گفتند اللھم انتھینا
وبعضے ہم ازین آیه تحریم فهمیده اند درینصورت منسوخ نخواہد بود و آیات دیگر موکد و مفسر وے
باشند والله اعلم **نوزدہم** یسئلونک ماذا ینفقون ۵ قل العفو ۵ گویند مراد بعفو فضل
ست یعنی اموال زائد پس بودند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افزود از قدر قوت و این شاق
بود برآنها پس منسوخ شد بآیه خذ من اموالھم صدقة تطھرھم وتزکیھم بھا
و این آیه صحیح ست در ایجاب زکوٰة و مجمل ست در قدر واجب و قدر موجب فیه و بیان کرد آنرا
سنت باوضح بیان در ذہب و فضه و ابل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سہل
و تیسیر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در آن
حیات ہای شما انفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقه عیال و جمہور علما گفته اند که مراد نفقات
تطوع ست و گفته شده که این آیه منسوخ ست بآیه زکوٰة مفروضه و گفته اند محکم ست و در مال
حق ست سوائے زکوٰة انتہی و ہمین ست راجح **بستم** ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن گویند
منسوخ ست بآیه که در سورهٔ مائده ست والمحصنٰت من المؤمنٰت والمحصنٰت من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم شوکانی گفته درین آیت نہی ست از نکاح مشرکات و مراد
بدان وثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام ست کتابیات را نیز اکه اہل کتاب مشرک
اند قالت الیھود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ۵ و اختلاف کرده اند
اہل علم درین آیه گروہی گفته درین آیت او تعالی نکاح مشرکات حرام گردانیده و کتابیات

منجملۂ آنہا ہستند بستر آمد آیۂ مائدہ وخاص کرد کتابیات را ازین عموم واین محکی ست از ابن
عباس رض و مالک وسفیان بن سعید وعبدالرحمن بن عمرو اوزاعی وگروہی بآن رفتہ
کہ این آیہ ناسخ آیۂ مائدہ است وحرام ست نکاح کتابیات ومشرکات واین یکی از دو
قول شافعی ست وبدان قائل ست جماعتی از اہل علم وجوابش آنست کہ سورۂ بقرہ
اول چیزی ست کہ نازل شدہ ومائدہ آخر چیز نیست کہ فرود آمدہ وقول اول راجح ست
وقائل ست بآن عثمان بن عفان وطلحہ وجابر وحذیفہ وسعید بن المسیب وسعید بن جبیر
وحسن وطاؤس وعکرمہ وشعبی وضحاک چنانکہ نحاس وقرطبی از ایشان حکایت کردہ اند وہم
حکایت کردہ است آنرا ابن منذر از مذکورین وزیادہ کرد عمر بن الخطاب رض را وگفت صحیح
نیست از ہیچ یکی از اوائل کہ وی آنرا حرام کردہ باشد وبعض اہل علم گفتہ اند کہ لفظ مشرک
متناول اہل کتاب نیست بقولہ تعالی مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ وَ
لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وقال لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ وَالْمُشْرِكِينَ وبرفرض عموم لفظ مشرکین این عموم مخصوص باشد
بآیۂ مائدہ کما قدمنا انتہی وجوسیات را حکم کتابیات ست لقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سنوا بہم سنۃ اہل الکتاب **بست ویکم** وَالْمُطَلَّقٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلٰثَةَ
قُرُوْٓءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِيْٓ أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِيْ ذٰلِكَ إِنْ أَرَادُوْٓا إِصْلَاحًا گفتہ اند منسوخ
ست بآیۂ اَلطَّلَاقُ مَرَّتٰنِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوْفٍ أَوْ تَسْرِيْحٌ بِإِحْسَانٍ یعنی در ابتداء
اسلام رجوع میکرد شوی ونکاح می نمود با مطلقۂ ثلاث واربع وزیادہ بران چون آیۂ ثانی فرود آمد حکم
نکاح ورجعت مذکور منسوخ شد حالا زوج را نمیرسد کہ او را باز گیرد تا وقتی کہ زن مذکور نکاح با دیگری
نکند واو بعد از دخول نگذارد پس حکم نکاح بعد یک طلاق ودو طلاق باقی ماند وبعد سہ طلاق منسوخ
گشت ونزد گروہے این آیہ منسوخ نیست زیرا کہ لفظ مطلقات عام ست از مطلقۂ ثلاثہ وغیرہا
پس قولہ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ در حکم تخصیص باشد از برای عموم قولہ وَالْمُطَلَّقٰتُ يَتَرَبَّصْنَ وہمین ست
راجح **بست ودوم** وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوْا مِمَّآ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ شَيْئًا گویند

منسوخ ست بقوله اِلَّآ اَنْ یَّخَافَآ اَلَّا یُقِیْمَا حُدُوْدَ اللّٰهِ یعنی در آیهٔ اول که در باب خلع
وارد ست تحریم اخذ مال ازانها بیان فرمودند بعده آنرا بتحلیل اخذ منسوخ ساختند ولیکن
درحقیقت این آیه از باب استثنا ست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوخات خطا باشد
حاصل آنکه زوج را نمیرسد که آنچه بزنان خود را داده است از مهر بروجه مضاوت بگیرد مگر آنکه
بترسد از اقامت حدود خدا که برای شوی و بانوی مقرر کرده است از حسن عشرت و طاعت
و وفا بدان برایشان واجب نموده که درینصورت اگر مرد چیزی از زن گیرد یا زن چیزی
باو دهد و ببذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضائقه نیست و این خلع ست و جمهور بسوی
جوازش رفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و ابن منذر از بعض اهل علم حکایت کرده که
حلال نیست او را آنچه از زن گرفته و جبر کرده نشود برد نمودن آن شوکانی گوید این قول
درغایت سقوط است و محکی ست از بکر بن عبدالله المزنی که وی گفت این آیت منسوخ
ست بقوله تعالی فی سورة النساء وَاِنْ اَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّکَانَ زَوْجٍ وَّاٰتَیْتُمْ
اِحْدٰهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَیْئًا اَتَاْخُذُوْنَهٗ بُهْتَانًا وَّاِثْمًا مُّبِیْنًا ○
واین قول خارج از اجماع ست و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم
درانکه چون بطلبد زوج از زن زیاده برآنچه بوی داده است از مهر وغیره و وی بدان راضی
گردد آیا جائز ست یا نه پس ظاهر قرآن در جواز ست بنابر عدم تقیید آن بمقدار معین
و باین قائل ست مالک و شافعی و ابو ثور و مروی ست مثل آن از صحابه و تابعین و طاوس
وعطا و احمد و اسحق گفته جائز نیست انتهی بعده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم آورده وهو الصواب والله اعلم **بیست و سوم** وَالْوَالِدٰتُ یُرْضِعْنَ
اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ گویند منسوخ ست بآیه
فَاِنْ اَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا یعنی درین آیه نسخ
حولین کاملین ست اما صحیح آن ست که این از باب استثنا ست نه از جنس نسخ و مؤید آن ست
قوله لِمَنْ اَرَادَ اَنْ یُّتِمَّ الرَّضَاعَةَ شوکانی گفته درین لفظ دلالت ست برآنکه ارضاع
حولین محتوم نیست بلکه تمام ست و جائز ست اقتصار بر کمتر ازان ولهذا فرمود پس اگر خواهند

فصال صبی از مدت بیش از دو سال نیست گناه بر ایشان زیرا که او تعالی مدت حولین را مقید
با تمام رضاعت فرموده **بست و چهارم** وَالَّذِیْنَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَیَذَرُوْنَ
اَزْوَاجًا وَّصِیَّةً لِّاَزْوَاجِهِمْ مَّتَاعًا اِلَى الْحَوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیه یَتَرَبَّصْنَ
بِاَنْفُسِهِنَّ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا ط در آیه اول حکم یک سال بود و در آیه ثانی حکم چهار
ماه و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ درینجا مقدم ست بر ناسخ در تلاوت و متاخر
ست در حکم در اتقان گفته وصیت منسوخ ست بمیراث و سکنی ثابت ست نزد قومی
منسوخ ست نزدیک دیگران بحدیث ولا سکنی انتهی در فوز کبیر نوشته این منسوخ ست چنانکه
گفته اند نزد جمهور مفسرین و ممکن که چنین گویند مستحب یا جائز ست میت را وصیت و زن را واجب
نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین ست ابن عباس رض و این توجیه ظاهر ست از آیه
انتهی شوکانی در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند سلف و آنانکه متبع ایشان اند از مفسرین
درین آیه که محکم ست یا منسوخ جمهور گویند منسوخ ست به اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ وَّعَشْرًا ط و وصیت
که دران مذکور شده منسوخ ست بانچه فرض گردانیده ست خدا برای زنان از میراث و ابن
جریر از مجاهد حکایت کرده که محکم ست نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت ست
و هفت ماه و بست شب برای سکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده
و زن مختار ست خواه سکونت کند در وصیت و خواه بیرون رود و ابن عطیه و قاضی عیاض
گفته اند که اجماع منعقد ست بر آنکه حول منسوخ ست و عدت او همین چهار ماه و ده روز ست
و قد اخرج عن مجاهد ما اخرجه ابن جریر عنه البخاری فی صحیحه **بست و پنجم** لَآ اِكْرَاهَ فِی الدِّیْنِ
گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ در آیه اول
نفی اکراه کفار بر اسلام بود و در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگرچه باکراه باشد
شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قولها اول آنکه منسوخ ست زیرا که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اکراه کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و راضی نشد مگر به
اسلام و ناسخ وی قوله تعالی ست یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنٰفِقِیْنَ و قال تعالی
یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَاتِلُوا الَّذِیْنَ یَلُوْنَكُمْ مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْیَجِدُوْا فِیْكُمْ غِلْظَةً ط و اعلموا

إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ وقال سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ
وباین رفته اند اکثر مفسرین قول دوم آنست که منسوخ نیست ونازل شده است در اهل کتاب
خاصة وآنها اکراه کرده نشوند بر اسلام چون خواهند که جزیه دهند وباج گذارند بلکه مکره اهل اوثان
اند که قبول نیست از ایشان مگر اسلام یا سیف وباین رفته است شعبی وحسن وقتاده وضحاک
قول سوم آنکه این آیه در انصار است خاصة قول چهارم آنکه هر که اسلام آورده است زیر سیف اورا
مکره نگویند زیرا که اکراه در دین نیست قول پنجم آنکه در حق اسیران اهل کتاب وارد شده است
که بر ایشان جبر بر اسلام نه کنند ابن کثیر گفته یعنی اکراه نکنند هیچ یکی را بر دخول در دین اسلام
زیرا که وی روشن وظاهر است ودلائل وبراهین آن جلی وواضح اند حاجت آن نیست
که کسی را اکراه بر در آمدن دران کرده آید بلکه هر کرا خدا تعالی راه نماید وسینهٔ او بران کشاده
سازد وبصیرت او را روشن گرداند دران در آید بر بینه وبصیرت از کار خود وهر کرا سبحانه
نابینا وکور سازد ومهر بر گوش وبصر وی زند وی را دخول در دین باکراه وقسر وجبر مفید نیست
واین صالح آنست که قول ششم باشد ودر کشاف در تفسیر این آیه گفته که جاری نه کرده است
او تعالی امر ایمان را بر جبر وقسر بلکه بر تمکین واختیار ومثل اوست قوله تعالے
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ
يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝ یعنی اگر میخواست خدا قسر میکرد ایشان را بر ایمان ...... ولیکن
وی این کار نه کرد بلکه بنای امر بر اختیار نهاد واین صالح آنست که قول هفتم باشد وآنچه
لائق اعتماد باشد وقوف نزد سبب متعین بود آنست که این آیه در سببی که از برای او نازل شده
محکم غیر منسوخ ست وآن اینست که چون زنی را در انصار اولاد نمی زیست با خود عهد می بست
که اگر این بار فرزندی بوجود آید او را یهودی سازم چون یهود بنی النضیر جلای وطن
کرده شدند در ایشان اولاد وابنای انصار بود گفتند ما پسران خود را نگذاریم پس این
آیه فرود آمد اخرجه ابو داؤد والنسائی وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن مردویه
والبیهقی فی السنن والضیاء فی المختارة عن ابن عباس رض وارد شده است این قصه بوجوه
متعدده حاصلش همان ست که ابن عباس رض ذکر کرده بازیادت متضمن این معنے که گفتند

انصار ما ایشان را که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن دین حق ست
و افضل ست از دین ما و چون الحال او تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت
ضرورست که ما آنها را باکراه در دین حق در آریم پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم فرزندان ایشان را مخیر گردانید و اکراه بر اسلام نکرد و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اکراه
بر اسلام نیست وقتیکه بقا بر دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اما اهل حرب پس آیه اگرچه شامل
ایشان ست زیرا که نکره در سیاق نفی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست
نه خصوص سبب را لیکن مخصوص شد این عموم بآیات وارده در اکراه اهل حرب از کفار بر اسلام
انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه **بست و ششم** وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ گفته اند منسوخ است
بآیه فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ یعنی در آیه اول اشهاد را واجب
کرده بودند بر مبایعت و درین آیه آنرا برانداختند لیکن نزدیک شافعی و نخعی این آیه محکم ست
منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابت ست وجوبا الآن نیز بر مبایعت و اکثر مفسرین بر آنند
که وجوبش نسخ پذیرفته و ندب و استحبابش باقی ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه
اشهاد واجب ست یا مندوب ابوموسی اشعری و ابن عمر و ضحاک و عطا و سعید بن المسیب
و جابر بن زید و مجاهد و داؤد بن علی ظاهری و ابن او بآن رفته که واجب ست و ترجیح داد آنرا طبری و
شعبی و حسن و مالک و شافعی و ابوحنیفه و اصحاب او بآن رفته که مندوب ست و این خلاف میان
ایشان در وجوب اشهاد بر بیع ست بآیه وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ و نیست فرق میان این امر و میان
قول وی وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ پس لازم ست قائلین وجوب آنرا در بیع قول
بوجوبش در مداینه پس اگر امین باشد بعض شما مر بعض را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن
باو و ثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بر آن بنا بر امانت پس باید که بدهد
مؤتمن یعنی مدیون امانت را یعنی دین او را که بر وی ست انتهی و این ناظر ست در عدم نسخ
آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضره است که اشهاد در آن کافی ست و گفته اند
هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفع ست از برای مادهٔ خلاف و اقطع ست از برای
منشاء نزاع **بست و هفتم** وَإِن تُبْدُوا مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللَّهُ

گفته اند منسوخ ست بآیهٔ لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیهٔ اول محاسبه بر خواطر
قلوب بود چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات ازان ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف
فوق الطاقه مرفوع شد در فوز الکبیر گفته این از باب تخصیص عام ست آیهٔ متاخره مبین آن ست
یعنی مراد چیزیست که در نفسهای شما ست از اخلاص و نفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار
نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسع انسان ست انتهی و برین تقدیر آیهٔ مذکوره غیر منسوخ باشد
و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قول اول آنکه اگرچه آیه عام ست اما مخصوص ست
بکتمان شهادت و کاتم محاسب بر کتم آن برابرست که بر مردم کاتم بودن خود از برای شهادت
ظاهر کند یا ظاهر نکند و این مرویست از ابن عباس رض و عکرمه و شعبی و مجاهد و مردود ست بآنچه در
آیت ست از عموم لفظ و نیست صالح بآنکه مختص باشد بآنچه متقدم ست برین آیه از نهی از کتم
شهادت قول دوم آنکه آیهٔ مذکوره مختص ست بآنچه طاری میشود بر نفوس از امور دائره بین الشک
و الیقین و این قول مجاهد ست و این در حقیقت تخصیص بلا مخصص ست قول سوم آنکه محکم
ست و عام و لیکن عذاب بر آنچه در نفس ست مختص بکفار و منافقین ست و این را طبری از قومی
حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مخصص ست زیرا که قول وی یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ وَیُعَذِّبُ
مَنْ یَّشَآءُ مختص ببعض نمیتواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ ست و این قول
ابن مسعود رض و عائشه رض و ابو هریره رض و شعبی و عطا و محمد بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده ست
و مرویست از ابن عباس رض و جماعه از صحابه و تابعین و همین ست حق در آنچه بیاید از تصریح
بنسخ آن و از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده که ان الله غفر لهذه الامة ما حدثت به انفسها
احمد و مسلم و ابو داؤد در ناسخ و منسوخ خود و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره رض روایت
کرده اند که گفت چون فرود آمد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْٓ اَنْفُسِکُمْ الآیة سخت آمد بر اصحاب رسول صلعم خدا و آمدند نزد آنحضرت صلعم
و بزانو استادند و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شدیم باعمالیکه طاقت آن داریم نماز
و روزه و جهاد و صدقه و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقت آن نداریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود میخواهید که بگوئید چنانکه اهل کتاب پیش از شما گفتند سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا بلکه بگوئید سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا

غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ پس چون قوم این آیه را فرو خواندند وزبانهای ایشان بدان
لغزید حق تعالی در پس آن این کریمه فرود آورد اٰمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مِنْ رَّبِّهٖ وچون
این را بجا آوردند او تعالی لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا الی آخرها نازل فرمود واخرج احمد
ومسلم والترمذی والنسائی وابن ماجة وابن جریر وابن المنذر والحاکم والبیهقی عن ابن عباس
مرفوعًا نحوه وزیاده کردند اینها درین روایت که پس فرود آورد خدای تعالی رَبَّنَا
لَا تُؤَاخِذْنَآ اِنْ نَّسِيْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا ؕ وگفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم قد فعلت رَبَّنَا
وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَآ اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهٗ عَلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا ؕ گفت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا
مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ ؕ گفت قد فعلت وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا الآیه گفت قد فعلت
واین قصه مرویست از ابن عباس رض بچند طریق وبخاری وبیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب
نبی صلی الله علیه وآله وسلم آورده که اِنْ تُبْدُوْا مَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ نسخ کرده است این را
آیتی که بعد اوست وگمان آنست که صحابی مذکور ابن عمر رضی الله عنه باشد وعبد بن حمید
وترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده وهمچنین سعید بن منصور وابن جریر وطبرانی
از ابن مسعود مانند آن واخرج ابن جریر عن عائشة نحوه ایضًا وبمجموع این روایات ظاهر شد
ضعف روایت سعید بن منصور وابن جریر وابن منذر وابن ابی حاتم از ابن عباس رض که این
آیه در کتمان شهادت ست چه اگر درین باره می بود بر صحابه این قدر کار دشوار نمی شد وحال
بعد ازین احادیث مصرّحه بناسخ ومنسوخ مجال مخالفت باقی نیست ومؤیّد اوست حدیث ابی
هریره رض در صحیحین وسنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تجاوز لی
عن امتی ما حدثت به انفسها ما لم تتکلم او تعمل به وابن جریر از عائشه آورده که گفت
کل عبد هَمّ بسوء ومعصیة وحدث نفسه به حاسبه الله فی الدنیا یخاف ویحزن
ویشتد همه لا ینال من ذلك شیء کما هَمّ بالسوء ولم یعمل منه بشیء واخرج سعید بن منصور
وابن جریر عنهما نحوه واحادیث متقدمه مصرحه بنسخ دافع اوست واخرج ابن جریر عن ابن
عباس رض قال ان الله یقول یوم القیامة ان کتّابی لم یکتبوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما
اسررتم فی انفسکم فانا اُحاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت واعذب من شئت واین

مدفوع ست بآنچه متقدم شده انتهی کلام الشوکانی رح و ازینجا معلوم شد که نسخ آیه مذکوره بتفسیر
مرفوع ثابت ست و ورود آن در حدیث نفس ست نه در غیر آن پس تاویلی که از فوز الکبیر نقل
کرده شد اگرچه محملی چسپان دارد اما مدفوع ست بمرفوع والله اعلم بالصواب **سورهٔ
آل عمران** مدنی ست قرطبی گفته باجماع واخرجه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن
عباس رض و درین سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ ست و نزد بعضی سه و نیست ناسخ دران **اول**
وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف یعنی در آیه اول اقتصار کردند
بر ابلاغ اسلام بکفار و در ثانی حکم فرمودند بقتال پس منسوخ باشد ولیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ
ست زیرا که بلاغ ترک قتال نمیخواهد **دوم** كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا
أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گفته اند منسوخ
ست بآیه إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ یعنی مضمون
آیه اولی این ست که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل ست بر قبول توبه مرتد چون رجوع کند
بسوی اسلام باخلاص و درین خود خلافی نیست ولیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا است
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بذکر نسخ وی نکرده اند **سوم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیه اول
آنکه ترسید از خدا حق ترسیدن و آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران اوست
و این خارج از طاقت باشد پس در آیه ثانی آنرا باستطاعت مقصور فرمودند و برآنچه زیر طاقت
داخل است فرود آوردند در اتقان گفته گفته اند منسوخ ست و گفته اند بلکه محکم ست و نیست درین
سوره آیتی که صحیح شده دعوی نسخ دران بجز این آیت قاله مقاتل در فوز الکبیر گفته مراد حق ترسیدن
در شرک و کفر ست و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که وضو نتوانست
کرد تیمم کند و هر که نماز ایستاده نتوانست گذارد نشسته بگذارد و این توجیه ظاهر ست از سیاق
آیه و هو قوله وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ انتهی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند
که چون این آیه فرود آمد گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این کار دارد و شاق آمد بر ایشان
این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس منسوخ گشت این آیه و مروی ست

این از قتاده و ربیع و ابن زید و گفته اند که قول اتقوا الله حق تقاته مبین ست بقوله ما استطعتم و این اصوب ست زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن ست پس همین اولی باشد و مؤید اوست روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی در قوله سبحانه حق تقاته گفت لم تنسخ ولکن حق تقاته ان تجاهد وافی الله حق جهاده و لا تاخذهم فی الله لومة لائم ویقوموا لله بالقسط ولو علی انفسهم و اباءهم و ابناءهم انتهی کلامه و گرامی برادر فضیلت آگین مولانا احمد بن حسن عرشی قنوجی رح گفته آنچه جزم کرده اند بدان محققین و صحیح و صواب ست آنست که قوله فاتقوا الله ما استطعتم مفسر و مبین مراد قول اوست زیرا که تکلیف نمی کند او تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال لا یکلف الله نفسا الا وسعها و قال فی آیة اخری و ما جعل علیکم فی الدین من حرج انتهی و لهذا در کتب عقاید نوشته اند الفعل مع الاستطاعة

سورة النساء

این سوره تمام مدنی ست قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه حجبی نازل شده آن قوله تعالی ست ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و درین سوره نزد اکثر اهل علم سه آیت منسوخ ست و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی بست و چهار اول واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتمی والمساکین فارزقوهم منه وقولوا لهم قولا معروفا گفته اند منسوخ ست بآیه مواریث در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بران در فوز الکبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه محکم ست و امر از برای استحباب ست و این اظهر ست انتهی و در فتح القدیر گفته مراد بقرابت و درین آیه غیر ورثه اند و همچنین یتامی و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم ترکه حاضر شوند چیزی بایشان داده شود قومی بآن رفته که آیه محکم ست و امر برای ندب و دیگران گویند منسوخ ست بقوله یوصیکم الله فی اولادکم و اول ارجح ست زیرا که مذکور در آیه غیر وارثین اند و آنچه باینها داده میشود منجمله میراث نیست که منسوخ گفته آید بآیه میراث مگر آنکه قرابت را درینجا بمعنی ورثه گیرند که درین صورت برای نسخ وجهی هست و گروهی گفته این رضخ برای غیر وارث از قرابت واجب ست بمقدار آنچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و این معنی امر حقیقی ست پس نزد لسوی ندب

مگر بقرینه و ضمیر در قول وی منه راجع ست بسوی مال مقسوم مدلول علیه بالقسمة و گفته اند بسوی متروکه و قول معروف قول جمیل ست که دران برکسیکه رضخی ازین قسمت باو رسیده منت واذی نیست انتهی **دوم** وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ه گفته اند منسوخ ست بآیه فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی ست که حاضر شود نزد مردی وقت موت او و بشنود او را که وصیت مضر در حق ورثه می کند پس حکم کرد او تعالی این کس را که بترسد از خدا و موفق و مسدد سازد او را برای صواب و نگران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد در حق ورثه خود وقت خوف ضیعت برآنها و این تفسیر بچند طریق مروی ست و لهذا بسیاری از اهل علم آیه مذکوره را منسوخ نشمرده اند و هو الحق **سوم** إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا ه گویند منسوخ ست بقوله تعالی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ ط قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ط و پیش جمعی از علما محکم ست و جمع میان هر دو ممکن چه نهی از اکل اموال یتامی مبنی بر ظلم ست پس در صورت غیر ظلم جائز باشد بمعروف **چهارم** وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ ج فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ا گویند منسوخ ست بآیه نور ذکره فی الاتقان در فوز الکبیر گفته نیست نسخ دران بلکه ممتد ست تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرمود که سبیل موعود کذا و کذا ست انتهی گویم بعضے گفته اند که منسوخ ست بآیه الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ یعنی حکم زانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر ست و رجم اگر ثیب محصن ست و بعضی گفته اند منسوخ ست بسنت و هو قوله صلی الله علیه و سلم خذوا عنی فقد جعل الله لهن سبیلا البکر بالبکر جلد مائة و تغریب عام و الثیب بالثیب الرجم پس حکم حبس و امساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدیر گفته امساک در بیت در اول اسلام

بود پیشتر منسوخ شد بآیهٔ مذکوره و بعض اهل علم بآن رفته اند که حکم حبس و اذی باقی ست با جلد زیرا که تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن ست و مراد بسبیل همان ست که در حدیث صحیح عباده آمده خذوا عنی الی اخره پنجم وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ نور یعنی اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِي الخ حاصل آنکه در ابتدای اسلام حکم ایذا و ملامت هر دو بود و بعده بجلد در بکر و رجم در ثیب نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول وی در لواطت بعده منسوخ شد بقتل هر دو و در کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدیر گفته آیهٔ اولی یعنی واللاتی در حق نساست خاصةً محصنات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق رجال ست خاصةً و آوردن صیغهٔ تثنیه برای بیان دو صفت مردان ست یعنی محصن و غیر محصن پس عقوبت نسا حبس ست و عقوبت رجال اذی و این مختار نحاس ست و آنرا از ابن عباس رض روایت کرده و قرطبی آنرا از مجاهد وغیره آورده و مستحسن گفته و سدی و قتاده وغیرهما گفته اند که آیهٔ اولی در نسای محصنات ست و مردان محصن هم در آن داخل اند و آیهٔ ثانی در رجل بکر و زن بکره و رجحه الطبری و ضعفه النحاس و اختلاف کرده اند در تفسیر اذی بعضی توبیخ و تعییر گفته اند و بعضی سب و جفا بدون تعییر و بعضی نیل بلسان و ضرب بنعال و قومی گفته اذی منسوخ ست مثل حبس و گفته اند منسوخ نیست چنانکه در حبس گذشته **ششم** قوله تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ گفته اند منسوخ ست بکریمه وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتّٰى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ یعنی در آیهٔ اول فرمودند توبهٔ کسی مقبول است که بلا تاخیر و تسویف زود تائب شود و در آیهٔ ثانی فرمودند که هر که پیش از نزع توبه نکرد و در وقت نزع تائب شد توبهٔ او نامقبول ست بعده این حکم منسوخ شد بآیهٔ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ یعنی وقت نزع و قبل غرغره و قبل رویت اعوان ملک الموت هم مقبول ست و بعد اینها مقبول نیست و بعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول ست از مسلمان نه از کافر مثل ایمان فرعون و نزد بعض این آیه غیر منسوخ ست زیرا که جمع میان آنها ممکن ست عبد بن حمید و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابی العالیه در قوله اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ

روایت کرده اند که این از برای مؤمنین ست و در قوله التوبة گفته که این از برای
منافقین ست و در قوله ولا الذین یموتون گفته این از برای مشرکین ست ہفتم
یا ایها الذین امنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن لتذهبوا
ببعض ما اتیتموهن گفته اند منسوخ ست بآیه الا ان یاتین بفاحشة مبینة واین
درحقیقت استثناست نه نسخ ولهذا ابن عباس رض گفته هی محکمة لم تنسخ ذکره علی الهمدانی فی ناسخه
ہشتم ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم من النساء گفته اند منسوخ ست بقوله الا ما قد سلف
واین نیز استثناست نه نسخ مثل آیه سابقه پس هر دو محکم باشند غیر منسوخ نہم وان تجمعوا
بین الاختین گفته اند منسوخ ست بقوله الا ما قد سلف واین نیز از باب تخصیص ست
مثل آیات سابقه نه از جنس تنسیخ وآیه کریمه بعموم خود شامل هر دو خواه ست آزاد باشند
یا کنیز دہم فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة گفته اند منسوخ ست
بقوله والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن و مجاهد وغیرهما گفته معنی آیت
که زنانی که از ایشان انتفاع وتلذذ بجماع بنکاح شرعی حاصل کرده اید مهور ایشان بایشان بدهید
وجمهور گویند مراد باین آیه نکاح متعه ست که در صدر اسلام بود بعده نهی عنه شد چنانکه در
صحیحین ست از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نکاح المتعة
وعن لحوم الحمر الانسیة یوم خیبر ودر صحیح مسلم ست از سبره بن معبد جهنی از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود روز فتح که ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع
من النساء والله قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شئ فلیخل
سبیلها ولا تاخذوا مما اتیتموهن شیئا ودر لفظی از مسلم آمده که این در حجة الوداع بود
پس این اخبار ناسخ آیه مذکوراند وسعید بن جبیر گفته ناسخش آیه میراث ست زیراکه در متعه میراث
نیست وعائشه رض وقاسم بن محمد رض گفته اند که تحریم ونسخ متعه در قرآن ست وذلک قوله تعالے
والذین هم لفروجهم حافظون الخ وزنیکه مستمتعه ست نه از ازواج ست ونه از ملک یمین
زیراکه شان زوجه آنست که وارث شود ووارث او شوند ونیست مستمتع بها این چنین ومردی ست

ازابن عباس جواز متعه دبقای ابر ریهم مروی ست رجوع وی ازان نزد رسیدن ناسخ
دقائل ست بجوازش جمعی از روافض ونیست اعتبار باقوال ایشان وبعضی متاخرین بتکثیر
کلام برین مسئله وتقویت مجوزین آن جان خودرا درتعب انداخته اند این جای ابطال اوی
نیست در شرح منتقی بابطال شبهه متمسک بجواز بتطویل بحث پرداخته ایم انتهی کلام الشوکانی
یازدهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ
تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ گفته اند منسوخ است بآیه لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى
الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ یعنی درآیه اول نهی کردند از اکل بعض اموال
بعض را مگر بطریق تجارت وبودند قبل اسلام ودر ابتدای اسلام که می آمیختند طعام رفقارا
درسفر ومیخوردند ازان همگنان وچون این آیه فرود آمد تحرج کردند از مواکلت اعمی واعرج
ومریض پس این آیه دیگر نازل شد ودران رفع کردند حرج را ابن جریر از عکرمه وحسن
درآیه مذکوره روایت کرده که تحرج وتنگی می کردم دار انکه بخورد نزدیکی بعد از نزول این
آیه پس منسوخ شد حکم آن بآیه سوره نور وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ ونزد اکثر
اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم ست وحکم او باقی ست واکل بباطل منهی عنه ست وآن
اکلی ست که شرع بدان وارد نشده وآنچه دران شرع وارد ست آن باطل نیست بلکه حق ست
پس داخل نباشد درآیه مذکوره ولهذا سیوطی بسند صحیح از ابن مسعود رض درآیه مذکور آورده که گفت
انها محکمة ما نسخت ولا تنسخ الی یوم القیامة منجمله باطل ست بیوعاتی که نهی کرده است
شرع ازان **دوازدهم** وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ گفته اند منسوخ
ست بآیه وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ یعنی درابتدای اسلام دو کس باهم عقد
موالات می بستند وعهدی میکردند که هر که پیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا
آیه مذکوره آنرا نسخ نمود ودر فتح القدیر زیر کریمه وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
وَالْأَقْرَبُونَ گفته یعنی از برای هر انسان ورثه مقرر کرده ایم که مالک ورا لی میراث او میشوند
وگفته اند این آیه منسوخ ست بقوله وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ وگفته اند بعکس که بخاری
ابن جریر وجمهور بر آن رفته اند که ناسخ آن قوله واولو الارحام الخ ست یعنی از برای هر یکی عصبه

گردانیدیم که آنچه از فرائض ثابت شود وارث آن باشد انتهی ولیکن در فوز الکبیر نوشته که ظاهر آیه آن ست که میراث از برای موالی ست و بر و صله از برای مولی الموالات و نیست نسخ انتهی
سیزدهم وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَّلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَّحِيْمًا ۔ گفته اند منسوخ ست بآیه سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ط یعنی این آیه در حق منافقین ست که در دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول نیست و درینجا میان فقها اختلاف ست و لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست ولکن مقصور ست استغفار نبوی صلعم بر حیات شریف و بعد از ممات خود استغفار روا دانسته پس دران بر سفر از برای مجرد زیارت قبور و طلب استغفار از مقبور حجت نباشد
چهاردهم يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا خُذُوْا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوْا ثُبَاتٍ اَوِ انْفِرُوْا جَمِيْعًا ط گفته اند منسوخ ست بآیه مَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا كَآفَّةً ط یعنی در آیه اول حکم نفر بجمیع مومنین بود و درین آیه ببعض پس آخر ناسخ اول باشد و کالی گفته گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله تعالی اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّثِقَالًا وقوله تعالی اِلَّا تَنْفِرُوْا يُعَذِّبْكُمْ و صحیح آنست که این هر دو آیت محکم اند یکی در وقتی ست که دران حاجت نفور همگنان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعض دون بعض ست انتهی
پانزدهم وَمَنْ تَوَلّٰى فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا ط گفته اند این آیه منسوخ ست بآیه سیف یعنی فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ
شانزدهم فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
هفتدهم فَقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۚ لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِيْنَ كَآفَّةً زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول خدا را بجهاد و اگرچه تنها قتال کند زیرا که از برای او ضامن نصر شده ابن عطیه گوید ظاهر لفظ همین ست لیکن در خبرے نیامده که قتال صرف بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود نه بر امت پس هر چند خطاب در لفظ مر او راست اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه وسلم و هر واحد از امت تو باید که قتال کند در راه خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد نه منسوخ
هیجدهم فَخُذُوْهُمْ وَاقْتُلُوْهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ اِلٰى قَوْمٍۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ

ولیکن این نیز از باب تخصیص ست نه از نسخ **نوزدہم** اِلَّا الَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ الخ گفته اند منسوخ
ست بآیه سیف ابوداؤد در ناسخ وابن منذر وابن ابی حاتم ونحاس وبیهقی در سنن از
ابن عباس رض آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیه برارت فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا
الْمُشْرِكِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ وبعضی گفته اند منسوخ ست باجماع وبسیار از اهل علم بعدم
نسخش رفته واز باب تخصیص شمرده **بستم** فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ فَلَمْ یُقَاتِلُوْكُمْ گفته اند
منسوخ ست بآیه سیف اخرجه عبدالرزاق وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم عن قتادة
وهم ابن جریر از حسن وعکرمه درین آیه آورده که گفت نسختها براءة ولیکن نزد اکثر مفسرین
غیر منسوخ ست **بست ویکم** سَتَجِدُوْنَ اٰخَرِیْنَ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّاْمَنُوْكُمْ گفته اند منسوخ
ست بآیه سیف **بست ودوم** فَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ واکثر اهل علم بعدم نسخ وی رفته اند
بست وسوم وَمَنْ یَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ خٰلِدًا فِیْهَا
وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهٗ وَاَعَدَّ لَهٗ عَذَابًا عَظِیْمًا ○ گفته اند منسوخ ست بآیه سوره نساء
اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ وبعضی گویند منسوخ ست
باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند علما در انکه قاتل
عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند درین آیه
علمای اهل کوفه پس سوار شدم وکوچ کردم برای دریافت آن بسوی ابن عباس رض وپرسیدم
او را ازین آیت گفت این آیه آخر چیزی ست که فرود آمد ونسخ نکرد آنرا هیچ شئ ومانند آن نسائی
هم روایت کرده ازوی واز زید بن ثابت ومنجمله کسانیکه رفته اند بعدم توبه او از سلف ابوهریره رض
وابن عمر وابوسلمه وعبید بن عمیر وحسن وقتاده وضحاک بن مزاحم اند نقلابن ابی حاتم عنهم
رفته اند جمهور بسوی قبول توبه وی واستدلال کرده اند بمثل قوله تعالی اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ
السَّیِّاٰتِ ط وقوله هُوَ الَّذِیْ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهٖ وقوله وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ ط
وگفته اند جمع هم ممکن ست میان آیه نساء که همین ست وآیه فرقان پس معنی آن هر دو چنین
باشد که فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ اِلَّا مَنْ تَابَ لاسیما وسبب متحد ست که قتل باشد وهم موجب متحد

که توعد باشد بعقاب واستدلال کرده اند بحدیث مذکور در صحیحین از عبادة بن الصامت که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود تبایعونی ان لا تشرکوا بالله شیئا ولا تزنوا ولا تقتلوا
النفس التی حرم الله الا بالحق بعده فرمود فمن اصاب من ذلک شیئا فستره الله فهو
الی الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه وبحدیث ابی هریرة رض در صحیح مسلم وغیره در حق
قاتل صد نفس وجماعتی که ابوحنیفه رح واصحاب او وشافعی رح از ایشان اند بدان رفته که قاتل
عمد تحت مشیت اوست توبه کرده باشد یا نه ودر شرح منتقی متمسک هر فریق واضح
کرده ایم وحق این ست که باب توبه مغلق نشده بلکه مفتوح ست برای قاتل صد وچون
شرک که اعظم ذنوب واشد اوست بتوبه الی الله محو شود واز صاحبش خروج از ان ودخول
در باب توبه مقبول باشد بمادون او از معاصی که قتل عمد هم منجمله آنست چه رسد لیکن در
توبهٔ قاتل عمد لابد ست از اعتراف بقتل وتسلیم نفس خودش برای قصاص اگر واجب ست
وتسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست وقاتل غنی متمکن تسلیم کل یا بعض او باشد واما مجرد
توبهٔ وی با عزم عدم عود بسوی قتل احدی بدون اعتراف وتسلیم نفس پس قطع نمی کنیم بقبول
او والله ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فیه یختلفون ۝

بست وچهارم اِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ۚ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ
نَصِيرًا ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا
دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ط واین در حقیقت از باب تخصیص باستثنا ست
نیست از نسخ در چیزی

سورهٔ مائده

قرطبی گفته این سوره مدنی ست بالاجماع
انتهی ودر وی از منسوخات نزد بعضی یک آیت ونزد بعضی دو ونزد بعض سه ونزد بعض
هفت ونزد بعض نه آیت ست ووی آخر سورت ست که در مدینه فرود آمده یا در حجة الوداع
میان مکه ومدینه **اول** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ
وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ
وَرِضْوَانًا ط گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که مشرکین حج وعمره می کردند وهدی میفرستادند
پس مسلمانان خواستند که ایشان را تاراج وغارت کنند پس این آیه در نهی از ان نازل شد و

بعده منسوخ گشت بآیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وقوله تعالى فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا وقوله صلی الله علیه وسلم لا یحجن بعد العام مشرك عبد بن حمید وابوداؤد در ناسخ وابن جریر وابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه وقومی گفته که منسوخ نیست بلکه محکم ست و در حق مسلمین ست و در فوز الکبیر نوشته نیافتیم در قرآن ناسخ برای او و نه در سنت صحیحه ولیکن معنی وی آنست که قتال محرم در شهر حرام اشد التغلیظ ست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خطبه فرموده دماؤکم واموالکم حرام علیکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا انتهی گویم ومؤید این ست روایت ابوداؤد ونحاس در ناسخ از ابی میسره عمرو بن شرحبیل که گفت منسوخ نشد از مائده هیچ شئی یعنی تمام او محکم ست وکذا اخرجه سعید بن منصور وابن المنذر عنه وکذا اخرجه عبد بن حمید وابوداؤد فی ناسخه وابن المنذر عن الحسن البصری در روایت کرد ابوعبید از ضمره بن حبیب وعطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مائده آخر قرآن ست اندروی تنزیل پس حلال کنید حلال او را وحرام سازید حرام او را **دوم** فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ گفته اند منسوخ ست بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وبآیه سیف نیز یعنی در نخستین آیه حکم عفو واعراض بود از قتال یهود که ایذا میدادند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ودرین آیه حکم فرمودند بقتال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند وجمعی گفته اند که منسوخ نیست بلکه خاص ست بمعاهدین پس محکم باشد **سوم** إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ وگفته اند محکم ست نه منسوخ واز باب تخصیص باستثنا ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش جمهور گویند در عرنیین فرود آمده ومالک وشافعی و ابوثور واصحاب الرای گفته اند در حق مسلم راهزن وساعی در ارض بفساد نازل شده ابن منذر گفته قول مالک صحیح ست وابوثور گفته قول وی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا دلیل نزولش در غیر اهل شرک ست زیرا که اجماع کرده اند برآنکه دمای اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم

ست پس معلوم شد که در اهل اسلام نازل شده است انتهی و دال ست بر آن قول قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ ۰ و قوله صلی الله علیه وسلم الاسلام یهدم ما قبله اخرجه مسلم وغیره و ابن جریر و طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت کرده اند که این آیه یعنی آیهٔ محاربه منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عرنیین و موقوف شده است امر بدین حدود و مروی ست از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت در عرنیین و باین قائل ست جماعتی از اهل علم و جماعهٔ دیگر بآن رفته که فعل وی صلی الله علیه وسلم با عرنیین منسوخ ست بنهی وی صلی الله علیه وسلم از مثله و قائل این قول مطالب ست به بیان تاخیر ناسخ و حق آن ست که آیه عام ست از مشرکین وغیرهم از کسانیکه مرتکب مضمون آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعموم لفظ ست قرطبی در تفسیر خود گفته و نیست خلاف میان اهل علم در آنکه حکم این آیه مترتب ست در محاربین از اهل اسلام و اگرچه نازل شده است در مرتدین یا یهود انتهی **چهارم** فَإِن جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله تعالی وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ و باین رفته است مجاهد و سعید بن المسیب و جماعهٔ دیگر گفته محکم ست و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی ست و عبارت فوز الکبیر اینست که معنی آیه چنین ست که اگر حکم اختیار کنی پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و اتباع اهوای ایشان ننمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیهٔ ایشان برای زعمای ایشان بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کردهٔ خدا فیصله سازیم انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییر ست مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض و استدلال کرده اند بدان بر مخیر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر علما اجماع کرده اند برآنکه واجب ست بر حکام اهل اسلام حکم کردن میان مسلم و ذمی چون مرافعه کنند بسوی ایشان و اختلاف در مرافعهٔ اهل ذمه است میان خود ها قومی بتخییر رفته و جمعی بوجوب قائل گشته و گفته که این آیه منسوخ ست بآیهٔ مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمة و الزهری و عمر بن عبد العزیز و السدی و هو الصحیح من قول الشافعی و حکایت کرده است آنرا قرطبی از اکثر علما انتهی **پنجم** مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و اکثر اهل علم برآنند که محکم ست و قتال بآنها نوعی

از ابلاغ ست یا معنی آن ست که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدن بایشان اگرچه امتثال نکنند
و اطاعت ننمایند که ضرر آن بر جانهای ایشان ست و جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و ما
رسول پس آنچه واجب بود بروی بجا آورد و قیام نمود بامر او تعالی والله اعلم **ششم** یَا اَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ لَا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ گفته اند منسوخ ست
آخر او اول او را نسخ کرده زیرا که هدایت درینجا امر معروف ست و گفته اند ناسخش این آیه است
کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و اکثر بر آنند که محکم
ست شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تارکش با وجود
بودن آن از اعظم فروض دینیه مهتدی نیست و حق تعالی گفته اِذَا اهْتَدَیْتُمْ ط و آیات و احادیث
متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر
بمعروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال نمی دارد یا از حلول ضرر بر نفس خود میترسید
که درین صورت ترک آن روا ست و در سنن اربعه و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم
و ابن حبان و دارقطنی و ضیاء در مختاره و غیرهم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت
کرده اند که خواند ابوبکر این آیه را و گفت ای مردم شما این را میخوانید و بر غیر موضع او می نهید
و من آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شنیده ام که می فرمود که مردم چون منکری را بینند و آنرا تغییر
ندهند نزدیک ست که عام کند آنها را خدای تعالی بعقاب و ترمذی و ابن ماجه و ابن جریر و بغوی
در معجم و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابو الشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی
آورده اند که گفت آمدم ابو ثعلبه خشنی را و گفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفتم عَلَیْکُمْ
اَنْفُسَکُمْ الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم از آن رسول خدا را پس فرمود مؤتمر شوید بمعروف
و متناهی شوید از منکر تا آنکه چون به بینی شح مطاع و هوای متبع و دنیای موثره و اعجاب
هر ذی رای برای خود پس بر تست خاص جان تو و بگذار امر عوام را بدرستیکه از پس
شما زمانه ایست که صبر دران مثل قبض بر جمر ست عامل را دران اجر پنجاه مرد ست
که عمل می کنند مثل عمل شما و صححه الترمذی والحاکم و در روایتی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آمده که ضرر نمی کند شما را کسیکه گمراه شد از کفار چون مهتدی شدید شما و ابی بن کعب گفته

تاویلش آنست که این در آخر زمان باشد اخرجه عنه عبد الرزاق وابن جریر انتهی ملخصاً ودرین
صورت منسوخ نیست بلکه مخصوص ست وهو الحق هفتم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ
إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ
مِنْ غَيْرِكُمْ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ پس شهادت
کفار بر مسلم مقبول نباشد بالاجماع ونیست در آیه ذکر شهادت کافر زیرا که نزول او در شان
مسلم ست که در سفر نزد موت وصیت کند بر دو کافر یا دو مسلم ودر فوز کبیر گفته احمد موافق
ظاهر این آیه گفته است ومعنی آن نزد غیر او چنین ست که باشد آن دو دیگر از غیر اقارب
شما یعنی از سائر مسلمین انتهی ودرین صورت منسوخ نخواهد بود بلکه محکم ست وشوکانی در فتح القدیر
تفصیل مقام چنین کرده که او آخران معطوف ست بر اثنان ومن غیرکم صفت اوست
یعنی آن هر دو از اجانب باشند وگفته شده که ضمیر در منکم از برای مسلمین ست ودر غیرکم از برای
کفار وهمین ست انسب بسیاق آیه وبآن قائل ست ابوموسی اشعری وعبد الله بن عباس وغیرهما
پس درآیه دلیل باشد بر جواز شهادت اهل ذمه بر مسلمین در سفر خصوصاً در وصایا چنانکه مفاد نظم
قرآنی ست وشاهد اوست سبب نزول پس چون نباشد همراه موصی کسیکه شاهد شود بر وصیت
او از مسلمانان پس باید که گواه شوند دو کس از اهل کفر واداکنند گواهی بعد قدوم بحلف وحکم
کرده شود بر شهادت آنها درین صورت وپس اگر کذب آنها ظاهر شود دو کس از اولیای موصی
حلف کنند وآن هر دو بنابر خیانت خود غریم گردند این ست معنی آیه نزد کسان مذکوره
وبه قال سعید بن المسیب ویحیی بن یعمر وسعید بن جبیر وابو مجلز ونخعی وشریح وعبیدة السلمانی
وابن سیرین ومجاهد وقتاده وسدی وثوری وابو عبید واحمد بن حنبل ورفته است بسوی
اول یعنی تفسیر ضمیر منکم بقرابت یا عشیره وتفسیر غیرکم باجانب زهری وحسن وعکرمه و
مالک وشافعی وابو حنیفه وغیرهم گفته اند که آیه منسوخ ست واحتجاج ایشان بقوله
تعالی ست مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ وقوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ
وکفار نه مرضی باشند ونه عدول وجمهور خلاف کرده اند ایشان را وگفته اند آیه محکم ست وهمین
ست حق بنابر عدم وجود دلیل صحیح دال بر نسخ واما هر دو آیه مذکوره پس عام اند در شخص

وازنان واحوال و این آیه خاص ست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بوصیت بحالت عدم شهود مسلمین ونیست تعارض میان خاص و عام انتهی کلامه **ہشتم** فَاِنْ عُثِرَ عَلٰٓى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّآ اِثْمًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَاَشْهِدُوْا ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنْكُمْ **نہم** ذٰلِكَ اَدْنٰٓى اَنْ يَّاْتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا گفته اند منسوخ ست شهادت اہل اسلام حاصل آنکه دربن ہر دو آیه تحلیف شاہدست نزد وقوع ریبت در شہادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَّلَا شَهِيْدٌ ومنع کردند از مضارت بشہادت و در تحلیف شاہد اضرار اوست ولیکن حق آنست که این ہر دو آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر ما سبق ظاہر گشته و برین اند اکثر اہل علم و محققین ایشان و الله اعلم

سُوْرَهٔ انعام

در اظہر اقوال مکی ست مگر شش آیت و ہی مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖٓ الی آخر ثلث آیات و اتل ما حرم ربکم علیکم الی آخر ثلث آیات و قرطبی گفته دو آیت یکی وما قدروا الله ... دیگر وَهُوَ الَّذِيْٓ اَنْشَاَ جَنّٰتٍ و بالجمله از منسوخات در وی نزد بعضی سه آیه و نزد بعضی سیزده و نزد بعضی چہارده است **اول** قُلْ اِنِّيْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ گفته اند منسوخ ست بآیه لِيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم در اول امر از ابتلا بمعصیت و استحقاق عقوبت ترسان بود بعده مامون فرمودند او را باخبار مغفرت ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نزد جمعی از اہل علم خوف درین آیه بمعنی علم ست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب باشد و برین تقدیر محکم ست و ہو الحق **دوم** قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيْلٍ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن عباس رض و گفته اند منسوخ نیست زیرا که ایمان آنہا در وسع وی صلی الله علیه وسلم نیست **سوم** وَمَا عَلَى الَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ گفته اند منسوخ ست بآیه اِذَا سَمِعْتُمْ اٰيٰتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوْضُوْا فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖٓ یعنی در آیه اول ترخیص بود در مجالست کفار وقت اضطرار بعده بنزول این آیه نسخ پذیرفت **چہارم** وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف قاله قتادة و مجاہد گفته بطریق تہدیدست مثل قوله ذَرْنِيْ وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيْدًا و درین صورت محکم باشد و برین اند اکثر اہل علم شوکانی گفته می گویند که این آیه منسوخ ست

وگفته اند معنی آن ست که ایشان یعنی یهود دینی را که بران هستند لعب ولهو گرفتند چنانکه
در فعل ایشان بالعام مشاهده می افتد که از همین جهالات وضلالات بوده است وگفته اند مراد
بدین دین اینجا عید ست یعنی عید خود را لعب ولهو گرفته اند **پنجم** فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ عَمِيَ
فَعَلَيْهَا ۚ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **ششم** وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ زجاج گفته نازل شد
این آیه قبل از فرض قتال بعده امر کرده شد بمنع از عبادت اوثان بسیف وسنان پس این
نیز منسوخ باشد بآیه سیف **هفتم** وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۝ ابو الشیخ از سدی آورده که منسوخ ست
بآیه قتال **هشتم** وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۚ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **نهم**
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ گویند منسوخ ست
بآیه سیف در فتح القدیر گفته جمهور بآن رفته اند که این آیت محکم ثابت غیر منسوخ ست واصل اصیل
ست در سد ذرائع وقطع تطرق بسوی شبهه ودرو دلیل ست بر آنکه داعی بسوی حق وناهی از
باطل چون بترسد که ازین دعوت ونهی متسبب شود آنچه اشد از آن ست از انتهاک حرم ومخالفت
حق ووقوع در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب ست بروی وچه انفع ست این آیه در عمل ست
فائده آن برای حاملین حجج خدا ومتصدین بیانش از برای مردم چون باشند در قومی صم بکم که ترک
می کنند او را وقت امر نمودن وی بمعروف ومیگذارند معروف دیگر ازین امر می کنند منکر
را که نهی مینماید ایشان را از آن وخبر او را از منکرات بنابر عناد حق وبغض اتباع محققین
وجرات بر خدا واثر نمیکند در ایشان مگر تیغ وکیف که سیف حکم عدل ست در حق معاند
شریعت مطهره که مخالفت دین وتجری بر اهل شرع عادت وخوی خود ساخته است چنانکه
در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در باطل کثیر می افتند وچون
بسوی سنت راه نموده شوند مقابله بافحش بدع خود مینمایند پس ایشان اند متلاعب بدین متهاونون
بشرع وبدتر اند از زنادقه انتهی **دهم** فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
یازدهم وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله الْيَوْمَ أُحِلَّ
لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ ۚ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وباین رفته است ابن عباس ولیکن در حقیقت
این از باب تخصیص باستثنا ست نه از باب نسخ شوکانی در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند

اہل علم درین آیه مذہب ابن عمر و نافع و شعبی و ابن سیرین و مذہب مالک در روایتی از وی و احمد
بن حنبل و ابو ثور و داؤد ظاہری آنست که ہر چه از ذبائح نام خدا مذکور نشده حرام ست
بدون فرق میان عامد و ناسی بموجب این آیه و مؤید این استدلال ست قوله اِنَّهٗ لَفِسْقٌ و ثابت
شده است در احادیث صحیحه امر بتسمیه در صید و غیره و مذہب شافعی و اصحاب او و مالک در روایتی
و احمد آن ست که تسمیه مستحب ست نه واجب و این مروی ست از ابن عباس رض و ابی ہریره و عطا
بن ابی رباح و شافعی آیه را حمل بر ذبح لغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصص ست و در
مراسیل ابوداؤد آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ذبیحهٔ مسلم حلال ست نام خدا بروے
ذکر کرده شود یا نه و این صالح تخصیص آیه نمیتواند شد آری حدیث عائشه که وی گفت آنحضرت را
صلی الله علیه و سلم که قومی می آرند گوشتها را و ما نمیدانیم که ذکر کرده اند بران نام خدا یا نه فرمود شما
نام برید و بخورید افادهٔ آن میکند که تسمیه نزد اکل مجزی ست بالتباس وقوع او نزد ذبح و مذہب
مالک و احمد در مشہور از وی و ابوحنیفه و اصحابش و اسحق بن راہویه آنست که ترک تسمیه بنسیان
مضر نیست و اگر عمداً ترک کرده ذبیحه غیر حلال باشد و این مروی ست از علی و ابن عباس و
سعید بن المسیب و عطا و طاؤس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن
محمد و ربیعه و استدلال کرده اند بروایت بیہقی از ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اگر فراموش
کرد تسمیه نزدیک ذبح پس باید که یاد کند نام خدا را و بخورد و در رفع این حدیث خطاست زیرا که
از قول ابن عباس ست و کذا اخرجه من قوله عبد الرزاق و سعید بن منصور و عبد بن حمید
و ابن المنذر آری ممکن ست استدلال برای این مذہب بمثل قوله تعالی رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا و بقوله صلی الله علیه و سلم رفع عن امتی الخطا و النسیان انتہی کلامه
دوازدہم يَا قَوْمِ اعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ تَكُوْنُ لَهٗ
عَاقِبَةُ الدَّارِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **سیزدہم** قُلِ انْتَظِرُوْا اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ
گفته اند منسوخ ست حکم انتظار در حق کفار بآیهٔ سیف **چہاردہم** اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوْا دِيْنَهُمْ
وَكَانُوْا شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِيْ شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوْا
يَفْعَلُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات الٰہی در فتح القدیر

گفتند این آیه بجمله منسوخ بآیهٔ سیف ست و مراد بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین و گفته اند عام ست در جمیع کفار و مبتدعین و همین ست صواب

سورهٔ اعراف

این سوره مکی ست مگر هشت آیه و هی قوله وَاسْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الی قوله وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ و در وی یک آیه یا دو آیه منسوخ ست باقی همه محکم ست اول خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ دوم وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ ۝ گفته اند اول منسوخ ست بآیه وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و ثانی بآیه سیف و کلام در اشال این آیات گذشته

سورهٔ انفال

بسیاری از مفسرین این سوره را مدنی گفته اند بلا استثنای چیزی و به قال الحسن و عکرمه و جابر بن زید و عطا در وی مثل هذا عن ابن عباس و قرطبی از وی آورده که مگر هفت آیه من قوله يَمْكُرُ بِكَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الی آخر سبع آیات منها و از منسوخات در وی نزد بعضی دو آیه و نزد بعضی شش آیه و نزد بعضی زیاده ست اول يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ ط قُلِ الْاَنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ گفته اند منسوخ ست بآیه وَاعْلَمُوْا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهٗ یعنی در آیه اول نفل خاص بود برای خدا و رسول درین آیه چهار خمس برای غانمان مقرر کردند و یک خمس برای خدا و رسول و غیرهما و باین رفته ست مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نزد جمعی از باب تخصیص ست نه نسخ پس محکم خواهد بود دوم وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيْهِمْ ط وَمَا كَانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُوْنَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَمَا لَهُمْ اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ وَهُمْ يَصُدُّوْنَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ واین عذاب روز بدر و بعد او بود و نزد جمعی از اهل علم محکم ست یعنی نفی عذاب مستاصل ست و گفته اند استغفار راجع بمسلمین ست که در میان ایشان اند مراد آن که تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند خدا عذاب نخواهد کرد یا آنکه عذاب ایشان بنا بر بودن مسلمانان در اصلاب ایشان نیست ابن عباس گفته دو امان بود در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه وسلم که رفت دوم استغفار و آن باقی ست سوم قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ يَّنْتَهُوْا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ ط گفته اند منسوخ ست بآیه وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰى لَا تَكُوْنَ فِتْنَةٌ یعنی در آیه اول وعده مغفرت بر باز ماندن از عداوت و قتال رسول کردند بعده حکم قتال با ایشان دادند و نزد جمعی محکم ست و مراد انتها از قتال

بدخول در اسلام ست یا از کفر و در وی دلیل ست بر آنکه اسلام قاطع ما تقدم خیر نیست که بیشتر
ازوی بوده چهارم وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ گویند منسوخ ست بآیهٔ سیف و این
در حقیقت از باب تخصیص بغایت است نه از باب نسخ پنجم وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا
گفته اند منسوخ ست بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ الی قوله حَتّٰى
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ه یعنی در آیهٔ اول ذکر مصالحت با یهود بود بعده
نسخ پذیرفت ششم إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ه گفته اند
منسوخ ست بقوله اَلْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ه یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزوه از ده کافر
مقابله کند و نگریزد بعده حکم شد که از دو کس فرار نکند و در فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال منسوخ
انتهی و در حقیقت تخفیف تشدید ست نه نسخ اصل حکم هفتم وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولٰئِكَ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ه گفته اند منسوخ ست بقوله وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ ه
یعنی مهاجرین و انصار وارث یکدیگر میشدند بهجرت و نصرت پس منسوخ شد این حکم بذوی
القربی هشتم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتّٰى يُهَاجِرُوا گفته اند
منسوخ ست بقوله وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع الهجرة
بود بعده بموالات و نصرت شد پس باولی الارحام منسوخ شده عصبه قرار یافت و بعضی
گویند محکم ست و در آیه اخبار ست بآنکه بعض قرابات اولی تر ببعض ست نه آنکه میراث بموالات
و نصرت منسوخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته و گفته مهاجر متولی اعرابی وارث او نمیشد حال آنکه
مومن می بود و همچنین اعرابی وارث مهاجر نمیشد پس نسخ کرد آنرا آیهٔ ارحام **سورهٔ**
براءت و آنرا سوره توبه هم خوانند مدنی ست قرطبی گفته باتفاق نزولش بعد فتح مکه است
و در وی از آیات منسوخه یک آیه و نزد بعضی سه و نزد بعضی شش آیه یا زیاده است **اول**
بَرَاءَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ه گفته اند منسوخ ست بآیهٔ
سیف **دوم** وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ
ضحاک گفته منسوخ ست بآیهٔ سیف حسن گفته محکم ست **سوم** وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ

الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ زکوٰة
خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً قاله عراک بن مالک و عمر بن عبد العزیز و گفت ابن عمر بود این
قبل نزول زکوٰة و چون فرود آمد زکوٰة گردانید آنرا خدا تعالی طهارت برای اموال و پروا نمیکنم
اگر باشد نزد من برابر اُحُد زر و بشمارم آنرا و بدهم زکوٰة آن و بجا آرم در وے طاعت خدا و ابن
عباس فرموده که این آیه در حق یهود ست و خاص نیست و عام ست انتهی و در حقیقت از باب
تخصیص ست نه از تنسیخ علی همدانی گفته اصح آن ست که منسوخ نیست چهارم إِلَّا تَنْفِرُوا
يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا گفته اند منسوخ ست بآیه لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَيْسَ عَلَى
الضُّعَفَاءِ و این در حقیقت تخصیص ست نه تنسیخ پنجم انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا گفته اند منسوخ
ست بقوله وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً و بآیه عذر کما تقدم در فوز الکبیر گفته معنی خفاف
آنست که اقل آنچه حاصل شود بدان جهاد از مرکوب و عبد خدمت و نفقه که بدان قناعت کند
و ثقال بمعنی خدم کثیر و مراکب بسیار ست پس نیست نسخ در آیه با گویم که نیست نسخ متعین انتهی
و در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نفور کنید در حال بودن شما خفاف و ثقال و گفته اند
مراد منفرد و مجتمع اند و قیل نشاطًا و غیر نشاطٍ و قیل فقراء و اغنیاء و قیل شبابًا و شیوخًا و قیل
رجالًا و فرسانًا و قیل من لا عیال له و من له عیال و گفته اند هر که سابق شده است بسوی حرب
همچو طلائع و هر که متاخر ست همچو جیش و قیل غیر ذلک و نیست مانع از حمل آیه بر جمیع این معانی
زیرا که معنیش آنست که نفور کنید سبک آید بر شما یا گران و گفته اند که این آیه منسوخ ست بقوله
تعالی لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و گفته اند ناسخ او قوله تعالی ست فَلَوْلَا نَفَرَ
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ الآیه و گفته اند محکم ست نه منسوخ و اخراج اعمی و اعرج
بقول او لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و اخراج ضعیف و مریض بقوله
لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى از باب تخصیص ست نه از باب نسخ بر فرض دخول اینان
زیر قول وی خِفَافًا وَثِقَالًا و ظاهر عدم دخول اینهاست زیر عموم انتهی ششم عَفَا
اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ گفته اند منسوخ ست بقوله فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ
گویم جمع میان هر دو آیه ممکن ست باین طور که عتاب متوجه باشد بسوے اذن قبل تثبت

تا تبیین شود صادق از کاذب و اذن در پنجا بسوی اذن بعد تثبت والله اعلم ہفتم
اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً فَلَنْ يَّغْفِرَ اللهُ
لَهُمْ گفته اند منسوخ ست اول او بآخر او یعنی لَنْ يَّغْفِرَ اللهُ لَهُمْ و گفته اند بقوله تعالے
وَلَا تُصَلِّ عَلٰٓى اَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّاتَ اَبَدًا وَّلَا تَقُمْ عَلٰى قَبْرِهٖ گفته اند آیه اولی در حق قومی ست
و این دیگر در حق قومی دیگر و بعضے گفته اند اول در حق منافقان ست و این در حق یهود و قیل
غیر ذلک و نزد اکثر اہل علم محکم ست معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد که صدور استغفار
در حق ایشان و عدم او برابر ست زیرا که ایشان نه اہل استغفار اند و نه اہل مغفرت من الله
پس گویا مثل قوله تعالے ست قُلْ اَنْفِقُوْا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَّنْ يُّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ ہشتم
اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گفته اند منسوخ ست بقوله وَمِنَ الْاَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ
بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و این در نفس الامر تخصیص عام ست نه نسخ احکام و ہمچنین در آیه وَمِنَ
الْاَعْرَابِ مَنْ يَّتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا الخ گفته اند منسوخ بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات
بیان تنویع اعراب ست که بعضی چنان و بعضی چنین نه نسخ یکی بدیگری و لہذا جمعی از اہل آن را داخل محکم
داشته اند و ہو الحق **سوره یونس** مکی ست مگر سه آیه من قوله فَاِنْ كُنْتَ فِيْ شَكٍّ الی
آخرہا ہمچنین روایت کرده است قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که ہمگی
مکی ست الا دو آیه و از کلبی یک آیه نقل کرده و مکی ست از حسن و عطا و عکرمه و جابر که مکی ست
بلا استثنا و در وی از منسوخات نزد بعضے پنج آیه ست و نزد اکثر دران درمانده ہیچ نه اول
اِنِّيْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ گفته اند منسوخ ست بقوله لِيَغْفِرَ لَكَ
اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْۢبِكَ وَمَا تَاَخَّرَ و کلام در مثل این آیات گذشته دوم فَانْتَظِرُوْٓا
اِنِّيْ مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِيْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف سوم وَاِنْ كَذَّبُوْكَ
فَقُلْ لِّيْ عَمَلِيْ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ منسوخ ست بآیه سیف چہارم فَمَنِ اهْتَدٰى
فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ الخ منسوخ ست بآیه قتال پنجم حَتّٰى يَحْكُمَ اللهُ منسوخ ست بآیه
سیف **سوره ہود** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و گفت ابن عباس
و قتاده الا یک آیه و ہی قوله اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ و در وی نزد اکثر ہیچ آیه منسوخ نیست

ونزد بعضی سه آیت ست اول مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ
أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه سوره بنی اسرائیل مَن كَانَ
يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَن نُّرِيدُ واین درحقیقت از باب تقیید اطلاق
ست نه نسخ **دوم** قُل لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ گویند
منسوخ ست بآیه سیف **سوم** وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ ۝ نسخ این آیه هم بآیه سیف
ست کما تقدم وچون این آیات درکتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن درباب
نسخ وجهی وجیه ندارد والله اعلم **سورهٔ یوسف** علیه السلام تمام او مکی ست
وگفته اند مابین مکه ومدینه وقت هجرت نازل شده وابن عباس گفته مگر چهار آیت ونیست
دران ناسخ ونه منسوخ **سوره رعد** دروی اختلاف ست که مکی ست یا مدنی سعید
بن جبیر وحسن وعکرمه وعطا وجابر بن زید مکی گفته اند وابن الزبیر وکلبی ومقاتل گفته مدنی ست
وقول سوم آنست که مدنی ست مگر دو آیت ودروی دو آیت منسوخ ست **اول** وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ۝ گفته اند منسوخ ست بآیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن
يُشْرَكَ بِهِ قاله الضحاک واین درصورتی ست که ظلم بمعنی کفر یا شرک باشد کما قال تعالی
إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ۝ ونزد اکثر اهل علم بمعنی معصیت ست ومغفرت مومن عاصی مذهب
اهل سنت وجماعت ست ودرین صورت آیه محکم باشد نه منسوخ شوکانی گفته دروی بشارت
عظیم ست ورجای کبیر زیرا که انسان بحال اشتغال بظلم تائب نمی باشد ولهذا گفته اند که این آیه
درحق عصات موحدین ست خاصة یا مراد بمغفرت درینجا تاخیر عقاب ست تا آخرت تا مطابق
شود بحکایت او تعالی استعجال کفار را برای عقوبت ومفید اوست جمله مابعد وَإِنَّ رَبَّكَ
لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ یعنی معاقب عصات مکذبین از کافرین ست حسب اقتضای مشیت
خود در دار آخرت انتهی **دوم** فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ منسوخ ست بآیه سیف زیرا که مفاد آیه
اولی صرف تبلیغ رسالت ست بدون مقاتله ودر آیه ثانی بدان حکم کردند ودرحقیقت نسخ نیست
بلکه ترقی ست درحکم چه تبلیغ در قتال بروجه ابلغ موجود ست والله اعلم **سورهٔ ابراهیم**
مکی ست کما اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس وابن الزبیر وحکاه القرطبی عن الحسن وعکرمة وجابر

بن زید و قتاده مگر دو آیه یا سه آیه وهی قوله اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا الی قوله فَاِنَّ مَصِيْرَكُمْ اِلَى النَّارِ و درین سوره از ناسخ و منسوخ هیچ نیست بلکه تمام او محکم ثابت ست

سورهٔ حجر مکی ست بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و عبد الله بن الزبیر و دران سه یا چهار آیه منسوخ ست **اول** ذَرْهُمْ يَاْكُلُوْا وَيَتَمَتَّعُوْا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف **دوم** فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيْلَ منسوخ ست بآیه سیف عکرمه و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال ست **سوم** لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهٖۤ اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و وجه نسخ درین آیه غیر ظاهر ست زیرا که در وی نهی کرده اند از التفات بسوی زخارف دنیا و ادامت نظر بسوی آن و عدم حزن بر تمتع ایشان درین دار و خفض جناح و لین جانب برای مومنین نه نهی از قتال که آیه سیف ناسخش باشد و لهذا اکثر اهل علم آنرا محکم داشته اند **چهارم** فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ منسوخ ست بآیه سیف قاله ابن عباس و در حقیقت محکم ست معنی آنکه جهر کن بکار خود و اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت مشو بسوی مشرکین که سرزنش مینمایند ترا بر دعوت اسلام و موکد این معنی ست جملهٔ مابعد اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ

سورهٔ نحل مکی ست بتمامها در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتی از ابن عباس آمده مگر سه آیه از آخر او که میان مکه و مدینه در منصرف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از احد فرود آمده و این سوره را سورهٔ نعم هم نامند در وی دو یا سه حکم منسوخ ست و نزد بعضی تمام او محکم ست **اول** وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِيْلِ وَالْاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَرًا وَّرِزْقًا حَسَنًا گفته اند منسوخ ست بآیه اِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْاِثْمَ و اثم بمعنی خمر ست در فتح القدیر گفته نزول این آیه قبل تحریم خمر بود و سکر در لغت حبش سرکه باشد و رزق حسن طعام و اهل لغت گویند سکر نام خمر ست و ابن عباس گفته سکر آنچه حرام ست از ثمرهٔ او و رزق حسن آنچه حلال ست و ابوداؤد در ناسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر نبیذ ست و رزق حسن زبیب پس نسخ کرد آنرا قوله اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ انتهی و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که

ثمرات نخیل و اعناب رزق حسن بود شما از وی اخذ سکر کردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد **دوم**
فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ قتال و در حقیقت در ان تسلیهٔ
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر تولی ایشان و تمهید عذر ست که نیست بر تو مگر رسانیدن پس محکم
باشد **سوم** وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح آنست که محکم
ست زیرا که این مجادله بلسان ست بحجج قطعیهٔ مفیدهٔ یقین یا بحجج ظنیهٔ اقناعیهٔ موجبهٔ تصدیق
بمقدمات مقبوله و آن مجادله بسیف و سنان ست و دعوت را همین دو طریق ست پس بس
و این جمع ست میان هر دو آیه والله اعلم **سورهٔ بنی اسرائیل** مکی ست مگر
سه آیه و در وی نزد بعضی دو آیه منسوخ ست **اول** وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا
ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَن يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ
وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ و در حقیقت این از باب تخصیص ست نه نسخ **دوم** وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
عَلَيْهِمْ وَكِيلًا منسوخ ست بآیهٔ سیف در فتح القدیر گفته ما وکلناک فی منعهم عن الکفر
وقسرهم علی الایمان وقیل ما جعلناک کفیلا لهم تؤخذ بهم انتهی و برین معنی آیه محکم
ست نه منسوخ **سورهٔ کهف** قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع مفسرین و به قال
ابن عباس و ابن الزبیر و تمام او محکم ست در وی هیچ آیه منسوخ نیست **سورهٔ مریم**
علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عائشه رض گفته نازل شده است بمکه و در وی نزد بعض
چهار آیه منسوخ ست **اول** وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ
وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ گویند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد اکثر مفسرین محکم ست زیرا که جمع میان
هر دو آیه ممکن ست چه در وی حکایت غفلت اهل دنیاست و درو نه حکم ترک قتال با ایشان
دوم فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ
يَلْقَوْنَ غَيًّا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ
يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص عموم ست نه نسخ **سوم** قُلْ
مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نزد اکثر
اهل علم محکم ست معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب دهد کسانی را که اختیار گمراهی کنند

بحظوظ دنیویه خود که هر که مستقر در ضلالت باشد رحمن او را در ضلالتش امداد کند و اگر چه فلیمدد
صیغه امر است اما خارج مخرج خبر است از برای بیان امهال و تعالی عصات را تا معاقب شان
منقطع نشود روز قیامت بآنها گفته آید اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر
یا از برای استدراج است کقوله انما نملی لهم لیزدادوا اثما و گفته اند مراد بآیه دعا است
بمد و تنفیس زجاج گفته تا و همین آن است که حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تمدید
در دنیا گردانیده و نیست در آیه امر بعدم تعرض بآنها که بآیه سیف منسوخ باشد **چهارم** فلا
تعجل علیهم گویند منسوخ است بآیه سیف **سوره طه** قرطبی گفته مکی است در قول
جمیع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و در آن از منسوخات دو یا سه آیه است **اول** و لا تعجل
بالقرآن منسوخ است بقول سنقرئک فلا تنسی **دوم** فاصبر علی ما یقولون
منسوخ است بآیه سیف و این درست نیست که مراد بصبر ترک قتال باشد و اگر صبر بر بلا است
و عداوت و شتم و ایذا رسانی ایشان است پس آیه محکم باشد و هو الصواب در فتح القدیر گفته
ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنهم الباطلة . . . .

. . . .

. . . .

. . . . **سوم** قل کل متربص فتربصوا الخ
منسوخ است بآیه سیف **سوره انبیا** علیهم السلام مکی است در قول همگنان قاله القرطبی و در وی
نزد بعض یک یا دو آیه منسوخ است **اول** انکم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون گفته اند منسوخ است بقول ان الذین سبقت لهم منا
الحسنی اولئک عنها مبعدون و این در حقیقت از باب تخصیص است نه نسخ **دوم**
فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء و ان ادری اقریب ام بعید ما توعدون
گفته اند منسوخ است بآیه قتال یعنی در آیه اول فرموده و عید اعلام کرده اذن شده بما در محاربه شما
پس آیه سیف نسخ آن حکم کرد و نزد اکثر اهل علم معنیش آن است که اگر اعراض کنند ایشان از اسلام
بگو آگاه ساختم شما را که ما و شما برابریم یعنی در حرب و نیست صلح میان ما پس آیه محکم باشد **سوره حج**

دروی اختلاف ست ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی ست مگر چهار آیه وَمَآ
اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ الی قوله عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيْمٍ و جمهور گویند مختلط ست بعض
مکی و بعض مدنی و گفته اند از اول سوره تا سی آیت مدنی ست باقی مکی و پنج آیه از ان لیلی مدنی ست
و منسوخ دران دو باشد محکم ست اول وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُوْلٍ وَّلَا نَبِيٍّ اِلَّآ
اِذَا تَمَنّٰۤى اَلْقَى الشَّيْطٰنُ فِيْٓ اُمْنِيَّتِهٖ گفته اند منسوخ ست بقوله سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰى
اما نزد اکثر اهل علم محکم ست و دران تسلی ست از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که القای شیطان
غلط و نسیان را در تلاوت و قرارت شما چیزی جدید نیست پیغمبران سابق نیز این چنین
کرده لیکن او تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت صلی الله علیه و سلم مامون
ست از قبول القای شیطان بحکم وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى ۝ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى و قصه
که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این عبارت که تِلْكَ الْغَرَانِيْقُ الْعُلٰى
و ان شفاعتهن لترتجی بر زبان آنحضرت صلی الله علیه و سلم نزد محققین اهل حدیث بهیچ وجه صحیح
نشده و باشاذی نقل مروی نشده بیهقی گفته این قصه غیر ثابت ست از جهت نقل بعده
در راویان او تکلم کرده و گفته مطعون اند و امام الایمه ابن خزیمه فرموده این قصه از وضع زنادقه
است و مجدد سرهندی شیخ احمد فاروقی که در مکاتبت خود بدان تمسک نموده گویا بر بطلانش
مطلع نشده قاضی عیاض در شفا گفته اجماع کرده است امت که در انچه طریق او بلاغ ست
از اخبار چیزی بخلاف ما هو علیه آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم دروی معصوم ست قصدا و
عمدا و سهوا و غلطا ابن کثیر گوید بسیار مفسرین قصه غرانیق ذکر کرده اند ولیکن همه طرق او
مرسل ست و ندیدم آنرا مسند بهیچ وجه صحیح انتهی دوم اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيْمَا
كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و در نفس الامر تعلیم ست مسلما
که این چنین جواب دهند مجادل بالباطل را پس آیه محکم ست نه منسوخ سوم وَجَاهِدُوْا
فِي اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ گفته اند منسوخ ست بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ اما اکثر اهل علم بر آنند
که محکم ست و معنی حق جهاد آنست که نترسند در راه خدا از لومت لائم یا مستغرق جهد اند در
احیای دین الهی ست در فتح القدیر گفته مقاتل و کلبی گفته اند آیه منسوخ ست بآیه مذکوره و رد

کرده اند این را بآنکه تکلیف مشروط ست بقدرت پس نیست حاجت بسوی مصیر بنسخ
سورة مؤمنون مکی ست بلا خلاف در قول جمیع قاله القرطبی و در وی نزد بعضی دو
آیه منسوخ ست **اول** فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِيْنٍ ○ گفته اند منسوخ ست بآیه
سیف و گفته اند محکم ست معنیش آنکه ترک کن ایشان را در جهل ایشان که نیستند اهل هدایت
و تنگ نشود سینه تو از تاخیر عذاب ایشان زیرا که هر چیز را وقتی مقررست **دوم** اِدْفَعْ بِالَّتِيْ هِيَ
اَحْسَنُ منسوخ ست بآیه سیف و گفته اند محکم ست در حق امت و در حق کفار منسوخ ست زیرا که امر صفح و اعراض
ست از خصلت سیئه کفار که شرک باشد و گفته اند محکم ست علی الاطلاق زیرا که مدارات محبوب علیها ست تا وقتیکه مودی
نشود بثلم دین **سورة نور** ابن عباس و ابن الزبیر گفته مدنی ست و در وی دو یا هفت آیه منسوخ ست **اول** اَلزَّانِيْ
لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً ۚ وَّالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَآ اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ ۚ وَحُرِّمَ
ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ○ گفته اند منسوخ ست بقوله وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى مِنْكُمْ و قیل بقوله فَانْكِحُوْا
مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ و سعید بن مسیب گفته باجماع در فوز الکبیر گفته احمد موافق ظاهر آیه ست
و معنیش نزد غیر وی آنست که نیست کفو مرتکب کبیره مگر زانیه را یا اختیار زانیه مستحب نیست
و قوله حُرِّمَ ذٰلِكَ اشاره بسوی زنا و شرک ست پس منسوخ نیست و قوله وَاَنْكِحُوا الْاَيَامٰى عام
ست ناسخ خاص نمی تواند شد انتهی شوکانی در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این
آیه بر اقوال یکی آنکه مقصود از آن تشنیع زنا و اهل اوست و آنکه زنا محرم ست بر مومنین و معنیش
آنست که زنا نمیکند زانی مگر بزانیه و بالعکس پس نکاح در وی بمعنی وطی ست نه بمعنی عقد و زیادت
شرک بجهت عموم اوست در معاصی از زنا وغیره و زجاج این وجه را رد کرده و گفته شناخته نمی شود
نکاح در کتاب خدا مگر بمعنی تزویج و رد کرده اند برین رد بآنکه نکاح بمعنی وطی در کتاب الله ثابت
ست و منه قوله حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهٗ و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که مراد بدان وطی
ست و از جمله قائلین بمعنی وطی در آیه مذکوره سعید بن جبیر و ابن عباس رض و عکرمه اند دوم آنکه این
آیه در حق زنی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان کما قال الخطابی سوم آنکه در مردی از مسلمین
نازل شده پس مخصوص باشد بوی قاله مجاهد چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص بایشان ست
قاله ابو صالح پنجم آنکه مراد بزانی و زانیه محدود اند حکاه الزجاج وغیره عن الحسن گفته که این حکم

خدا ست که تزوج نکند زانی محدود مگر زانیه محدوده را و مثل آن مرویست از ابراهیم نخعی و بان قائل اند بعض اصحاب شافعی ابن عربی گفته و این صحیح نیست نظراً اخبار انکه ثابت نیست نقلاً ثم آنکه این آیه منسوخ ست بآیه ایامی نحاس گفته و برین قول اند اکثر علما ها گفتیم انکه این حکم مونس غالب ست و معنی آنست که غالب زانیان رغبت نمی کنند مگر در ازدواج زانیه امثل خود و غالب زنان زانیه راغب نمی شوند مگر بازانیان امثال خویش و مقصود زجر مومنین ست از نکاح زوانی بعد زجر ایشان از زنا و این ارجح اقوال ست و سبب نزول شاهد اوست و اختلاف کرده اند در جواز تزوج زنی که این کس بادی زنا کرده ست شافعی و ابو حنیفه جائز گویند و مروی ست از ابن عباس و روایت کرده اند از عمر و ابن مسعود و جابر عدم جواز آن و گویند آن هر دو زانی اند ابداً و باین قائل ست مالک و معنی وَحُرِّمَ ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۝ نزد ایشان آنست که نکاح زوانی محرم ست بنابر آنچه در وی ست از تشبه بفساق و تعرض بتهمت و طعن در نسب و گفته اند مکروه است فقط و تعبیر از آن بتحریم برای مبالغه در زجر ست انتهی کلام الشوکانی رح و بسط سخن درین مسئله در مسک الختام شرح بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیها **دوم** وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ولیکن اصل در ان تخصیص باستثناست نه نسخ **سوم** وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۝ گفته اند منسوخ ست بدو آیه یکی وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ دیگر وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ ولکن این نسخ غیر ظاهر ست پس آیه محکم باشد **چهارم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ۝ گفته اند منسوخ ست بقوله لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ ۝ قاله ابن عباس و این نیز تخصیص ست نه نسخ **پنجم** قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۝ الآیه منسوخ ست بقوله وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ۝ الآیه و این

در حقیقت تخصیص ست از عموم نه نسخ مفهوم **ششم** فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ
وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف زیرا که معنی آیه اولی آنست که نیست
بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و وے از اینجا آورد پس آیه قتال نسخ وی نمود و سخن در عدم
منسوخیت همچو آیات پیشتر گذشت **هفتم** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله وَإِذَا بَلَغَ
الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ در اتقان گفته
گویند منسوخ ست و گویند نیست ولیکن تهاون کردند مردم در عمل بدان انتهی در فوز الکبیر گفته
مذهب ابن عباس آنست که منسوخ نیست و این اوجه و اولی باعتماد ست انتهی در فتح القدیر
نوشته اختلاف کرده اند در مراد بقول وی لیستأذنکم بر اقوال اوّل آن که منسوخ ست قاله سعید
بن المسیب و سعید بن جبیر گفته امر در وی برای ندب ست نه برای وجوب و گفته اند واجب
بود آنجا که ابواب بود نبود پس اگر آن حال عود کند وجوب هم عائد شود حکاه المهدوی عن
ابن عباس و گفته اند که امر درینجا برای وجوب ست و آیه محکم غیر منسوخ ست و حکمش ثابت
ست بر مردان و زنان قرطبی گوید و همین ست قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص
ست بزنان و ابن عمر گفته خاص ست بمردان مراد بقول وے مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ غلامان و کنیزان اند
و بقول وے لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ صبیان احرار انتهی کلامه **سورهٔ فرقان** مکی ست تمامها
در قول جمهور و ابن عباس و قتاده گفته مگر سه آیه که در مدینه نازل شده وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ الآیات در وی یک یا دو آیه منسوخ ست **اوّل** وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم محکم ست و نیست سلام
در وی از تسلیم بلکه از تسلّم بمعنے برائت معنے آنکه تحمل میکنند مؤمنین ایذای اهل جهل و سفه را و جهل
نمیکنند با جاهل و نه سفه با سفیه در فتح القدیر گفته سیبویه گوید مامور نشدند مسلمین آنروز بسلام
بر مشرکین ولیکن برین قول که تسلیم ست از شما و نیست خیر و نه شر میان ما و شما مبرد گفته لائق آن بود
که چنین می گفت امر کرده نشدند مسلمانان آنروز بحرب ایشان پس مامور شدند بدان محمد بن یزید
گوید خطا کرد سیبویه درین آیه و بد عبارت آورد نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در معنے

ناسخ و منسوخ نگردد این آیه زیرا که در آخر کلام خود گفته فنسختها آیه السیف گویم همچنین نباشد کلام
متکلم در غیر علم خود و مشی او در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان باسلام بر مشرکان و نهی
کرده شدند از آن بلکه مامور گردیدند بصفح و بهجر جمیل پس نیست حاجت بسوی دعوی نسخ نیمه
دوم وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا منسوخ ست بقوله إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا
صَالِحًا و قیل بقوله يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ یعنی در آیه اول حکم خلود نار از برای عصات مسلمین
کرده بودند بعده تائبین را از آنها استثنا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت
مخصوص گشت نه منسوخ **سورهٔ شعراء** مکی ست نزد جمهور و ابن عباس رض گفته مگر
چهار آیه از آخر او که بمدینه نازل گشته و هی الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ الخ و نیست در وے
ناسخ و نه منسوخ بلکه مجموع وی محکم ست مگر یک آیه نزد بعض که آن الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ
الْغَاوُونَ باشد گویند منسوخ ست بقوله إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و در حقیقت مخصوص
باستثنا است نه منسوخ **سورهٔ نمل** قرطبی گفته همه آن مکی ست در قول همگنان و تمام
او محکم ست نیست در وے منسوخ مگر یک آیه نزد بعض اهل علم لکن قوله تعالی ست إِنَّمَا أَنَا مِنَ
الْمُنذِرِينَ یعنی نیست بر من مگر انذار که اعلام مع التخویف باشد و آن منسوخ ست بآیه سیف
و معهذا نظم آیه غیر منسوخ ست زیرا که وی بے شبه منذر و مبشر ست **سورهٔ قصص**
تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و ابن
سلام گفته در جحفه وقت هجرت و در وے یک حکم منسوخ ست لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و ناسخش
آیه سیف ست قاله الزجاج و نزد اکثر اهل علم محکم ست مراد آنکه ضرر کفر شما بما لاحق نشود و نفع
ایمان ما بشما لاحق نمیست **سورهٔ عنکبوت** در وی اختلاف ست ابن
عباس رض و ابن الزبیر و حسن و عکرمه و عطا و جابر بن زید گفته تمام او مکی ست و قتاده و ابن عباس
در روایتی گفته تمام او مدنی ست و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در وے
یک حکم منسوخ ست بر رأی بعض اهل علم و هو قوله تعالی وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ و ناسخش آیه سیف ست قاله قتاده و مقاتل و گفت نحاس هر که قائل نسخ
او ست احتجاج می کند بآنکه آیه مکی ست و در آن وقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و جز

آن نہی و نزد اکثر اہل علم محکم ست معنی وی آنست کہ مجادلہ مکنید بکسانیکہ ایمان آوردہ اند
از یہود و نصاری بمحمد صلی اللہ علیہ وسلم مثل عبداللہ بن سلام مگر بخصلت احسن یعنے بموافقت در آنچہ
حدیث میکنند شمار از اخبار اہل کتاب و مراد بہ اِلَّا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا درین صورت کسانی اند کہ باقی ہستند
بر کفر خود یا مراد آنست کہ در دعوت ایشان سوی اسلام مجادلہ احسن کنید بتنبیہ ایشان بر حجج
و براہین نہ بخشونت و اغلاظ مگر با کسانیکہ ظلم می کنند و طریق ادب با مسلمین نمے سپرند کہ با ایشان
مجادلہ بخشونت مضایقہ ندارد و اکثر مفسرین ہمین تفسیر کردہ اند **سورۂ روم** بلا خلاف
مکی ست قال القرطبی در وی یک حکم منسوخ ست فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰہِ حَقٌّ گفتہ اند نسخ آن بآیۂ
سیف ست و نزد جمہور محکم ست زیرا کہ معنیش آنکہ صبر کن بر ایذاہی ایشان و منتظر باش وعدۂ
خدا را کہ در باب نصر تو نہادہ و اعلای حجت تو و اظہار دعوت تو کردہ ہست و نیست خلاف در آن
سورۂ لقمان مکی ست مگر سہ آیہ وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ الی آخرہا قالہ ابن عباس و قتادہ
گفتہ مگر دو آیہ و در روایتی از ابن عباس مکی ست بلا استثنا گویند در وی یک حکم منسوخ ست
وَمَنْ کَفَرَ فَلَا یَحْزُنْکَ کُفْرُہٗ ۭ اِلَیْنَا مَرْجِعُھُمْ و ناسخش آیۂ سیف ست و نزد اکثر اہل
علم محکم ست معنے آنکہ کفر کافر ترا ہیچ ضرر نمیکند **سورۂ سجدہ** مکی ست قال ابن الزبیر
و گفت ابن عباس مگر سہ آیہ اَفَمَنْ کَانَ مُؤْمِنًا الی آخر الثلث و در وی یک حکم منسوخ ست
قال تعالی فَاَعْرِضْ عَنْھُمْ وَانْتَظِرْ اِنَّھُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ گویند ناسخش آیۂ سیف ست و گفتہ اند
محکم ست زیرا کہ گاہی واقع میشود اعراض بامر قتال و مراد انتظار یوم ہلاک ایشان ست بقتل
و آن روز بدر بود یا انتظار فتح روز قیامت **سورۂ احزاب** مدنی ست قال ابن
عباس در وی دو آیت منسوخ ست یکی وَلَا تُطِعِ الْکٰفِرِیْنَ وَالْمُنٰفِقِیْنَ وَدَعْ اَذٰىھُمْ
وَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ گفتہ اند منسوخ ست بآیۂ سیف و نزد جمہور محکم ست و در وی تعریض ست
بغیرے و صلی اللہ علیہ وسلم زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معصوم ست از اینکہ اطاعت ایشان
کند در چیزی از آنچہ میخواہند و اشارت می کنند بدان از مداہنت در دین و در وے امر ست
بعدم مبالات بایذاہی ایشان بنا بر تصلب آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دین و شدت وے
بر اعدا دوم لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاۗءُ مِنْ بَعْدُ وَلَآ اَنْ تَبَدَّلَ بِھِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَّلَوْ

أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ه گفته اند منسوخ ست بقول يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ الآية در
فوز الکبیر گفته یحتمل که ناسخ مقدم باشد در تلاوت و این ست اظهر نزد من انتهی در فتح القدیر گفته
اختلاف کرده اند اهل علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه محکم ست و حرام ست بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تزوج بر زنان خود برای مکافات فعل ایشان که اختیار خدا و رسول و دار آخرت
وقتی که مخیر گردانید ایشان را رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمودند این قول ابن عباس و مجاهد و ضحاک
و قتاده و حسن و ابن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابن زید و ابن
جریر ست و ابو امامه بن سهل بن حنیف گفته چنانچه حرام کرد خدا تعالی بر زنان آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم تزوج غیر این زنان نیز و ابی بن کعب و عکرمه و ابو رزین گفته اند معنی آنست که
حلال نیست ترا زنان بعد اصناف مذکوره که نام برده شد آنها را قرطبی گوید و این اختیار ابن جریر
ست و گفته اند معنی آنست که حلال نیند ترا یهودیات و نه نصرانیات زیرا که صحیح نیست ارتفاع
آنها با مهات المومنین و درین قول بعد ست زیرا که درین صورت تقدیر عبارت چنین میشود که
لا یحل لک النساء من بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات پیشتر نبوده است و گفته اند این آیه
منسوخ ست بسنت و بقوله تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ و باین قائل
ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب و علی بن حسین و غیرهم و همین ست راجح و تبدیل نیز از جمله
است که او تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله وسلم منسوخ کرده علی قول راجح انتهی کلامه ابی
بن کعب گفته خواندیم درین سوره الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله
والله عزیز حکیم پس مرفوع شد اخرجه النسائی و عبد الرزاق و الطیالسی و سعید بن منصور و ابن
المنذر و غیرهم و ابن کثیر گفته اسناده حسن و بخاری و مسلم و غیرهما از ابن عباس آورده اند
که استاد عمر بن الخطاب و حمد کرد خدا را و ثنا گفت بروی بعده گفت اما بعد ای مردمان بدرستیکه
برانگیخت خدا محمد را بحق و فرود آورد بروی کتاب پس بود در آنچه نازل شد بروی آیه رجم
پس خواندیم ما آنرا و یاد گرفتیم الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة و رجم کرد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم و رجم کردیم ما بعد او پس می ترسم که دراز شود بمردم زمان و بگوید گوینده

نمی یابیم آیه رجم در کتاب خدا و گمراه شوند مردم بترک فریضه که فرود آورده است آنرا خدا تعالی
و مروی ست این روایت بطرق انتهی پس این آیه از ان جنس ست که تلاوت او منسوخ شده
و حکمش باقی ست تا روز قیامت ولیکن نهادن کردند مردم در عمل مودلت بران چنانکه نهادن
کردند در ترک بسیاری از احکام و حدود شرع و نیست این سخن الّا ثلمۀ که شکست در اسلام

سورۂ سبا مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع الا آیه واحده که در وی خلاف ست
و هی قوله وَیَرَی الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ الَّذِیْۤ اُنْزِلَ اِلَیْكَ فرقه گوید مکی ست و فرقه گوید مدنی ست
و در وی یک حکم منسوخ ست وَلَا نُسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ و ناسخش آیه سیف ست و جمهور بر انند
که محکم ست یعنی خبر نیست که میخواهم شما را بسوی آنچه در وی خیر و نفع شماست و میرسد مرا
از کفر شما و ترک شما اجابت مرا هیچ ضرر و نقصان و در فتح القدیر گفته این آیه و امثال آن منسوخ
ست بآیه سیف **سورۂ فاطر** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و اخرجه البخاری
و البیهقی و غیرهما عن ابن عباس و تمام وی محکم ست نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی
این آیه اِنْ اَنْتَ اِلَّا نَذِیْرٌ نسخ پذیرفته است بآیه سیف و کلام در امثال آن گذشته و این
سوره را سوره ملائکه هم گویند **سورۂ یٰس** مکی ست قرطبی گفته بالاجماع مگر آنکه گروهی یک
آیه را از ان مدنی گفته و هی وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوْا وَاٰثَارَهُمْ که در حق بنی سلمه از انصار فرود آمده
وقتیکه اراده نقل مکان نحو مسجد آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند و تمام وی محکم ست نیست
در وی ناسخ و نه منسوخ ست **اول** فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّٰی حِیْنٍ ۝ **دوم** وَاَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ
یُبْصِرُوْنَ ۝ گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیه سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان مدت
معلوم ست مجاهد گفته یعنی تا آنکه امر کنیم ما شما را بقتال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم بدر
و گفته اند تا یوم فتح مکه و بنا بر بعض این اقوال منسوخ ست **سورۂ ص** مکی ست
در قول همگنان قاله القرطبی و نیست در وی منسوخ مگر دو آیه **یکی** اِنَّمَاۤ اَنَا نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ ۝ **دوم**
وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهٗ بَعْدَ حِیْنٍ ۝ و ناسخش آیه فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِیْنَ است و نزد اکثر علما محکم
ست زیرا که جمع میان هر دو ممکن ست یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شما را
از دعا الی الله و توحید وی و ترغیب بسوی جنت و تحذیر از نار بعد چندی قتاده و زجاج

و فرا گفته بعد موت و عکرمه و ابن زید گفته روز قیامت و کلبی گفته هر که باقی ماند دانست روز ظهور ظاهر شد امر وی صلی الله علیه وسلم و هر که مرد دانست بعد موت و سدی گفته این دانستن روز بدر بود **سورهٔ زمر** مکی ست در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس آورده که مگر سه آیه که در مدینه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ و بعضی هفت آیه گفته اند در وی شش آیه منسوخ شده یکی إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ گفته اند منسوخ بآیهٔ سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها تا حکم کردن خدا میان شان روز قیامت مضمرست گویم این قسم آیات در قرآن شریف بسیارست در همه احتمال مذکور موجودست پس همه منسوخ باشند ولیکن راجح عدم نسخ اوست زیرا که تحکیم الهی در میان آنها روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست **دوم** إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در معصیت منسوخ شده بآیهٔ سورهٔ فتح لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قاله ابو حمزة الیمانی و ابن المسیب و کلام در مثل این آیه بیشتر گذشته **سوم** فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یا بقوله إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ و این وقتی صحیح شود که مراد بآیه اذن باشد در عبادت غیر خدا حال آنکه امر دران برای تهدید و تقریع و توبیخ ست و دران منع از عبادت غیر خدا است پس آیه محکم باشد و برین اند اکثر مفسرین و در فتح القدیر گفته همین ست اولی **چهارم** أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ گفته اند درین آیه اضمار ترک کفار ست پس منسوخ باشد بآیهٔ سیف و نزد جمهور محکم ست و معنی آنست که کافی ست خدا عبد مومن را بثواب و عبد کافر را بعقاب و بر تقدیر قراءت عبده بصیغهٔ افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند یا جنس و آنحضرت دران داخل باشند بدخول اولی و بر قراءت عباده بصیغهٔ جمع مراد انبیا و مومنین اند یا همگنان **پنجم** قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف **ششم** وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ این نیز منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاغ بکار کردن بنفس خود و بر دن حساب از کفار بعهده حق سبحانه رسول خود را امر فرمود بقتال

بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله و عمل کنند باحکام اسلام **سورهٔ غافر**
و آنرا سوره مومن هم گویند مکی ست در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله و سبح
بحمد ربک زیرا که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بمدینه
فرود آمده و هما ان الذین یجادلون فی آیات الله و آیتی که بعد اوست و درو یک حکم منسوخ ست
فاصبر ان وعد الله حق و ناسخش آیه سیف ست قاله الکلبی و این وقتی درست می شیند که
مراد بصبر ترک قتال باشد حال آنکه مراد درآن تسلیهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست
بر ایذا رسانی مشرکین باحقاق وعدهٔ نصر خود بادی پس آیه محکم باشد **سورهٔ فصلت**
و آنرا حم سجده هم نامند مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و تمام او محکم ست جز یک حکم ادفع
بالتی هی احسن و ناسخش آیه سیف ست و کلام در مثل این آیه گذشته **سورهٔ شوریٰ**
تمام او مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که مگر چهار
آیه که در مدینه نازل شده قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی الی آخرها و
درو می منسوخ یا نه آیه منسوخ ست **اول** یستغفرون لمن فی الارض منسوخ ست بقوله
الذین امنوا و در حقیقت از باب تخصیص ست نه تنسیخ **دوم** والذین اتخذوا من
دونه اولیاء الله حفیظ علیهم الایه منسوخ ست بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق
گذشته **سوم** فلذلک فادع واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم منسوخ
ست بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر و نیست در استقامت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر دعوت مردم بسوی اسلام ایجز دال باشد بر نسخ پس آیه
محکم ست نزد جمهور **چهارم** لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا وبینکم منسوخ
ست بآیه سیف و خطاب بیهود است یا بکفار را علی العموم **پنجم** من کان یرید
حرث الآخرة نزد له فی حرثه ما گفته اند منسوخ ست بقوله من کان یرید العاجلة
و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در چیزے زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا برنیت آخرت
آنچه میخواهد از دنیا و میدهد بر نیت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و قشیری گفته ظاهر آنست که آیه در
حق کافرست و این تخصیص باخبر مخصص باشد **ششم** قل لا اسئلکم علیه

أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ گفته اند منسوخ ست قاله الحسن بن الفضل و رواه ابن جریر
عن الضحاک و نزول او در مکه بود چون مشرکان رسول خدا را ایذا دادند حق تعالی امر کرد
بمودت ایشان و هرگاه هجرت کرد انصار نصرت وی نمودند و جای دادند این آیه فرود آمد
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ
مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ و این ناسخ اول شد ابن عباس گفته آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واسطة النسب بود در قریش هیچ بطنی از بطونش نیست مگر وی را صلی الله
علیه وسلم دران قرابت ست پس فرمود او تعالی بگو ایشان را نمیخواهم از شما هیچ اجر بر دعوت
و تبلیغ رسالت مگر مودت در قربی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که با شما ست و
نگاه دارید مرا بنابر قرابت مذکوره اخرجه عنه سعید بن منصور و ابن سعد و عبد بن حمید والحاکم
صححه و ابن مردویه و البیهقی فی الدلائل وله طرق و در روایتی دیگر از ابن عباس نزد ابو نعیم
و دیلمی از طریق مجاهد آمده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال نمیکنم شما را بران مزدی
مگر دوستی در قرابت که نگاه دارید مرا در اهل بیت من و دوست دارید آنها را برای من
و سندش ضعیف ست شوکانی در فتح القدیر گفته صحیح از وی همان معنی اول ست و روایت
کرده آنرا از وی جمع جم از تلامذه وی و من بعدهم و منافی نیست آنرا آنچه مروی ست
از وی از نسخ آن زیرا که نیست مانع ازین که نازل شده باشد این آیه در مکه بعده استثنای
مذکور نسخ پذیرفته چه وی علی الاطلاق خواستگار اجر بر تبلیغ نشده انتهی **هفتم** وَالَّذِينَ
إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ
لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی در آیه اولی مدح انتصار نزد بغی کرده بودند و طریق عدل دران
والمنزده که جزای سیئه سیئه ست مثل آن بعده حکم صبر و عفو فرمودند پس حکم انتصار نسخ پذیرفت
و در حقیقت نسخ نیست بلکه هدایت ست بسوی معالی امور که با وجود جواز انتصار و انتقام
عفو و صبر افضلیت ست آری **مصرع** در عفو لذتی ست که در انتقام نیست **هشتم**
وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ گفته اند منسوخ ست بقوله وَلَمَنْ
صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ در فتح القدیر گفته ابن زید گوید این همه

نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص ست بمشرکین و قتاده گفته عام ست و همین ست ظاهر نظم
قرآنی نهم فَاِنْ اَعْرَضُوْا فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا اِنْ عَلَيْكَ اِلَّا الْبَلٰغُ گفته اند
منسوخ ست بآیه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته **سورهٔ زخرف**
قرطبی گفته مکی ست بالاجماع و دران دو حکم منسوخ ست **اول** فَذَرْهُمْ يَخُوْضُوْا وَيَلْعَبُوْا
حَتّٰى يُلٰقُوْا يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و مراد بیوم موعود
روز قیامت ست یا عذاب در دنیا و گفته اند منسوخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید ست
دوم فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلٰمٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف
و قیل بقوله وَالسَّلٰمُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى در فتح القدیر گفته گفته اند محکم ست منسوخ نیست
و در وی تهدید شدید و وعید عظیم ست از او تعالی **سورهٔ دخان** مکی ست
بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيْلًا و در وی یک حکم منسوخ ست
فَارْتَقِبْ اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ناسخش آیه سیف ست و گفته اند محکم ست معنی آنکه
منتظر باش چیزے را که وعده کرده ایم با تو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو
زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنیش آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا
میان تو و اینها که ایشان هم انتظار نوائب دهر بتو می کنند و هر دو معنی قریب یکدیگر اند
سورهٔ جاثیه تمام او مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع ایشان و نیست
در وی منسوخ مگر یک آیه قُلْ لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يَغْفِرُوْا لِلَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ اَيَّامَ اللّٰهِ گفته اند
ناسخش آیه سیف ست ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه وسلم اعراض میکرد از ایذای
مشرکین و آنها استهزا و تکذیب وے میکردند پس امر کرد خدا رسول خود را بقتال ایشان
پس گویا این حکم نسخ پذیرفته اخرجه عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه **سورهٔ**
احقاف مکی ست در قول حسن و جابر و عکرمه و از ابن عباس و قتاده آمده که مگر
یک آیه مدنی ست و وهی قوله وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الی آخرها و در وی دو آیت
منسوخ ست **اول** قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَآ اَدْرِيْ مَا يُفْعَلُ بِيْ وَلَا بِكُمْ
اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحٰۤى اِلَيَّ وَمَآ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ گفته اند منسوخ ست بقوله لیغفر لک

الله مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قال ابن عباس و در فتح القدیر معنی آیه چنین گفته نمی دانم چه کار کرده شود با من در زمان مستقبل یا نمیرم در مکه یا بیرون روم از انجا و بمیرم یا کشته شوم و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شود و این همه در دنیاست و اما در آخرت پس معلوم ست که وی و امت وی در جنت ست و کافرین در نار اند و گفته اند معنی آنست نمی دانم چه کرده شود با من روز قیامت و چون این آیه فرود آمد قدح کردند مشرکان و گفتند چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را که نمی داند چه معامله کرده شود با وے و با ما و نیست او را فضل بر ما پس فرود آمد لیغفر لک الله الخ و اول اولی ست **دوم** فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ گفته اند منسوخ ست بآیه سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا که معنی آنست که صبر کن بر مجاهدهٔ ایشان چنانکه اولوا العزم از انبیا و رسل کردند که تو هم از ایشانی شعبی و کلبی گفته مراد باولی العزم کسانی اند که امر کرده شدند بقتال

سورهٔ محمد

صلی الله علیه وآله وسلم مدنی ست ماوردی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که ایشان یک آیه را از ان مکی گفته اند که در حین خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بر فراق مکه گریستند و هی قوله وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ع و ضحاک و سعید بن جبیر گفته اند مکی بودن آن غلط ست بلکه تمام او مدنی ست و بالجمله در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ و نزد بعضے یک آیت منسوخ ست فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً گویند منسوخ ست بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که این تخییر بعد از اسر در قتال ست نه قبل آن چنانکه سیاق آیت بران دال ست فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ و اثخان مبالغه است در قتل و اکثار در ان در فتح القدیر نوشته اختلاف کرده اند علما درین آیه که محکم ست یا منسوخ گفته شد منسوخ ست در اهل اوثان و جائز ست فدیه و منت بر ایشان و ناسخ آیه سیف ست و قوله فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ و قوله قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً و باین قائل ست قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریج و بسیاری از کوفیان و گویند باندره

آخر چیزی ست که نازل شده پس واجب ست قتل هر مشرک مگر آنکه قائم شد دلیل
بر ترک قتل او بچه و زنان و کودکان و هر که نمانده شود از وی جزیه و همین ست مشهور
از مذهب ابی حنیفه رح و گفته اند این آیت ناسخ ست بقوله فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ
وَجَدْتُمُوهُمْ و این مرویست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم ست و امام
مخیر ست در قتل و اسر و بعد اسر در من و فدا و باین قائل ست مالک و شافعی و ثوری و
اوزاعی و ابو عبیده و غیرهم و همین ست راجح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا
راشدین بعد از وی این را کرده اند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و نه اسر مگر بعد از
اثخان و قتل بسیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ
فِي الْأَرْضِ پس چون قید کند بعد خون ریختن پس در ان رای امام ست قتل کند یا
غیر او انتهی کلامه **سورهٔ فتح** مدنی ست نزد ابن عباس و مسور بن مخرمه و
مروان گفته اند نازل شد میان مکه و مدینه در شان حدیبیه از اول تا آخر در فتح القدیر
گفته و نیست این اجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسور مدینه نازله بعد هجرت از مکه مکرمه
است و نیست درین آیت منسوخ بلکه تمام او محکم ست **سورهٔ حجرات** مدنی ست
قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست در ان ناسخ و منسوخ **سورهٔ**
ق همه آن مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده
که مگر یک آیت و هی قوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ و نیست در وی منسوخ مگر دو حکم **اول** فَاصْبِرْ عَلَىٰ
مَا يَقُولُونَ و ناسخش آیه سیف ست و گفته اند معنیش تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ست در صبر بر اقوال و ایذای مشرکین و عدم حزن بر رد و طرد آنها بر وی صلی الله علیه و
و این ناظر در محکم بودن اوست **دوم** وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ گفته اند ناسخ وی آیه سیف
ست زیرا که معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی آنها را بر ایمان **سورهٔ**
ذاریات مکی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی آیه واحده منسوخ ست فَتَوَلَّ
عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ بعده حکم تولی و اعراض از کفار بآیه سیف منسوخ گشته دلیل لقوله

وَذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِيْنَ ہ مقاتل گفته یعنی وعظ کن کفار مکه را زیرا که نفع ذکر بهمان راست که در علم خدا ایمان آرنده است وگفته اند تذکیر ایشان بعقوبت وایام الله کن ومؤمنین را مخصوص بساز بذکر زیرا که منتفع بدان همین ایشان اند **سورهٔ طور** قرطبی گفته مکی ست در قول جمیع ودروی یک حکم منسوخ ست وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَاِنَّكَ بِاَعْيُنِنَا و ناسخش آیهٔ سیف ست واگر مراد بصبر درینجا صبر بر جهاد باشد چنانکه سیاق آیه که تو در حفظ وحمایت مائی وپیش چشمان مابوده بران دلالت دارد پس آیه محکم خواهد بود **سورهٔ نجم** مکی ست تمام او در قول جمهور وابن عباس گفته مگر یک آیه اَلَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ الخ ودران دو آیه منسوخ ست **یکی** فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى عَنْ ذِكْرِنَا و ناسخش آیهٔ سیف ست ومراد بذکر ایمان ست یا قرآن یا ذکر خدا علی العموم **دوم** وَاَنْ لَّيْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰى گفته اند منسوخ ست بقوله وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ در فتح القدیر گفته معنی آیه آنست که نیست انسان را مگر اجر سعی وجزای عمل خود ونفع نمی کند هیچ یکی را عمل هیچ یکی واین عموم مخصوص ست بمثل قوله سبحانه اَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وبمثل آنچه وارد ست در شفاعت انبیاء وملائکه از برای عباد ومشروعیت دعای احیا از برای اموات ونحو آن ونرسید صواب را هر که گفت این آیه منسوخ ست بمثل این امور زیرا که خاص ناسخ عام نمی تواند شد بلکه مخصص او باشد پس هر آنچه قائم شده ست دلیل بر آنکه انسان منتفع میشود بهذا وکذا وآن از سعی او ست پس مخصص عموم این آیه باشد **سورهٔ قمر** تمام او مکی ست در قول جمهور ومقاتل گفته مگر سه آیه من قوله اَمْ يَقُوْلُوْنَ نَحْنُ جَمِيْعٌ مُّنْتَصِرٌ الی قوله وَالسَّاعَةُ اَدْهٰى وَاَمَرُّ ہ قرطبی گفته واین صحیح نیست ودروی یک حکم منسوخ ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ اِلٰى شَيْءٍ نُّكُرٍ و ناسخش آیهٔ سیف ست زیرا که معنی او آنست که اعراض کن از ایشان چون اثر نمیکند در ایشان انذار **سورهٔ رحمن** مکی ست قرطبی گفته در قول حسن وعروه بن الزبیر وعکرمه وعطا وجابر وابن عباس گفته مگر یک آیه وهی قوله يَسْئَلُهٗ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ که مدنی ست واول اصح ست ونیست در وی ناسخ ونه منسوخ علی الاصح **سورهٔ**

واقعہ مکی ست در قول حسن و عکرمہ و جابر و عطا و ابن عباس و قتادہ یک آیہ را از ان
مدنی گفتہ و ہی قول تعالے وَتَجْعَلُوْنَ رِزْقَكُمْ اَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ ہ و نیست دران ناسخ
و نہ منسوخ بر اصح اقوال **سورۂ حدید** مدنی ست در قول جمیع قال القرطبی سیوطی
بسند ضعیف از ابن عمر آوردہ کہ فرود آمد این سورہ یوم الثلثا و پیدا کرد خدا حدید را یوم الثلثا
و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم الثلثا و نہی کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حجامت
یوم الثلثا و نیست درین سورہ از ناسخ و منسوخ چیزے **سورۂ مجادلہ**
مدنی ست قرطبی گفتہ در قول جمیع مگر در روایتی از عطا کہ دہ آیت از اولش مدنی ست باقی
مکی کلبی گفتہ تمام او مدنی ست جز این آیت مَا يَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰى ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ
کہ در مکہ مکرمہ فرود آمدہ و در وی یک حکم منسوخ ست يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِذَا نَاجَيْتُمُ
الرَّسُوْلَ فَقَدِّمُوْا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقَةً ط و ناسخش قول فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا وَتَابَ
اللّٰهُ عَلَيْكُمْ است و گفتہ اند آیہ زکوٰۃ و صواب آنست کہ ناسخش قول وی ست فَاِنْ لَّمْ
تَجِدُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ است و در سبب نزولش گفتہ اند کہ قومی از مسلمانان
با آنحضرت تخلیہ مے کردند قوم دیگر را از ایشان گمان شد کہ مگر درین خلوت تنقیص ما می کنند
پس حکم صدقہ پیش از نجوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلای شان صورت بست
و بعضے گفتہ اند اہل نجوی یہود و منافقین بودند و عادت شریف چنین بود کہ ہیچ کس را از سخن
و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیہ صدقہ نازل شد و اہل باطل
تقدیم صدقہ پیش از نجوی نتوانستند و مسلمانان ہم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان
تخفیف کرد در فتح القدیر گفتہ استدلال کردہ است باین آیت ہر کہ قائل ست بجواز نسخ
قبل امکان فعل اما این استدلال صحیح نیست زیرا کہ واقع نشد نسخ مگر بعد از امکان فعل و نیز
بعض آنرا کردند انتہی گویم از علی بن ابی طالب مروی ست کہ روزی در خطبہ خود گفت
در قرآن سورہ ایست و دران سورہ آیتی ست کہ عمل نکرد بران ہیچکس پیش از من و عمل نکند
بعد از من بران ہیچ یکی تا روز قیامت گفتند آن کدام آیت ست فرمود این آیت و ظاہر
آن ست کہ امر درین آیت از برای ندب بود نہ وجوب و مقاتل بن حیان گفتہ این حکم دہ شب

ماند بعده منسوخ شد و کلبی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از نهار و ازینجا ظاهر شود که آنچه
در رسائل زیارت مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار مبارک
صدقه دهد تمسک کرده اند باین آیت بنا بر مسئله حیات انبیا ساقط از اعتبار ست زیرا که
این آیت منسوخ شده در فوز الکبیر گفته هذه الآیة منسوخة بالآیة بعدها قلت هذا کما قال انتهی

سورهٔ حشر مدنی ست در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک
آیت در ان ناسخ ست و هی قوله تعالی مَآ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی فَلِلّٰهِ
وَلِلرَّسُوْلِ وَلِذِی الْقُرْبٰی وَالْیَتٰمٰی وَالْمَسٰکِیْنِ وَابْنِ السَّبِیْلِ لا زیرا که در وی بیان
مصارف فی ست بعد از بیان آنکه فی خاصست از برای رسول پس منسوخ باشد قوله
یَسْئَلُوْنَکَ عَنِ الْاَنْفَالِ الی آخرها در فتح القدیر گفته کلام کرده اند اهل علم درین آیت و در
آیتی که قبل اوست که معنی این هر دو متفق ست یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی مختلف
و در وی کلام طویل ست ابن العربی گفته نیست اشکال زیرا که درینجا سه معنی ست
در سه آیت اما آیت اول وَمَآ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْهُمْ پس خاص ست برسول خدا
صلی الله علیه وسلم و این اموال بنی النضیر ست و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم مَآ
اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی کلام مبتدا غیر اول ست از برای مستحق غیر
اول اگرچه این آیت و آیهٔ اولی مشترک ست در آنکه هر واحد ازان هر دو متضمن خبری ست
که فی کرد خدا بر رسول خود و مقتضای آیهٔ اولی حصول اوست بغیر قتال و مقتضای
آیهٔ ثانیه حصول اوست بقتال و آیهٔ ثالثه مَآ اَفَآءَ اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهٖ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی
عاری ست از ذکر حصول بقتال یا بغیر قتال منشاء خلاف ازینجاست پس گروهی
گفته این ملحق باولی ست که مال صلح باشد و گروهی گفته ملحق بثالثه ست که آیهٔ انفال باشد
و آنانکه ملحق بآیهٔ انفال گویند اختلاف کنند در آنکه این آیت منسوخ ست یا محکم انتهی و مالک
گفته آیهٔ اولی ازین سوره خاص برسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم و آیهٔ ثانی در بنی
قریظه یعنی معنی آن عاید ست بسوی آیهٔ انفال و مذهب شافعی آنست که سبیل خمس
فی همان سبیل خمس غنیمت ست و اربع اخماس او از برای آنحضرت صلعم بود و این بعد

از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای مصالح مسلمین باشد **سورهٔ ممتحنه**
مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیت منسوخ **اول** لَا یَنْهٰكُمُ اللّٰهُ عَنِ
الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَلَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ
وَتُقْسِطُوْا إِلَيْهِمْ ط گفته اند منسوخ ست بآیه قتال در فتح القدیر گفته معنی آیت آنست که او تعالی
نهی نمی کند شما را از بر اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر آنکه مظاهرت
کفار بر ایشان ننمایند و نهی نمی کند از معامله با ایشان بعدل ابن زید گفته این در اول اسلام
بود نزد موادعت و ترک امر بقتال بعده منسوخ شد قتاده گفته نسخ کرد آنرا فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ
حَيْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ و گفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میان
قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاص ست در
حلفای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن و کلبی گفته و ایشان
خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاص ست در کسانیکه ایمان آوردند و هجرت
نکردند و گفته مخصوص بنساء و صبیان ست و حکایت کرده ست قرطبی از اکثر اهل علم تاویل
که این آیت محکم ست **دوم** يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنٰتُ مُهٰجِرٰتٍ
فَامْتَحِنُوْهُنَّ ط الآیه گفته اند منسوخ ست بقوله بَرَاءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ الی قوله نکثوا
أَيْمَانَهُمْ و این در وقت مصالح آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش روز حدیبیه بود
بر اینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زنان بهجرت نموده رسیدند
رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم امتحان ایشان نازل گردید
در فتح القدیر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زنان درین عهد مهادنه و
مصالحه یا نه بر دو قول پس قول اول این آیت مخصص آن عهد باشد و به قال الاکثر و بر
قول دوم ناسخ ست و نه تخصیص **سوم** وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ
فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوْا ط گفته اند منسوخ ست بآیه
سیف و قیل بقوله بَرَاءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ الآیات در فتح القدیر گفته این آیت منسوخ ست
منقطع شد حکم او بعد فتح در فوز الکبیر گفته گفته اند منسوخ ست بآیه غنیمت و گفته اند محکم ست

گویم اظهر همین ست که محکم ست ولیکن حکم در مهادنت و نزد قوت کفار ست انتهی **سورهٔ صف** مدنی ست و در وی گفته در قول جمیع و نیست درو ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ جمعه** مدنی ست قرطبی گفته در قول جمیع و درو هم ناسخ و منسوخ نیست **سورهٔ منفقون** مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی و در وی ناسخ ست نه منسوخ و هی قوله سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ و کلام دران گذشته **سورهٔ تغابن** مدنی ست در قول اکثر و ضحاک گفته مکی ست و کلبی گفته مکی مدنی هر دو ست و نیست دران منسوخ اما ناسخ هست و هی قوله تعالی فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ **سورهٔ طلاق** مدنی ست در قول همه قاله القرطبی و درو ناسخ هست اما منسوخ نیست و هی قوله وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ **سورهٔ تحریم** و آنرا سورهٔ نبی صلی الله علیه و آله وسلم هم خوانند مدنی ست در قول جمیع قاله القرطبی و در وی یکی ناسخ ست و نیست منسوخ دران و هی قوله تعالی يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ الآیه **سورهٔ ملک** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و این سوره را نامهاست منها سورهٔ تبارک و الواقیه و المنجیه و المانعه و غیر ذلک و در وی نه ناسخ ست و نه منسوخ **سورهٔ ن** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مروی ست از ابن عباس و قتاده که اولش تا قوله سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ مکی ست و بعد آن تا قوله من الصالحین مدنی ست باقی همه مکی کذا قال الماوردی و در وی دو حکم منسوخ ست یکی فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و مراد بحدیث قرآن ست قاله السدی و گفته اند روز قیامت و در وی تسلیه آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف زیرا که بحکم رب درینجا امهال کفار و تاخیر نصرت رسول مختار ست صلی الله علیه و آله وسلم بر ایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت ست **سورهٔ حاقه** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ معارج** قرطبی گفته مکی ست بالاتفاق و درو دو حکم منسوخ ست یکی فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله ابن زید و غیره زیرا که در وی حکم

ست بصبر بر تکذیب وکفر ایشان بدین اسلام بدون جزع وشکوی بسوی غیر خدا وهجرت
یعنی صبر جمیل **دوم** فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا ز ناسخش آیۂ سیف ست زیرا که معنی آنست
که بگذار ایشان را که خوض کنند در باطل خود ولعب کنند در دنیای خویش ومشغول باش تو
بآنچه امر کرده شده نیست بر تو مگر بلاغ **سورۂ نوح** مکی ست قال ابن الزبیر ونیست
دروی ناسخ ونه منسوخ **سورۂ جن** مکی ست در قول جمیع قاله القرطبی ونیست دروی
ناسخ ونه منسوخ **سورۂ مزمل** مکی ست در قول حسن وعکرمه وجابر ونزد ابن عباس
دو آیت ازوی مدنی ست وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ودیگر آیه که متصل او ست وثعلبی گفته
الا قوله اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى الى آخر السورة ودروی پنج آیت منسوخ ست
اول قُمِ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيلًا در فتح القدیر گفته اختلاف ست در ناسخ این امر گفته اند قول
وی ست اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُومُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ الى آخر
السورة وگفته اند قوله عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ وگفته اند عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضٰى
وگفته اند منسوخ ست بصلوات خمس وباین قائل ست مقاتل وشافعی وابن کیسان
وگفته اند فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ انتهی در فوز الکبیر گفته گویند منسوخ ست بآخر سوره
وآخر منسوخ ست بصلوات خمس گویم دعوی نسخ بصلوات خمس متجه نیست بلکه حق آنست
که اول سوره در تاکید ندب بسوی قیام لیل ست وآخر او نسخ تاکید بسوی مجرد ندب انتهی
دوم اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا منسوخ ست بقوله عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
ومراد نقصان قیام ست از نصف بثلث **سوم** اَوْ زِدْ عَلَيْهِ گفته اند منسوخ ست بقوله فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ سدی گفته ما تیسر صد آیت ست وسعید گفته پنجاه آیت ست وحسن
گفته آنچه در نماز مغرب وعشا خوانده میشود وگفته مراد بقرآن درین آیت نماز ست کقوله تعالی
وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ یعنی بخوانید آنچه میسر شود شمارا در فتح القدیر نوشته گفته اند این آیت یعنی
فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْاٰنِ نسخ کرده ست قیام لیل ونصف ونقصان از نصف وزیادت
را بران پس محتمل ست که آنچه بران این آیت متضمن ست فرض ثانی باشد یا منسوخ بقوله
فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا شافعی گفته واجب

طلب استدلال است بسنت بر یکی از دو معنی پس یافتیم سنت را که دلالت می کند بر انکه
نیست واجب از نماز مگر صلوات خمس و رفته است قومی بسوی انکه قیام لیل منسوخ ست
در حق آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در حق امت ست و گفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده و اصل
وجوب باقی ست و گفته اند در حق آنحضرت فرض ست و در حق امت منسوخ و اولی قول بنسخ
قیام لیل ست علی العموم در حق وی صلی الله علیه وآله وسلم در حق امت وی و نیست در قول وی فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ آنچه دال باشد بر بقای چیزی از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرائت
قرآن ست پس در مغرب و عشا و نوافل که بعد اوست موجود ست و اگر مراد بدان نماز شب ست
پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب و عشا و آنچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث صحیحه مصرح
است بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه
فرمودند مگر آنکه تطوع کنی و این دال ست بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس مرتفع باشد این
وجوب قیام لیل و صلوة او بر امت چنانکه مرفوع شده ست وجوب آن از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بقوله وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ واحدی گوید گفته اند مفسران در قول
وی فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ که این در صدر اسلام بود بعد ازان بصلوات خمس بر مؤمنین
منسوخ گشت و ثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خاصة چهارم وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف یعنی صبر کن بر اذی و دشنام و استهزای
کفار و تعرض مکن بایشان و مشتغل مشو بمکافات آنها و گفته اند هجر جمیل آنست که نباشد
در وی جزع و این حکم قبل امر بقتال بود پنجم إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ
رَبِّهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف
آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و موعظت که گذشته در همه قرآن نه درین سوره
فقط تذکره است هر که میخواهد بگیرد بطاعت که اهم انواع او توحید اوست بسوی رب خود راهی
رساننده بجنت و نیست در آن اینکه هر که خواهد راه دوزخ گیرد

سورهٔ مدثر

مکی ست بلا خلاف و در وی یک آیت منسوخ ست ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا
ناسخش آیهٔ سیف ست و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که ورود آن بطریق تهدید و وعید ست

ومراد بوحید ولید بن مغیره است معنی آنکه بگذار مرا تنها که در انتقام از وی مرا کافی ام یا بگذار مرا و کسی را که آفریدم تنها در بطن مادر او که نه مال داشت و نه اولاد **سورهٔ قیامه** مکی ست بلا خلاف در وی نزد بعضی یک آیت منسوخ ست لَا تُحَرِّكْ بِهٖ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ ط و ناسخش قوله ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰٓى واضح آنست که نیست درین سوره ناسخ و نه منسوخ و معنی آیت مذکور نست که عجلت مکن در اخذ وحی نزد القای او که جمع و اثبات قرائت او بر زبان تو بر ماست پس موافق باشد معنی این آیت بآیهٔ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰٓى ولهذا اکثر اهل علم بدان تعرض در باب نسخ نکرده اند و مثل اوست قوله تعالی وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُّقْضٰٓى اِلَيْكَ وَحْيُهٗ الآیه **سورهٔ انسان** جمهور گویند مدنی ست و مقاتل و کلبی گفته مکی ست و گفته از قوله اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ تَنْزِيْلًا ۚ تا آخر سوره مکی ست و ما قبل او مدنی ست و در وی سه آیت منسوخ ست **اول** وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف قاله سعید بن جبیر یعنی این اطعام در حق اسیر کافر بآیهٔ سیف یا آیهٔ صدقات نسخ پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت محکم ست و اطعام مسکین و یتیم تطوع ست و اطعام اسیر از برای حفظ نفس او تا آنکه اختیار کند امام در حق وی رای و همین راجح ست و ابن عباس گفته نزول این آیت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده است اخرجه عنه ابن مردویه **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ اٰثِمًا اَوْ كَفُوْرًا ۚ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد بحکم در ان رضا بقضای او سبحانه در تاخیر نصر تا اجل معین ست و در وی نهی کرده اند از موافقت کفار بقوله لا تطع **سوم** فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهٖ سَبِيْلًا ۝ گفته اند منسوخ ست بآیهٔ سیف و نیست مراد مفهوم منافی تا آنکه نسخش صحیح شود کما تقدم **سورهٔ مرسلت** مکی ست در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و قتاده گفته مگر یک آیت از ان مدنی ست و هی قوله وَاِذَا قِيْلَ لَهُمُ ارْكَعُوْا لَا يَرْكَعُوْنَ ۝ و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ نبأ** مکی ست نزد همه و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ نازعت** مکی ست بلا خلاف و نیست در ان ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ**

عبس مکی ست در قول جمیع ودر وی یک آیه منسوخ ست فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ وناسخش آیہ سیف ست وکلام در مثل این آیہ گذشته **سورۂ تکویر** مکی ست بلا خلاف ودر وی یک آیت منسوخ ست لِمَنْ شَآءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْتَقِيْمَ ؕ وناسخش قولہ ست وَمَا تَشَآءُوْنَ اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ؕ وصحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در توفیق استقامت بر حق وایمان وطاعت بدست اختیار وی سبحانہ ست ونیست شمارا قدرت بران مگر بمشیت او واین مثل قول وی سبحانہ ست وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ اَنْ تَمُوْتَ اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وقولہ وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوْا لِيُؤْمِنُوْٓا اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ وقولہ اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَآءُ وآیات قرآنیہ درین معنی بسیار ست وہمہ محکمات **سورۂ انفطار** مکی ست بلا خلاف ونیست دران منسوخ **سورۂ مطففین** مکی ست در قول ابن مسعود وضحاک ومقاتل ومدنی ست در قول حسن وعکرمہ ومقاتل گفتہ اول سورۂ ایست کہ در مدینہ نازل شدہ وابن عباس وقتادہ گفتہ مگر ہشت آیت من قولہ اِنَّ الَّذِيْنَ اَجْرَمُوْا تا آخر وکلبی وجابر بن زید گفتہ نازل شد میان مکہ ومدینہ ونیست در وی منسوخ **سورۂ انشقاق** مکی ست بلا خلاف نیست در وی ناسخ ونہ منسوخ **سورۂ بروج** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ ونہ منسوخ **سورۂ طارق** مکی ست بلا خلاف در وی یک آیت منسوخ ست فَمَهِّلِ الْكٰفِرِيْنَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ؕ منسوخ ست بآیہ سیف ومعنی رویدا قلیلا یا قریبا ست ومراد بدان یوم بدر ست وآنچہ در وی از قتل واسر بوجود آمدہ وبرین معنی محکم خواہد بود ومقصود دران تسلی خاطر وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست **سورۂ اعلی** مکی ست در قول جمہور وضحاک گفتہ مدنی ست ونیست در وی منسوخ ویک آیت او ناسخ ست سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسٰٓى وصحیح آنست کہ نیست ناسخ زیرا کہ این جملہ مستانفہ برای بیان ہدایت آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خاصۃ بعد بیان ہدایت عامہ وآن ہدایت اوست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای حفظ قرآن مراد آنکہ ما ترا قاری کنیم بالہام قراءت

والا ما شاء الله استثنای مفرغ ست از اعم مفاعیل یعنی فراموش کنی مگر آنچه خواهد خدا
که فراموشش سازی فرا گفته و خدا نخواست که فراموش کند آنحضرت صلعم چیزے را کقوله
خَالِدِیْنَ فِیْهَا مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ و گفته اند نسیان درینجا
بمعنی نسخ ست یعنی مگر آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوةً وغیر ذلک **سورهٔ غاشیه**
مکی ست بلا خلاف و نیست دران منسوخ مگر یک آیت لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ و ناسخش
آیهٔ سیف ست و معنی مصیطر مسلط ست مراد عدم اکراه آنها بر ایمان ست **سورهٔ
فجر** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ بلد** مکی ست
بلا خلاف نیست دران منسوخ و نه ناسخ **سورهٔ والشمس** مکی ست بلا خلاف
دروے از ناسخ و منسوخ هیچ نیست **سورهٔ لیل** مکی ست نزد جمهور و گفته اند مدنی ست
نیست دران ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ والضحی** مکی ست بلا خلاف و نیست دروے
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ الم نشرح** مکی ست بلا خلاف نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ والتین مکی ست در قول جمهور و نیست دروے ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ
علق** مکی ست بلا خلاف و اول چیزی ست که نازل شد از قرآن کریم و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ القدر** مکی ست نزد اکثر مفسرین کذا قال الماوردی
و ثعلبی گفته مدنی ست در قول اکثر مفسرین و واقدی ذکر کرده که آن اول سورهٔ ایست
که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بمکه و نیست دروے ناسخ
و نه منسوخ **سورهٔ لم یکن** مدنی ست در قول جمهور و گفته اند مکی ست قاله ابن
عباس و نیست در وی ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ زلزلت** مدنی ست در قول ابن
عباس و قتاده و مکی ست در قول ابن مسعود و عطا و جابر و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ عادیات مکی ست در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطا و مدنی
ست در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سورهٔ قارعه مکی ست بلا خلاف اخرجه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست دران
ناسخ و نه منسوخ **سورهٔ تکاثر** مکی ست نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی ست

و مدنی و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ والعصر** مکی ست نزد جمہور و قتادہ گفتہ مدنی ست و دروی یک آیت منسوخ ست اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِیْ خُسْرٍ ۝ و ناسخش قولہ است اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ الخ و در حقیقت نسخ نیست بلکہ استثنا است از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و خاص ناسخ عام نمی شود چنانکہ در اصول مقرر شدہ **سورۂ ھمزہ** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ فیل** مکی ست بلا خلاف و نیست در وی ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ قریش** مکی ست نزد جمہور و ضحاک و کلبی گفتہ اند مدنی ست و نیست دران از ناسخ و منسوخ چیزے **سورۂ ماعون** مکی ست در قول عطا و جابر و در قولی از ابن عباس و مدنی ست در قول قتادہ و دیگران و نیست در وی منسوخ و نہ ناسخ **سورۂ کوثر** مکی ست در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی ست در قول حسن و عکرمہ و مجاہد و قتادہ و نیست در وے ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ کفرون** مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عکرمہ و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتادہ و ضحاک و در وے یک حکم منسوخ ست وہی قولہ لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ ۝ ناسخش آیۂ سیف ست در فتح القدیر گفتہ گفتہ اند این آیت منسوخ ست و گفتہ اند منسوخ نیست زیرا کہ اخبار ست و در اخبار دخل نسخ نیست انتہی و در تفسیر فتح العزیز ست مشہور آنست کہ این سورہ منسوخ ست بآیۂ قتال لیکن تحقیق آنست کہ منسوخ نیست زیرا کہ مضمون این سورہ بیان کمال تباعد دین کافران و دین مسلمانان ست نہ عدم تعرض بلکہ در دین مسلمانان جہاد و قتال نیز داخل ست پس منسوخ بودن آن بآیۂ قتال وجہے ندارد انتہے **سورۂ نصر** و آنرا سورۂ تودیع ہم گویند مدنی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ تبت** مکی ست بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ اخلاص** مکی ست در قول ابن مسعود و حسن و عطا و عکرمہ و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول ابن عباس و قتادہ و ضحاک و سدی و نیست دران ناسخ و نہ منسوخ **سورۂ فلق** مکی ست در قول حسن و عکرمہ و عطا و جابر و مدنی ست در یکی از دو قول

ابن عباس و قتاده و نیست دران ناسخ و نه منسوخ

سورهٔ ناس

خلاف در بودن وی مکی یا مدنی مثل خلاف در سورهٔ فلق ست و نیست دران ناسخ و نه منسوخ احمد و بزار و طبرانی و ابن مردویه بطرق صحیحه چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حک میکرد معوذتین را از مصحف و میگفت نیامیزید بقرآن آنچه نیست ازان و نیستند این دو سوره از کتاب الله جز این نیست که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتعوذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزار گفته متابعت نکرده اند او را هیچ یکی از صحابه درین امر و صحیح شده ست از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرارت آن هر دو در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی وغیرهم از زر بن حبیش که گفت آمدم مدینه را و ملاقات نمودم به ابی بن کعب و گفتم اے ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگند بکسیکه برانگیخت محمد را بحق پرسیدم او را ازین هر دو سوره و نپرسید هیچ یکی از حال آنها مرا از روزیکه پرسیدمش جز تو فرمود آنحضرت ع گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوئید شما نیز پس مے گوئیم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و طبرانی مثل این روایت از ابن مسعود هم آورده و لفظ وی این ست که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازین هر دو سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوئید شما نیز چنانکه من گفتم و شاید ابن مسعود این را حمل بر تعوذ صرف کرده و رنه بودن این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آفتاب ست و بعضی از اهل علم انکار ابن مسعود را حمل بر فراموشی او نموده اند و مواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده و از ان جمله رفع یدین ست در غیر تکبیر تحریمه و نزد مسلم و ترمذی و نسائی وغیرهم از عقبه بن عامر ست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمدند بر من امشب آیتها که ندیدم مانند آن گاهی قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب احادیث صحیحه وارد ست و در تفسیر فتح القدیر و جز آن مذکور است مجموع آیات منسوخه بر رای مکثرین و در بسیاری از ان کلام ست چنانکه در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل و هفتم درین بیان عقد نموده حاصل کلام او درینجا نوشته می آید میگوید

نسخ اقسام ست یکی نسخ مامور به قبل از امتثال اوست و نسخ درحقیقت همین ست همچو آیه
نجوی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر حملی چون نسخ توجه
بسوی بیت المقدس بکعبه و صوم عاشورا برمضان و این را تجوزاً نسخ نامند و سوم آنچه
مامور به بود بسببی بعده آن سبب زائل شد چنانکه امر بصبر و صفح در حین ضعف و قلت
که بایجاب قتال منسوخ شده و این درحقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی ست کما قال
تعالی او ننسها پس منسی امر بقتال بود تا قوت مسلمین و در حال ضعف حکم وجوب صبر
برا ذی ست و ازینجا ضعیف شد قول مکثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه
سیف زیراکه این نسخ نیست بلکه منسی ست بمعنی آنکه امتثال هر امر وارد در وقتی واجب ست
بنابر علتی که مقتضی آن حکم ست بعده منتقل میشود امر بانتقال آن علت بسوی حکمی دیگر
و این نسخ نشد چه نسخ ازاله حکم ست تا آنکه امتثالش جائز نیست مکی گفته جماعتی ذکر کرده اند
که خطابهای وارد مشعر بتوقیت و غایت مثل قوله فی البقرة فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ محکم غیر منسوخ ست زیراکه موجل باجل ست و در موجل باجل نسخ نباشد و سور
قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی ست که نه دروی ناسخ ست و نه منسوخ و آن چهل و سه
سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجرات و رحمن و حدید و صف و جمعه و تحریم و ملک و حاقه
و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و انفطار و سه سوره بعد او و فجر و ما بعد او تا آخر قرآن
مگر تین و عصر و کافرون و قسمی ست که دروی ناسخ و منسوخ هر دو ست و آن بست و پنج
سوره است بقره و سه سوره بعد آن و حج و نور و سوره تالیه اینها و احزاب و سبا و مومن
و شوری و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و مزمل و مدثر و کورت و عصر و قسمی ست که دروی
ناسخ ست فقط و آن شش سوره است فتح و حشر و منافقون و تغابن و طلاق و اعلی و قسمی ست
که دروی منسوخ ست فقط و آن چهل سوره باقیه است و دروی نظر ست چنانکه بیاید و نسخ
چند قسم ست یکی فرض منسوخ بفرض یا عدم جواز عمل بر اول همچو نسخ حبس ازبهای زوانی بجلد
دیگر فرض منسوخ بفرض اما با جواز عمل بر اول همچو نسخ آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ بندب
همچو قتال که اول مندوب بود بعده فرض شد دیگر ندب منسوخ بفرض همچو قیام لیل که بقرائت

منسوخ شده بقوله فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ و کتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی ست که حکم
آن منسوخ شده نه تلاوت و این در حقیقت خیلی قلیل ست اگرچه مردم در شمار آیات درین قسم اکثار
کرده اند زیرا که محققین دران تمیز و اتقان نموده منهم القاضی ابوبکر بن العربی و من سواهم
که آنچه مکثرین ایراد کرده اند چند قسم ست قسمی ست که نیست از نسخ در چیزی و نه از تخصیص
و نه آنرا باین هر دو علاقه هست بوجه من الوجوه مثل قوله تعالی وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
و کذا قوله تعالی أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ و این را منسوخ گفته اند بآیه سیف
حال آنکه چنین نیست چه او تعالی همیشه ابد الآباد احکم الحاکمین ست این کلام نسخ پذیر
نیست اگرچه معنی آن امر بتفویض و ترک معاقبت باشد و قوله فی البقرة وَقُولُوا
لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی ست که از جنس مخصوص ست نه از قبیل منسوخ و ابن
عربی آنرا تجرید کرده و اجاده نموده کقوله إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ
اللَّهُ بِأَمْرِهِ و غیر ذلک من الآیات که این مخصوص باستثنا یا غایت ست و ادخالش
در منسوخ خطا و منه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ گفته اند منسوخ ست بقوله
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حال آنکه مخصوص ست و قسمی ست که دران رفع
امر جاهلیت یا شرائع من قبلنا یا اول اسلام ست و در قرآن نازل نشده هیچو ابطال
نکاح نسای آباء و مشروعیت قصاص و دیت و حصر طلاق در ثلاث و ادخالش در قسم
ناسخ قریب ست اما عدم ادخال اقرب و همین را مکی و غیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر
این را در ناسخ شمار کنند باید که تمام قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع چیزی
که بران کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ و منسوخ آنست که آیتی ناسخ آیتی باشد
[illegible] در اول اسلام بود و بعده مرفوع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم مذکور ست و چون
این معنی دانستی پس بیرون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند آنرا مکثرین در نسخ
مع آیات صفح و عفو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ
ست عدد یسیر و آنرا در تألیفی لطیف بادله جداگانه نوشته ایم و این نسبت و یک آیت

ست برخلافی که در بعض اوست صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن و اصح در آیت استیذان و قسمت احکام ست پس این نوزده آیت شد و مضموم ست بسوی آن قوله تعالی فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ط برای ابن عباس رض که منسوخ ست بقوله فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام بست آیت شد و ما آنرا در ابیات نظم کرده ایم ابیات

قد اکثر الناس فی المنسوخ من عدد	وادخلوا فیه آیا لیس تنحصر	وهاك تحریر آیٍ لا مزید لها
عشرین حررها الحذاق والکبر	آی التوجه حیث المرء کان وان	یوصی لاهلیه عند الموت محتضر
وحرمة الاکل بعد النوم مع رفث	وفدیة لمطیق الصوم مشتهر	وحق تقواه فیما صح فی اثر
وفی الحرام قتال للاولی کفروا	والاعتداد بحول مع وصیتها	وان یدان حدیث النفس والفکر
والحلف والحبس للزانی وترك اولی	کفر اشهادهم والصبر والنفر	ومنع عقد لزان او لزانیة
وما علی المصطفی فی العقد محتظر	ودفع مهر لمن جاءت وآیة نجوی	کذاك قیام اللیل مستطر
وزید آیة الاستیذان من ملکت	وآیة القسمة الفضلی لمن حضروا	انتهی کلام السیوطی

وشاه ولی الله محدث دهلوی در فوز الکبیر فی اصول التفسیر این بست آیت و بترتیب سور ذکر نموده و تعقب آنها کرده گفته است وعلی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات انتهی و این تعقبات در مطاوی آیات مذکوره درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه تعده سیوطی در اتقان نوشته اگر گوئی که حکمت در رفع حکم و بقای تلاوت چیست پس جواب بدو وجه ست یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بران تلاوت کرده میشود همچنین تلاوت کرده میشود بجهت آنکه کلام خداست و بران ثواب داده میشود پس بقای تلاوت ازینجاست دوم آنکه نسخ غالباً برای تخفیف است پس تلاوت را ازبرای این حکمت بطور تذکیر نعمت در رفع مشقت باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریقهٔ جاهلیت ست یا شرع من قبلنا یا آنچه در اول اسلام بود پس این نیز قلیل العدد ست همچو نسخ استقبال بیت المقدس بآیت قبله و صوم عاشوره بصوم رمضان بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل او ست در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیهٔ عدت در بقره و دوم قوله لَا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ کما تقدم و بعضی آیهٔ سوم زیاده کرده اند و آن آیهٔ حشر ست در فیء برای کسیکه آنرا منسوخ بآیهٔ انفال میگوید

وَاعْلَمُوٓا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ وزیاده کرد قومی آیه چهارم و هی قوله خُذِ الْعَفْوَ بدائی کی سیکا انها
با آیه زکوة منسوخ می گوید ابن العربی گفته هرچه در قرآن ست از صفح از کفار و تولی و اعراض
و کف از انها پس آن منسوخ ست با آیه سیف و منسوخ شده است با آیه سیف یکصد و بست
و چهار آیت بعده آخرش اول ادرا نسخ نموده انتهی و گذشت آنچه در وی ست یعنی
از نظر و بحث و نیز گفته از عجائب منسوخ ست قوله تعالی خذ العفو الآیه زیرا که اول و آخر او که
وَاَعْرِضْ عَنِ الْجٰهِلِيْنَ ست منسوخ ست و وسط او محکم ست و آن وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ باشد
و از عجائب وست که اول منسوخ و آخر ناسخ ست و نظیرش امنیست و هی قوله عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ
لَا يَضُرُّكُمْ مَّنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ یعنی بالامر بالمعروف والنهی عن المنکر و این
ناسخ قول اوست علیکم انفسکم سعیدی گفته مکث نکرد هیچ منسوخ زیاده تر در مدت ازین
آیه قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ الی آخرها که شانزده سال مکث نمود تا آنکه نسخ کرد
اورا اول فتح سال حدیبیه و هبة الله بن سلامة الضریر ذکر کرده که وی درین آیه وَيُطْعِمُوْنَ
الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهٖ مِسْكِيْنًا وَّيَتِيْمًا وَّاَسِيْرًا گفته که منسوخ دران لفظ و اسیرا است زیرا که
مراد اسیر مشرکین ست و دختر او می شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی
گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود بگرسنگی
گفت راست گفتی و شنیدا در برهان گفته جائز ست نسخ ناسخ پس ناسخ منسوخ شود کقوله
لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ ۔ زیرا که قوله اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِيْنَ ناسخ اوست بعده این ناسخ
منسوخ شد بقوله حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ و دروی نظر ست بدو وجه یکی همان ست که اشارت
بدان رفته دیگر آنکه قوله حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ مخصص آیه است نه ناسخ آری مثالش با آخر سوره
مزمل میتوان داد زیرا که وی ناسخ اول خود ست منسوخ ست بفرض صلوات خمس و قوله اِنْفِرُوْا
خِفَافًا وَّثِقَالًا ناسخ ست برای آیات کف منسوخ ست با آیات عذر و ابو عبید از حسن
و ابی میسره آورده که گفتند نیست در مائده منسوخ و این مشکل ست با آنچه در مستدرک از ابن
عباس روایت کرده که قوله فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ عَنْهُمْ منسوخ ست بقوله وَاَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و ابو عبید و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسوخ شد

از قرآن شان قبله است و ابوداود در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان قبله است پس صیام اول مکی گفته و برین تقدیر واقع نشده است در مکی ناسخ حال آنکه ذکر کرده اند که در وی آیتهاست از انجمله است قوله تعالی در سورهٔ غافر یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا که این ناسخ قول اوست وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ گویم احسن ازین نسخ قیام لیل ست در اول سورهٔ مزمل بآخر او یا بایجاب صلوات خمس و این در مکه بود بالاتفاق ابن الحصار گفته مرجع در نسخ بسوی نقل صریح از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یا از صحابی ست که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجود تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده نمیشود در نسخ بر قول عوام مفسرین بلکه بر اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بینه زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم متقرر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست پس معتمد دران نقل و تاریخ ست نه رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند مقبول نیست در نسخ اخبار آحاد عدول و بعضی متساهل اکتفا می کنند دران بقول مفسر یا مجتهد و صواب خلاف قول این هر دوست انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت دران چنانکه صاحب فنون گفته اظهار مقدار طاعت این امت ست در مسارعت بسوی بذل نفوس بطریق ظن بغیر استفصال از برای طلب طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایسر شی چنانکه خلیل علیه السلام در ذبح ولد بمنام سرعت فرمود و منام ادنای طریق وحی ست و امثله این قسم بسیارست و از ابن عمر آمده که بود سورهٔ احزاب در زمان آنحضرت ص دو صد آیه وقت کتابت عثمان رض این قدر ماند که الآن ست و از زر بن حبیش آمده که گفت ابی بن کعب را چه قدر میشماری سورهٔ احزاب را گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و ما در وی آیه رجم میخواندیم و از حمیده بنت ابی یونس آمده که گفت خواند بر من پدر من و وی هشتاد ساله بود در مصحف عائشه رض إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ تا الی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش ازان بود که عثمان رض تغییر مصاحف کرد و از ابی واقد لیثی آمده که گفت بود آنحضرت ص چون وحی کرده میشد بسوی او می آمدیم او را پس می آموخت ما را از وحی نزد وی آمدم گفت

ان الله يقول انا انزلنا المال لاقام الصلوة وايتاء الزكوة ولو ان لابن ادم واديا
من ذهب لاحب ان يكون اليه الثاني ولو كان له الثاني لاحب ان يكون اليهما
الثالث ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب و گفت ابی
بن کعب گفت مرا رسول خدا که خدا حکم کرده است مرا که بخوانم بر تو قرآن پس خواند لم يكن
الذين كفروا من اهل الكتب والمشركين و از بقیه آن این بود لو ان ابن ادم سال
واديا من مال فاعطيه سال ثانيا وان سال ثانيا فاعطيه سال ثالثا ولا يملأ جوف
ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب وان ذات الدين عند الله الحنيفية
غير اليهودية والنصرانية ومن يعمل خيرا فلن يكفره و از ابی موسی اشعری آمده که گفت
نازل شد سوره برابر برائت پس مرفوع شد و یاد ماند از آن این آیه ان الله سيؤيد هذا
الدين باقوام لا خلاق لهم ولو ان لابن ادم واديين من مال لتمنى واديا ثالثا
ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب و هم از وی آمده که گفت
میخواندیم ما سورتی مشابه یکی از مسبحات و فراموش گردانیده شدیم آنرا جز آنکه یاد داریم
از آن این قدر يا ايها الذين امنوا لم تقولون ما لا تفعلون فتكتب شهادة في اعناقكم
فتسألون عنها يوم القيمة و عدی گفته عمر گفت میخواندیم ما لا ترغبوا عن ابائكم
فانه كفر بكم بعد زید بن ثابت را گفت همچنین است گفت آری و گفت عمر عبد الرحمن بن
عوف را نیافتی در آنچه نازل شد بر ما ان جاهدوا كما جاهدتم اول مرة که ما این را نمی یابیم
گفت ساقط کرده شد در آنچه ساقط شد از قرآن و ابو سفیان کلاعی گفته مسلمة بن مخلد
انصاری ایشانرا گفت خبر دهید مرا از دو آیه قرآن که ننوشتیم آنرا در مصحف پس خبر ندادند
او را و سعد بن مالک هم حاضر بود پس گفت مسلمه ان الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في
سبيل الله باموالهم وانفسهم الا ابشروا انتم المفلحون والذين اووهم ونصروهم وجادلوا
عنهم القوم الذين غضب الله عليهم اولئك لا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين
جزاء بما كانوا يعملون و در صحیحین است از انس در قصه اصحاب بئر معونه که کشته شدند و قنوت
کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بد دعا نمود بر قاتلین آنها گفت انس نازل شد

در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شد ان بلغوا عنا قومنا انا لقینا ربنا فرضی عنا وارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از انچه مرفوع شد رسم او از قرآن و مرفوع نشد از دل حفظ او دو سوره قنوت ست در وتر و نامیده می شوند سوره خلع و سوره حفد **تنبیه** قاضی ابوبکر در انتصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده زیراکه اخبار وارده دران آحاد ست و جائز نیست قطع بر انزال قرآن و نسخ آن باخبار آحاد که نیست حجت دران و ابو بکر رازی گفته نسخ رسم و تلاوت نمیباشد مگر باین طور که فراموش کناند خدا ایشان را و برداردآنرا از اوهام ایشان و امر کند باعراض از تلاوت وی و کتابت آن در مصحف و مندرس شود بر ایام همچو سائر کتب قدیمه او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب خود فی قوله اِنَّ هٰذَا لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی و شناخته نمی شود امروز از ان چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلو در قرآن یا بمرد آنحضرت ص و بود متلو موجود بر رسم باز فراموشش گردانید خدا مردم را و برداشت آنرا از اذهان ایشان و نیست جائز نسخ چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم انتهی و در برهان گفته قول عمر رض که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر رض در کتاب خدا البته مینوشتم آیه رجم را دران پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز ست قول مردم از ان مانع شده گاهی چیزی در نفس خود جائز می باشد و از خارج مانعی از ان قائم میشود و چون جائز باشد لازم آید که ثابت بود زیراکه شان مکتوب همین ست و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی می بود عمر مبادرت میکرد و بر قول مردم تعریج نمی نمود زیراکه مقال مردم صالح منع نیست و بالجمله این ملازمت مشکل ست و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد ست و قرآن بخبر واحد ثابت نمیشود اگرچه حکم ثابت شود و ازینجا انکار کرده است ابن ظفر درین نوع شمردن این را از انچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیراکه خبر واحد مثبت قرآن نیست بلکه این از منسا ست نه نسخ و این هر دو باهم ملتبس میشوند و فرق میان هر دو آنست که هرچه لفظ او منسا ست حکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید

اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مردود ست زیرا که بصحت رسیده که عمر آنرا از
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید
بن ثابت و سعید بن القاضی مصحف مینوشتند چون برین آیه گذشتند زید گفت شنیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم می گفت الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة عمر گفت
چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت صلعم آمدم و گفتم بنویسیم این را پس گویا مکروه دانست این
را عمر گفت نمی بینی که شیخ چون زنا کند و محصن نباشد تازیانه زده شود و جوان چون
زنا کند و محصن باشد رجم نموده آید حافظ ابن حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث
سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر از عموم او گویم
در خاطر من نکتهٔ خوب گذشته و آن این ست که سبب آن تخفیف بر امت ست بعدم اشتهار
تلاوتش و کتابتش در مصحف اگرچه حکمش باقی ست زیرا که این حکم اثقل و اشد احکام و
اغلظ حدود ست و در وے اشارت ست بسوی ندب ستر و نسائی روایت کرده که
مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت نمی نویسی این را در مصحف گفت نمی بینی که دو جوان
شیب رجم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت می کنم شما را پس
گفت ای رسول بنویسان مرا آیهٔ رجم گفت نمی توانم قول او که بنویسان مرا یعنی اذن
ده مرا در کتابت آن و قادر گردان مرا بران و از زید بن اسلم آمده که خطبه خواند عمر مردم
را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق ست و الله قصد کردم که بنویسیم آنرا در مصحف و
پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس زدی در سینهٔ من و گفتی استقرا می کنی آیهٔ رجم را
و ایشان تسافد میکنند همچو حمر ابن حجر گفته درین اشارت ست بسوی بیان سبب رفع
تلاوت او و هو الاختلاف **تنبیه** ابن حصار درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود
نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا
أَوْ مِثْلِهَا و درین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست که هر آنچه ثابت ست الآن
از قرآن و منسوخ نشده پس آن بدل ست از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هرچه

و تعالیٰ از قرآن نسخ فرموده که تو آنرا امید الی الآن پس آنرا بدل ساخته است بآنچه مارا آموخته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است انتهی کلام السیوطی فی الاتقان و ما درین کتاب همه آنچه مکثرین آنرا در نسخ شمرده بودند از برای بیان حقیقت حال و تکلم علما دران ایراد ساختیم تا طالب راغب در دریافت این علم محتاج بکتاب دیگر نشود و الا نیست نسخ مگر در مقدار قلیل که بست آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم بلکه از پنج آیه هم کمتر است چنانکه در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ببیانش پرداخته ایم و الله اعلم بالصواب +

باب دوم در بیان ناسخ و منسوخ حدیث شریف

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجله اهل حدیث و اکابر این فن بست و یک حدیث است و نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام الحرانی رضی الله عنهم اجمعین ده حدیث و نزد حافظ ابن القیم از ده هم کمتر و ابو الفرج جوزی در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخلیط الشان در ناسخ و منسوخ حدیث دیدم کتابی مهذب از زلل سلیم از تخلیط جمع نمودم بعده چون آن کتاب دراز شده خواستم که هر قدر احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جدا گانه بنویسیم و از آنچه وجهی از برای نسخ و احتمال آن ندارد اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ میکند و آن منسوخ درین مختصر نیست بداند که دعوی او سست است و تمام این احادیث بست و یک حدیث است انتهی **حدیث اول** عن حذیفة رضی الله عنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال وهو قائم متفق علیه یعنی آمد آنحضرت بمزبله و کناسه قوم را پس شاشید و وی ستاده بود گفته اند این حدیث منسوخ بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت رآنی النبی صلی الله علیه وسلم و انا ابول قائما فقال یا عمر لا تبل قائما فما بلت قائما بعد رواه الترمذی و ابن ماجة یعنی دید مرا رسول خدا و من بول میکردم استاده پس گفت ای عمر بول مکن استاده پس نشاشیدم استاده هنوز و نیست این ادعا صحیح بلکه نهی از استاده شاشیدن برای آنست که در شاشیدن بر پا ایستاده آن بر پا یل نیفتد و فعل

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده وبدان استشفا نزدان مرض عادت
عرب نموده وبنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن محمد الرحمن اهدل در عدة الناسخ والمنسوخ
گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استاده پنج وجه
یکی استشفا از وجع صلب بر عادت عرب وی دران وقت این درد داشت پس شفا یافت
دوم بنا بر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پای بسبب آن نشستن نتوانست
چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مابضه بود ومابض همان باطن رکبه است سوم آنکه
جای نشستن نیافت زیرا که آنطرف سباطه که بروی آنحضرت استاده بود بلند بود چهارم
آنکه این فعل وی از برای امن بود از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین ست
عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگاهدارنده تر ست برای دبر پنجم آنکه برای بیان
جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عائشه رض آمده که من حدثکم ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یبول قائما فلا تصدقوه ما کان یبول الا قاعدا رواه
احمد والترمذی والنسائی علما گفته اند مکروه ست بول استاده کردن مگر بعذر واین کراهت
تنزیه ست نه تحریم ابن منذر بعد از حکایت خلاف درین امر گفته نشسته شاشیدن اولی
ست واستاده بول کردن مباح واین همه ثابت ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وبود اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه همان اختیار ایشان بود ونبود این سباطه
مختص بایشان بلکه در صحن خانهای جمیع ایشان بود والله اعلم انتهی کلامه گویم اوجه وجوه فعل
آن از برای بیان جواز ست پس بس وبقیه وجوه احتمالاتی بیش نیست مگر آنکه دلیلی بران
قائم شود ودرین صورت حدیث مذکور از نسخ در پرهیزے نباشد **حدیث دوم**
از ابو ایوب انصاری ست که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا اتیتم الغائط
فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا متفق علیه یعنی چون
بیائید شما حاجت انسانی را پس رو مکنید بسوی قبله ونه پشت دهید بجانب آن ولیکن روی
بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب واین مخصوص ست بمدینه منوره زیرا که قبله او جنوبی ست
ودرین دیار قبله غربی ست ولهذا اگر روی بمشرق ومغرب آرند روی وپشت بقبله می افتد

وغرض نهی ست ازان مگر کسی را که قبله در استقبال یا استدبار وی آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عمر رضی الله عنه که گفت ارتقیتُ فوق بیتِ حفصة لبعض حاجتی فرایت النبی صلی الله علیه وسلم یقضی حاجتهٗ مستدبر القبلة مستقبل الشام متفق علیه وبحدیث جابر که وی دید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد یکسال ازین نهی که بول مے کرد رو بقبله پس جماعهٔ گمان کرد که اول منسوخ ست بثانی حال آنکه چنین نیست زیرا که اول در صحراست و ثانی در بنیان گویم درین باب مذهبهاست تفرقه میان هر دو مذهب مالک و شافعی و احمد وغیر ایشان ست دوم عدم جواز استقبال مطلقاً سوم جواز هر دو مطلقاً چهارم عدم جواز استقبال مطلقاً وجواز استدبار مطلقاً و شافعی وغیره احتجاج کرده اند بر تفرقه باحادیث صحیحه مصرحه بجواز در بنیان پس محمول باشد نهی بر صحرا جمعاً بین الروایات و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسئله بر هشت قول و استیفا کرده ایم آنرا در شرح منتقی انتهی و در مختصر خود بعدم استقبال و استدبار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله مجوزین و مفرقین داده و تمام بحث درین مسئله در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور ست فلیرجع الیه

حدیث سوم از ابن عباس مرویست که گفت تصدق علی مولاةٍ لمیمونة بشاة فمر بها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها فدبغتموه فانتفعتم به فقالوا انها میتة فقال انما حرم اکلها متفق علیه یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگوسفندی مرده که از آنِ کنیز میمونه بود پس فرمود چرا نگرفتید چرم او را و دباغت کردید آنرا پس نتفع میشدید بدان گفتند این مردار ست فرمود جزین نیست که حرام خوردن اوست گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عبدالله بن حکیم تابعی که گفت آمد مرا کتاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قبل وفات او بیکماه که نتفع نشوید از مردار به چرم و به پی رواه الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجة اثرم گفته گویا این نسخ اول ست وغیر وی گفته جایز ست که باشد حدیث اباحت قبل موت او بیکروز و این در صحیحین ست و حدیث ابن حکیم مضطرب ست جداً و آمده محر رسطور رضی الله عنه گفته ممکن ست جمع میان هر دو حدیث باین طریق که اهاب نام جلد غیر مدبوغ ست و چون

دباغت کرده شد اهاب نماند پس ممنوع استمتاع با اهاب میتة است بی دباغت و چون مدبوغ شده لاباس به است چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر ست و در حدیث دیگر آمده تطهرها الماء والقرظ و در لفظی نزد مسلم از ابن عباس این ست اذا دبغ الاهاب فقد طهر و در عدة المنسوخ گفته در طهارت جلود میتة بدباغ هفت مذاهب ست و هر صاحب مذهب احتجاج باحادیث و غیرها بران کرده و بعضی از دلیل بعضے جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان در شرح مهذب کرده و در شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادلہ انتصار نموده انتهی گویم بعض آن ادله در مسک الختام ذکر کرده ایم و در دلیل الطالب کلام بسیط بران نموده و نیست این از نسخ در چیزے و نیز از حدیث مذکور که انما حرم اکلها یا شد ثابت شد که هر حرام نجس نیست و باین رفته اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و غیرهما در دراری مضیه و سبل السلام و جز آن و همین ست راجح و صواب چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم والله اعلم بالصواب

حدیث چهارم از ابو هریره مروی ست که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول توضؤا مما مست النار رواه مسلم یعنی شنیدم آنحضرت صلعم را می فرمود وضو کنید از آنچه سوده است آنرا آتش گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة ثم صلی فلم یتوضا متفق علیه یعنی خورد آنحضرت صلعم بازوی گوسفند پس نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت ترک وضو از آنچه مس کرده است آنرا نار گویم اختلاف کرده اند علما در وضو از ان جماهیر بر عدم وجوب اند و گروهی بوجوب رفته و جمهور جوابش بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ ست بحدیث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دهن و هر دو کف ست و این خلاف در صدر اول بود بعده اجماع کردند بر عدم وجوب وضو از ان والله اعلم آری سخن در وضو از اکل لحوم ابل باقی ست اکثر بر عدم انتقاض وضو بوده اند و رفته است بانتقاض از ان احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و اختیار کرده است آنرا بیهقی و نووی بنا بر صحت حدیث درین باب خاصة و هو الحق و حدیث وضو از مس کرده نار عام ست و خاص مقدم ست بر عام و در ما لابد منه بعد ذکر آن گفته و احتیاط

از همه اولی ست و در حجة الله البالغة نوشته اما الحجم اهل پس کار دران دشوارست قائل نیست بدان احدی از فقهای صحابه و تابعین و نیست راهی بسوی حکم بنسخ آن ولهذا قائل نشد بدان کسیکه غالب ست بروی تخریج قائل ست بدان احمد و اسحق و نزد من احتیاط انسان دران لائق ست انتهی و تمام بحث درین هر دو مسئله در شرح مختصر شوکانی ذکر کرده ایم **حدیث پنجم** مرویست از بسره که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ رواه مالك واحمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجة والدارمی یعنی چون دست رساند یکی از شما آله مردی خود را پس باید که وضو کند گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث طلق بن علی قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ قال وهل هو الا بضعة منه رواه ابوداود والترمذی والنسائی وروی ابن ماجة نحوه یعنی پرسیده شد رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو فرمود نیست ذکر مگر پاره گوشت از وی بغوی گفته این منسوخ ست زیرا که ابوهریره اسلام آورد بعد از قدوم طلق و وی روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود و نیست میان او و عورت او چیزی پس باید که وضو کند رواه الشافعی والدارقطنی انتهی والد محررسطور گفته پس ممکن ست جمع میان هر دو بحمل نقض بر مس بدون حیلولت ثوب و عدم نقض بر تقدیر حیلولت چنانچه حدیث ابوهریره مشعرست بدان انتهی در عدة المنسوخ گفته ادعا کرده است قومی نسخ حدیث طلق بقدوم او بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حین تاسیس مسجد و ابوهریره مسلم مهاجر و این قول محتمل ست گویم بعض محققین گفته اند نیست خلاف در آنکه حدیث ابوهریره راجح ست در متن و سند خود از حدیث طلق بوجوه یکی تاخیر اسلام راوی دوم احفظ و احوط بودن او سوم بودن او ناقل از عادت بسوی عبادت چهارم آنکه مثبت ست و برای ترجیح وجوه دیگر هم هست انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته تنها حدیث بسره راجح ست از حدیث طلق تا بانضمام احادیث کثیره دیگر بسوی او چه رسد زیرا که درین باب ست از جماعتی از صحابه که از ایشان ست جابر و ام حبیبه و ابن عمر و زید ابن خالد و سعد بن ابی وقاص و عائشه و ابن عباس و نعمان

بن بشیر و انس و ابی بن کعب و معاویه و قبیصه و اروی بنت انیس روایت کرده اند حدیث بسره را احمد و اہل سنن و مالک و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صحیحه احمد و الترمذی و الدارقطنی و یحیی ابن معین و البیہقی و الحازمی و ابن حبان و ابن خزیمه و بر که مائل شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورد طائلی و رفته است بسوی انتقاض وضو بمس ذکر جماعتی از صحابه و تابعین و ائمه و بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض ست و وارد شده است آنچه دال ست بر شکستن وضو از مس فرج و ان اعم ست از قبل و دبر چنانکه ابن ماجه از حدیث ام حبیبه آورده که گفت شنیدم آنحضرت صلعم را میفرمود هر که مس کند فرج خود را پس باید که وضو کند صحیحه احمد و ابو زرعه و ابن السکن گفته نمیدانم این حدیث را علتی و در حجة الله البالغه گفته این از آن جنس ست که سلف دران مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض و بنا مسلک تبلیغ نبود یکی ازین دو امر منسوخ انتهی و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح درر بہیه نوشته ایم **حدیث ششم** از ابی سعید خدری ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الماء من الماء رواه مسلم و ابو داؤد و ابن خزیمة و ابن حبان و اصله فی البخاری و رواه احمد من حدیث رافع و عتبان و الطحاوی من حدیث ابی هریرة و ابن شاهین فی ناسخه من حدیث انس معنی آنکه آب یعنی استعمال او و وجوب غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت ست پس بحکم این حدیث غسل بے انزال واجب نگردد گفته اند این حدیث منسوخ بحدیث ابی هریره که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه و زیاده کرد مسلم و ان لم ینزل یعنے چون نشست مرد درمیان چهار شعبهٔ زن پس در تعب و مشقت انداخت او را پس واجب شد غسل یعنے بر مرد و زن هر دو اگرچه انزال نکند و گفت ابی بن کعب که این خصتی بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعده منسوخ شد و حکم شد که چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا نه نووی گفته امت مجتمع ست بر وجوب غسل بجماع اگرچه باوی انزال نباشد و بر وجوب

بانزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعض ایشان و منعقد شد اجماع بعد الامرین بنا بر احادیث صحیحه بر وجوب غسل بالتقای ختانین انتهی گویم جمهور گویند حدیث الماء من الماء منسوخ ست و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد نفی وجوب غسل برویت در نوم ست چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق ست در احتلام و غیر احتلام و لهذا حافظ ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث ست در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع در اخیر بر ایجاب غسل قاله القاضی ابو بکر بن العربی انتهی و اما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت در حق مردی که می آید اهل خود را و انزال نمیکند بشوید ذکر خود و وضو کند پس منسوخ ست یا محمول بر مباشرت در ما سوای فرج و رفته ست داؤد و جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعدم وجوب در عدم انزال و به قال عثمان و علی والزبیر و طلحة و ابو ایوب و ابی بن کعب و گفت بخاری غسل احوط ست شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعدهم و حق غسل ست و در حجة الله البالغة گفته آنچه صحیح شد روایةً و درایةً جمهور فقها همین ست که هر که جهد کرد غسل بروی واجب گشت گو انزال نکند انتهی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام و شرح درر بهیه ست

حدیث هفتم حدیث ابن عمر ست در صحیحین و غیرهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة فلیغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل کند درین حدیث وجوب غسل این روز ست گفته اند منسوخ ست بحدیث سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم من توضأ للجمعة فبها و نعمت و من اغتسل فذلك افضل اخرجه ابو داؤد والنسائی والترمذی یعنی هر که وضو کرد برای جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد پس غسل افضل ست لیکن صحیح عدم نسخ اوست زیرا که حدیث ابن عمر را امت تلقی بقبول کرده و قریب سه صد تن آنرا از نافع روایت نموده و بست و چهار صحابی جز ابن عمر راوی او هستند و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و به قال اهل الظاهر و حکایت کرده ست آنرا ابن منذر از ابو هریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعدهم و جمهور مستحب گویند بحدیث سمره و در وی مقال ست زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد و بحدیث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتی الجمعة الخ وجه آن

و گفته‌اند این احادیث صارف امر اند بسوی ندب شوکانی رح گفته اگر صارف امر اند باشند
اما صالح صرف مثل قوله صلی الله علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام
یوما یغسل فیه راسه وجسده که در صحیحین وغیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که
این صریح در وجوب ست و تمام بحث را در نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفا کرده

حدیث هشتم روایت ابوهریره است ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة
بعد العصر حتی تغرب الشمس و این در صحیحین ست یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه
فرو رود آفتاب گفته‌اند منسوخ ست بحدیث عائشه رض که گفت ما دخل علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد العصر قط الا صلی رکعتین و این نزد نسائی و ابو داؤد وغیرهما ست
اثرم گفته حدیث عائشه رض خطا ست زیرا که مروی ست از وی که این دو رکعت را بعد ظهر
میگذارد پس مشغول کرد او را قومی وگذارد بعد عصر یکبار انتهی گوییم و مثل آن در صحیح بخاری
ست از ام سلمه و در سفر السعادت گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و در
حق غیر وی مکروه انتهی چنانکه در روایت ابی داؤد گفته که میگذارد رسول خدا صلی الله
علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد
از ان شیخ در شرح سفر السعادة گفته بالجمله احادیث و آثار نهی از مطلق نماز بعد از عصر
غالب و قوی تر ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن می نماید که از خصائص
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانکه مصنف گفت انتهی و ابن
عقیل گفته بود آنحضرت صلعم مخصوص بجواز صلوة در اوقات منهی عنها بنا بر جواز وصال مراد را
و در عدة المنسوخ گفته درینجا وجهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر مختص ست
باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح
واشهر همان اول ست انتهی و درین صورت حدیث مذکور منسوخ نخواهد بود مگر رسطو گوید
مخصوص ست ازین نهی گذاردن دو رکعت طواف بعد از صبح و بعد عصر در کعبه بحدیثی
که درین باب وارد ست نزد ابن ماجه وغیر او **حدیث نهم** روایت وائل بن حجر
ست که آن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یضع یدیه علی رکبتیه اذا رکع یعنی

بود آنحضرت می نهاد هر دو دست خود بر هر دو زانوی خود در رکوع سعد بن ابی وقاص گفته بودیم ما که می کردیم این را پس امر کرده شدیم برکب واین صریح ست در نسخ وتطبیق ست مذهب کافهٔ علما آنست وضع یدین ست بر رکبتین وتطبیق مکروه الا ابن مسعود وصاحبین او علقمه واسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق ست زیرا که ناسخ بایشان نرسیده وآن حدیث سعد ست وصواب همان ست که بران جمهور اند **حدیث دهم** روایت زید بن ارقم ست در صحیحین وغیرهما گفت بودیم ما که سخن می کردیم در نماز کلام میکرد مردی از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد وَقُوْمُوْا لِلّٰهِ قَانِتِيْنَ پس امر کرده شدیم بسکوت ونهی شدیم از کلام وهمچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین وغیرهما بلفظ ان فی الصلوة لشغلا ودر روایت احمد ونسائی وابی داود وابن حبان در صحیح ست ان الله یحدث من امره ماشاء وانه قد احدث من امره ان لا یتکلم فی الصلوة واین صریح ست در نسخ حسین اهدل گفته مذهب مالک وابو حنیفه واحمد وجمهور سلف وخلف تحریم کلام ست در نماز اگرچه برای حاجت ومصلحت نماز باشد واینکه کلام باطل مے کند نماز را اوزاعی وگروهی گفته جائز ست از برای مصلحت صلوة بحدیث ذو الیدین واین مرویست از اصحاب مالک والله اعلم انتهی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی وغیر عالم بمنع ست واما عالم پس ظاهر حدیث معاویه بن الحکم السلمی که در صحیح ست آنست که اعاده نکند وبود از شان وے صلی الله علیه وسلم عدم جرح بر جاهل وعدم امر او بقضا در غالب احوال بلکه اقتصار می فرمود بر تعلیم او وبر اخبارش بعدم جواز چیزی که از وی وقوع یافته وگاهی امر باعاده هم می کرد چنانکه در حدیث مسیٔ ست وظاهر عدم فرق ست میان ساهی وناسی ومیان عالم در ابطال صلوة ولیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم رح در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم جاهل وناسی رفته وگفت ابو حنیفه کلام ناسی مبطل صلوة ست وحدیث ابو هریره قبل تحریم کلام بود پستر منسوخ شد ودر وی بحث ست زیرا که تحریم کلام بمکه بود واین قصه بمدینه اتفاق افتاد وشافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل ست وکلام عامد مبطل اگرچه قلیل باشد وتاویل حدیث نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام شده

واین نسیان ست وکلام ذی الیدین بر توهم قصر صلوٰة بود پس حکم او حکم ناسی باشد وکلام
قوم جواب رسول بود واجابت رسول مبطل صلوٰة نیست و گفت مالک اگر کلام عمد برای
اصلاح نماز باشد مبطل نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری گوید من کامل کردم
واین نوع کلام از حدیث نهینا عن الکلام ولا تکلموا مخصوص ست کذا فی المسوی شرح الموطا
وتمام کلام برین مسئله بروجه تحقیق در دلیل الطالب کرده ایم وبایضاح حق حقیق بقبول
پرداخته فلیرجع الیه **حدیث یازدهم** روایت ابو سعید ست از آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم اذا رأیتم الجنازة فقوموا لها واین در صحیحین وغیرهماست گفته اند منسوخ ست
بحدیث علی کرم الله وجهه که قام النبی صلی الله علیه وسلم ثم قعد رواه مسلم یعنی ایستاد
آنحضرت در جنازه پستر نشست ودر روایتی از وی باین لفظ ست کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم امرنا بالقیام فی الجنازة ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس رواه
احمد وابو داود واین صریح ست در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفته اند جمعی از سلف
بسوی آنکه امر بقیام منسوخ ست باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی وابن عقیل گفته ممکن ست
جمع باینکه قیام مستحب ست وقعود جائز ونیست نسخ گویم نووی گفته مردم درین مسئله مختلف اند
مالک وابو حنیفه وشافعی قیام را منسوخ گفته اند واحمد واسحق وابن حبیب وابن ماجشون گفته
مخیر ست واختلاف ست در قیام کسیکه مشایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه وسلف گفته نشیند
تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین و گفته اند نسخ برای قیام کسی ست که جنازه بروی گذشته
وباین قائل ست اوزاعی واحمد واسحق ومحمد بن حسن واختلاف ست در قیام بر قبر تا آنکه
دفن کرده شود قومی مکروه گفته ودیگران بران عمل نموده واین مروی ست از عثمان وعلی
وابن عمر وغیرهم رضی الله عنهم در عدة المنسوخ گفته این کلام قاضی پستر کلام نووی ست ومشهور
در مذهب ما آنست که قیام مستحب نیست واین حدیث را بحدیث علی منسوخ گفته اند ونووی
گفته مختار همین ست پس امر بیان ندبا باشد وقعود از برای بیان جواز بود وتمام نمیشود
دعوی نسخ در مثل این زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد تعذر جمع میان احادیث ودرینجا
متعذر نیست والله اعلم **حدیث دوازدهم** ابوهریره گفت قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم من ادرکه الصبح وهو جنب فلا صوم له یعنی هرکه دریافت او را صبح و او جنب
ست پس نیست صوم برای او گفته اند این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه رض که گفت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم
فیغتسل ویصوم متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت او را فجر در رمضان و وی
جنب می بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال
دو امر دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعده منسوخ شد چنانکه عائشه رض گفت دوم
آنکه اشاره باشد بسوی کسیکه جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس وی امر کرده شود بامساک
و شمرده نشود از برای او صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابوهریره بسه وجه ست
دو ازان همین هر دو احتمال ست که اول آن جواب ابن منذر ست که از بیهقی روایت
کرده و نووی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در حینی که حرام بود جماع
در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعده منسوخ شد و ابوهریره ازان رجوع
نمود چون رسید او را خبر نسخ آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فیه والله
اعلم و عبارت نووی در وجه ثانی این ست که شاید حدیث ابوهریره محمول ست بر کسیکه
دریافت او را فجر در حال مجامعت و وی بران مستدیم ماند باوجود علم پس وی مفطر شد
امساک کند و نیست او را صوم و سوم آنکه ارشاد ست بسوی افضل که غسل کند قبل
از فجر و اگر خلاف آن نماید جائز ست و این مذهب اصحاب ما و اخوان ایشان از اهل
حدیث ست و اجماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و
بدان قائل اند جماهیر صحابه و تابعین و حسن بن صالح الطال آن حکایت کرده و برین
بود ابوهریره و صحیح آن ست که وی رجوع کرده و گفته اند نکرده و مروی ست از طاؤس
و عروه و نخعی که اگر عالم ست بجنابت خود صحیح نیست والا صحیح ست و محکی ست از
حسن بصری و نخعی که حرام ست در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم
بن عبدالله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند بسیار این خلاف مرتفع شد
و علما اجماع کردند بعد ازان بر صحتش و در صحت اجماع بعد از خلاف خلافی مشهور ست

بیگ جیوز

مراد اہل الاصول را حدیث عائشہ رض و ام سلمہ حجت ست بر ہر مخالف اللہ اعلم لذا فی عدة المنسوخ حدیث سیزدہم این ست افطر الحاجم والمحجوم رواہ احمد و ابوداود والنسائی وابن ماجۃ عن شداد بن اوس وصححہ البخاری و احمد و ابن خزیمۃ وابن حبان وحافظ ابن حجر در تلخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابہ آوردہ و در سبل السلام شرح بلوغ المرام گفتہ اخرجہ الائمۃ عن ستۃ عشر من الصحابۃ وسیوطی در جامع صغیر گفتہ متواتر ست وبالجملہ در وی دلیل ست برآنکہ حجامت مفطر صوم ست ہر دو را از حاجم ومحجوم و باین رفتہ گروہی قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او وابن المبارک و اوزاعی واسحق وابی ثور و واجب ست قضا د کفارہ و بہ قال ابن خزیمۃ وابن المنذر وابن حبان گفتہ اند این حدیث منسوخ ست بحدیث انس بن مالک کہ ثم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رخص فی الحجامۃ للصائم و در حدیث ابی سعید ست ثلثۃ لا یفطرن الصائم القئ والحلم والحجامۃ رواہ الترمذی وگفت این حدیث غیر محفوظ است وعبد الرحمن بن زید راوی او ضعیف ست در حدیث ابن الجوزی گفتہ حدیث اول اثبت ست ازین حدیث زیراکہ بر تضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع ست و حدیث انس را خالد بن البجلی روایت کردہ واحمد بن حنبل در خالد طعن نمودہ وفرمودہ او را احادیث مناکیر ست پس اگر صحیح شود نص صریح باشد در نسخ انتہی گویم حدیث افطار ما نا متواتر ست وعکرمہ از ابن عباس آوردہ کہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احتجم وھو صائم یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزہ دار بود پس فعل وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دال ست برآنکہ مراد کراہت ست در روایت کردہ است ابو داود از ثابت کہ گفت انس نبودیم ماکہ ترک کنیم حجامت را برای صائم مگر از کراہت جہد واخرجہ البخاری وگفتہ اند کہ فعل او ناسخ قول او ست زیراکہ قول در عام فتح بود و فعل در عام حجۃ الوداع سنہ دہم این حنین گفتگو کردہ است ابن الرفع برین حدیث و ابن صلاح در کتاب علوم الحدیث گفتہ بیان کرد شافعی کہ حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او ست زیراکہ در حدیث شداد مروی شدہ کہ وی ہمراہ آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را کہ حجامت میکند

در رمضان فرمود افطار کرد حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس ست که احتجام کرد آنحضرت ص
در وی محرم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سنه هشت و این آخر ست در سنه
ده و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجع الیه **حدیث چهاردهم**
از ابن عباس ست گفت صام رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم عاشوراء وامر بصیامه
رواه مسلم یعنی روزه داشت آنحضرت بروز عاشورا وامر کرد بروزه داشتن دران گفته اند
این حدیث منسوخ ست بحدیث عائشه رض که فلما نزلت فریضة رمضان ترک یوم عاشوراء
فمن شاء صامه ومن شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد افطار کند گویم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم
این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود در اول اسلام بعده نسخ پذیرفت و شافعی را در وی
دو وجه ست اشهر وی آنست که این روزه سنت ست از روزیکه مشروع شده
و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاکد بود چون صوم رمضان نازل شد
مستحب ماند دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث ست هذا یوم عاشوراء
ولم یکتب علیکم صیامه وانا صائم فمن شاء صام ومن شاء فلیفطر و بر هر دو مذهب
صوم این یوم سنت مستحبه است بعد ازانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلام ارشاد فرمود
و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قائلین فرضیت وی منقرض شدند گویم درین
باب حدیثهاست که شیخ عبدالحق دهلوی در ما ثبت من السنة یاد کرده و شوکانی این صوم
را آکد صیام ماه محرم گفته و در مسوی ست که نزد اکثر مستحب ست که با تاسع روز عاشر هم نهد
والله اعلم بالصواب **حدیث پانزدهم** از سبره جهنی ست نزد مسلم وغیره که وی غزا کرد
همراه رسول خدا صلی الله علیه وسلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان پس تر
بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا روز قیامت و مروی ست مانند آن از ابی هریره رض
و در حدیث علی ست نهی عن المتعة یوم خیبر و این در صحیحین ست ترمذی از ابن عباس آورده
که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیه الا علی ازواجهم او ما ملکت
ایمانهم و درین باب احادیث بسیار ست و خلاف طویل شوکانی رح در نیل الاوطار

استیفای این بحث نمودہ و در مختصر گفتہ نکاح متعہ منسوخ ست و در شرح آن گفتہ روایت
کسیکہ تحریم آن تا یوم القیامۃ روایت نمودہ حجت ست درین باب و در حجۃ اللہ البالغہ
گفتہ رخصت دادہ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وی چند روز بعدہ نہی کرد از ان
و بود ترخیص بنا بر وجود حاجت داعیہ و بود نہی بجہت ارتفاع آن حاجت در غالب اوقات
و نیز در جریان رسم بدان اختلاط انساب ست چہ نزد انقضای مدت مذکور بیرون میرود
از حیز و میشود اختیار امر بدست زن و نمی داند کہ چہ کند و ضبط عمدہ در نکاح صحیح کہ بنایش
بر تابید ست در غایت عسر ست تا بمتعہ چہ رسد انتہی در شرح السنہ گفتہ اتفاق کردہ اند علما
بر تحریم متعہ و آن ہمچو اجماع ست بین المسلمین و بود مباح در اول اسلام بستر منسوخ شد و
ابو الفرج گفتہ احادیث متفق اند بر نسخ متعہ و در حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن
در مکہ معظمہ و حدیث علی رض دال ست بر آنکہ تحریمش در خیبر بود و این مقدم ست بسہ وجہ
یکی آنکہ صحتش متفق علیہ ست و حدیث سبرہ از افراد مسلم ست دوم آنکہ علی رض اعلم
است باحوال نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غیر او سوم آنکہ بلشت تقدیم زمان وقت خفاے
آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند نزد فتح مکہ انچہ مباحش میدانستند بدون علم ناسخ پس نہی
کرد ایشان را و مخفی ماندہ بود نسخ وی بر جماعۂ کہ از ایشان ست ابن عباس رضی اللہ عنہ
انتہی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجہ شافی کردہ و اشیای نفیسہ آوردہ و نووی
بر وی استدراک چیزہا نمودہ و ترجمۂ این باب چنان نمودہ بیان نکاح المتعۃ و بیان انہ
ابیح ثم نسخ ثم ابیح ثم نسخ بعدہ کلام ماوردی و قاضی را بطولہ ذکر نمودہ و گفتہ صواب
مختار تحریم ست و اباحت دو بار بود و حلت قبل خیبر یعنی در اول اسلام بستر حرام شد
روز خیبر باز مباح شد بسال فتح مکہ و آن روز اوطاس ست بستر حرام شد بعد سہ روز تحریم
مؤبد الی یوم القیامۃ کما رواہ مسلم و نتوان گفت کہ اباحت مختص بود بانچہ گفتہ شدہ و تحریم
یوم خیبر از برای تاکید ست و انچہ روز فتح مکہ فرمود مجرد تاکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح
مکہ ست چنانکہ ماوردی و قاضی عیاض اختیار کردہ اند زیراکہ روایات مذکورہ مسلم در اباحت
روز فتح صریح دران ست جائز نیست اسقاط آن و نیست مانع از تکریر اباحت و اتفاق کردہ اند

علما بر آنکه این متعه نکاحی بود تا اجلی مسمّی نیست دران میراث و نه نفقه و حاصل میشد
فراق آن باقتضای اجل بغیر طلاق و واقع شده است اجماع بعد ازان بر تحریم او از
جمیع علما و نیست مخالف دران مگر فرقهٔ روافض و بود ابن عباس قائل باباحتش
قبل رسیدن ناسخش بوی پستر رجوع نمود ازان و روایت کرده است سعید بن جبیر که
وی گفت ابن عباس را چه کردی باجان خود دوست میداری نکاح متعه را و بردند
این خبر را سواران بآفاق گفت پس بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شناخت
مرا پس شناخت و هر که نشناخته پس منم ابن عباس بدرستیکه نکاح متعه حرام است
همچو میته و دم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ **حدیث شانزدهم** مروی است از ابن
عمر که گفت نهی کرد رسول خدا از اینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد سه روز گفته اند این حدیث
منسوخ است بحدیث ابوسعید که بود رسول خدا نهی میکرد ما را از اینکه حبس کنیم او را زیاده
بر سه روز پستر رخصت داد ما را در انکه بخوریم و ذخیره سازیم گوییم و در حدیث جابر است
کنا لا ناکل من لحوم بدننا فوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
کلوا و تزودوا فاکلنا و تزودنا متفق علیه و در حدیث سلمة بن الاکوع است فرمود آنحضرت
کلوا و اطعموا و ادخروا فان ذلک العام کان بالناس جهد فاردت ان تعینوا فیهم متفق
علیه و درین باب حدیثهاست و نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده اند
علما در نهی از اکل لحوم اضاحی بعد ثلاث قومی گفته امساک حرام و اکل ازان بعد ثلاث
حرام است و حکم تحریم باقی است کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علما گویند مباح است اکل و
امساک بعد ثلاث و نهی منسوخ است باحادیث مصرحه بنسخ لاسیما حدیث بریده و بعضی گفته
آنکه این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید
و آن علت رافت بود یعنی برای اعراب واردین در مصر و مقصود ازان مواسات
ایشان بود و گفته اند نهی اول برای کراهت بود و این باقی است تا امروز و لیکن حرام
نیست و اگر مثل علت مذکوره امروز واقع شود ثابت شود حکم اول از برای مواسات
مردم و برین حمل کرده اند مذهب علی و ابن عمر را رضی الله عنهم و الله اعلم

حدیث هفدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهی از انتباذ در دبا و مزفت و نقیر و مقیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه وسلم که فرمود نهیتکم عن الظروف وان ظرفا لا یحل شیئا ولا یحرمه وکل مسکر حرام و در لفظی از مسلم است در حدیث بریده کنت نهیتکم عن الاشربة الا فی ظروف الادم فاشربوا فی کل وعاء غیر ان لا تشربوا مسکرا نووی گفته بود نبیذ ساختن درین آوندها منهی عنه در اول اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حالش معلوم نشود و انسانی بگمان عدم سکر آنرا بنوشد پس شارب مسکر گردد و بود عهد قریب باباحت مسکر بعده چون زمانه دراز گذشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم منسوخ شد و انتباذ در هر ظرف مباح شد بشرط آنکه مسکر ننوشند انتهی شوکانی در شرح مختصر گفته و درین باب است احادیث مصرحه بنسخ چیزے که بود از نهی انتباذ در دبا و جز آن انتهی گویم مردم هنوز دران مختلف اند قومی ببقای حظر در ان رفته و به قال مالک و احمد و قومی بنسخ تحریم قائل گشته و همین است راجح حدیث هیجدهم از ابو سعید مروی است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن ومن کتب عنی شیئا فلیمحه یعنی منویسید از من چیزے مگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث پس باید که محو کند آنرا آمده است از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت قیدوا العلم بالکتابة مقید سازید علم را بنوشتن ولکن این موقوف صلاحیت تعارض با مرفوع ندارد ابن قتیبه گفته نهی فرمود در اول اسلام و چون دانست که سنن بسیار شود و حفظ فوت شود اختیار کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم مکه در قول وی صلی الله علیه وسلم اکتبوا لابی شاه گفته این صریح است بجواز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست یعنی در دلالت حدیث علی رضی الله عنه ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفة و مانند اوست حدیث ابی هریره کان عبد الله ابن عمر یکتب ولا اکتب ولکن مرفوع مغنی است از موقوف و آمده است احادیث در نهی از کتابت غیر قرآن پس بعضے از سلف منع کرده اند از کتابت علم و جمهور سلف بجواز قائل شده بعده اجماع کرد امت بعد ایشان بر استحبابش و جواب

داده اند از احادیث نهی بدو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بود نهی در اول امر اسلام قبل اشتهار قرآن بهر واحد و نهی از کتابت غیر وی بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر او و چون اشتهار گرفت وازین مفسده امن بصورت بست اذن داد ند دران دوم آنکه نهی تنزیه بود در حق کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بر وی خوف اتکال ست بر کتابت و اذن برای کسی است که وثوق ندارد انتهی مع زیادة و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب التثبیت فی الحدیث و حکم کتاب العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و آنرا دلیل جواز کتابت ست حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حق امرء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین الا و وصیته مکتوبة عنده متفق علیه و گویند وی رضی الله عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت علم و تصانیف را دران از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله علیه و آله وسلم اکتبوا لابی شاه اباحت بلکه استحباب او ست و الا صیغه امر بی صارف محمول بر وجوب ست والله اعلم **حدیث نود دهم** صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی از قتل نسا و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر و در حدیث صعب بن جثامه آمده که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از شبخون زدن بر مشرکین و رسیده شدن دران بزنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم و این در صحیحین ست و درین باب حدیثها ست و بود زهری چون روایت می کرد این حدیث را می گفت منسوخ ست ابن الجوزی گفته این قول او صحیح نیست و جزین نیست که نهی از تعمد نسا و صبیان تقبل ست و در حدیث صعب تعمد نیست پس تناقض نباشد انتهی گویم شوکانی در دراری مضیه گفته واقع ست اتفاق بر منع از قتل زنان و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه ایشان را سپر خود گردانند یا خود ایشان مقاتله نمایند انتهی و در مسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفرد ست و اما شبخون پس جائز ست اگرچه در وی بذراری و نسا برسد انتهی و نووی از برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب قتل النساء و الصبیان من غیر تعمد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد

عدم تعمد بغیر ضرورت ست و نهی در عدم تمیز و قتال ست پس اگر مقاتله کنند کشته شوند بقول جماهیر علما و همین ست مذهب ابو حنیفه والله اعلم **حدیث بستم** بریده روایت کرده که مردی دروغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس فرستاد آنحضرت ص مردی را و فرمود اگر زنده یابی او را بکش و اگر مرده یابی بسوز در آتش آن مرد رفت و مرده یافت و باتش بسوخت و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم لشکری و فرمود اگر بیابید شما هبار بن الاسود را پس بگردانید او را در میان دو خرمهٔ حطب و بسوزید باتش بستر برانگیخت در پس ایشان کسی را و فرمود لا تعذبوا بالنار عذاب مکنید باتش گویم ابن جوزی زیاده نکرد بر ذکر این هر دو حدیث و تکلم نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم احراق بنار ست و هو کذلک و حدیث هبار را بیهقی در سنن خود با حدیث دیگر مانند آن در قتال مشرکین در ترجمهٔ این قول قتلهم بضرب الاعناق دون المثلة آورده و گفته از شافعی آمده که مثله و احراق اهل شرک بنار ست حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن ایشان و حلال ست اگر مقاتله کنند آنها را بنبل و حجاره و نار و هر آنچه دافع ایشان باشد از حرب مسلمین و معونت اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امر وی صلی الله علیه وسلم بتحریق دو کس از قریش پستر نهی فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام ست قتل نسا و اطفال و شیوخ مگر از برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابو هریره نزد بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعث فقال ان وجدتم فلانا و فلانا لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال حین اردنا الخروج انی کنت امرتکم ان تحرقوا فلانا و فلانا و ان النار لا یعذب بها الا الله فان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متاع پس ثابت ست اذن شارع بدان چون در سوختن آن مصلحت باشد انتهی والله اعلم **حدیث بست و یکم** از علی رضی الله عنه مروی ست که گفت اهدی کسری لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقبل منه و اهدی له قیصر فقبل منه و اهدت له الملوك فقبل منها اخرجه احمد و الترمذی و البزار یعنی هدیه فرستاد کسری و قیصر و دیگر ملوک برای آنحضرت ص پس قبول نمود آنرا و از اینجا معلوم شد که جائز ست قبول کردن هدایای

کفار و در صحیحین ست از حدیث انس که اکیدر دومه هدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلعم جبه
سندس و درین باب هدیها ست گویند این احادیث منسوخ ست بحدیث کعب بن مالک
که فرمود آنحضرت لا اقبل هدیة مشرك اخرجه موسی بن عقبة فی المغازی وقال فی
فتح الباری رجاله ثقات الا انه مرسل و در حدیث عیاض بن حمار ست که وی فرستاد
برای آنحضرت صلعم هدیه یا ناقه فرمود اسلام آورده گفت نه فرمود انی نهیت عن زبد المشرکین
اخرجه ابو داود والترمذی وابن خزیمة وصححاه پس شوکانی در شرح مختصر گفته احادیث
در قبول وی صلی الله علیه وسلم هدایای کفار را بسیار ست و خطابی در حدیث کعب گفته
یشبه ان یکون منسوخا و گفته اندر د لقصد اغاظه بود تا مائل نشود بسوی ایشان چه
میل بسوی مشرکین جائز نیست و قبول هدیه مذکورین بجهت آن بود که اهل کتاب
اند و گفته اند رد در حق کسی ست که ازین هدیه اراده تودد و موالات دارد و قبول در حق
کسی ست که تانیس و تالیف او مرجو ست و ممکن ست که نهی ازبرای زجر و کراهت
باشد که منافی جواز نیست جمعا بین الادلة انتهی و در عدة المنسوخ گفته درین احادیث
سه وجه است یکی آنکه احادیث قبول اثبت ست و در حدیث عیاض ارسال دوم آنکه
حدیث عیاض مقدم ست و حدیث اکیدر متاخر پس ناسخ آن باشد سوم آنکه قبول هدیه
از اهل کتاب ست نه مشرکین و عیاض از اهل کتاب نیست پس گفته شود که از کسری
چه قسم قبول کرد جوابش آنکه این حدیث روایت زید بن ابی فاخته است و وی ثقه
نیست یا آنکه قبول در حق غیر کتابی منسوخ ست و در حق کتابی غیر منسوخ والله اعلم این
آخر کلام ابن الجوزی ست و نووی در باب غزوه خیبر در شرح مسلم تعارض احادیث
درین باب ذکر نموده و قاضی عیاض از بعض ایشان نقل کرده که احادیث نهی ناسخ
قبول هدیه است و جمهور گویند نیست نسخ بلکه سبب قبول آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مخصوص ست بفیء حاصل بغیر قتال بخلاف غیر او پس وی صلی الله علیه وسلم
طمع کرده باشد در اسلام و تالیف او بنابر مصلحتی مرجو مسلمین را و بعضی را مکافات کرده
و هدیه کسی که طمع در اسلام وی و مصلحت در قبول از وی نبود رد نموده و اما غیر نبی صلی الله

[illegible]

علیه وسلم را از ولات و علما و عمال پس حلال نیست قبول آن از برای نفس خود نزد جمهور علما و اگر قبول کند فی باشد برای مسلمین زیرا که هدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بجهت آنکه وی امام مسلمین ست و اگر از قومی ست که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد نه هدیه و این قول اوزاعی و محمد بن حسن و ابن حبیب و ابن القیم و غیرهم ست و گفته اند خاص ست بامام و باین قائل ست ابو یوسف و اشهب و سحنون و طبرانی گفته که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رد کرد هدیه را که فرستاده شد برای خاص نفس وی و قبول کرد هدیه را که خلاف این بود از آنچه در وی استلاب مسلمین ست و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند ائمه بعد او باجرای آن مجرای مال کفار از فی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این ست معنی حدیث هدایا العمال غلول اذا خصوا بها انفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه وسلم هدایای اهل کتاب را همچو اباحت ذبائح و مناکح آنهاست برای ما بخلاف مشرکین عبده اوثان انتهی کلامه این ست مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد استقراء و استیفا تمام آنرا جمع نموده اند و در اکثر از آن بحث ست چنانکه در زیر هر حدیث گذشته و درینجا علاوه این احادیث دو سه حدیث دیگر ست که در عمل بران اختلاف علماست الحاق آن تتمیما للفائدة مناسب نمود حدیث بست و دوم بروایت جابر بن عبدالله ست گفت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه رواه الترمذی والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بزنید او را تازیانه پس اگر عود کند در کرت چهارم پس بکشید او را گفته اند منسوخ ست بحدیث جابر زیرا که در آخرش گفته ثم اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد شرب فی الرابعة فضربه ولم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و ازینجا معلوم شد که فعل از ناسخ قول اوست و باین رفته است شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر ست و هم ترمذی و ابوداود از حدیث قبیصه بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلده و رفع القتل و در روایتی از احمد ست از حدیث ابوهریره فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بسکران فی الرابعة فخلی سبیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع ما فی هذا

الکتاب من الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث
ابن عباس و حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بینا علة
الحدیثین جمیعا فی الکتاب انتهی و آنچه در کتاب یعنی سنن خود بیان کرده این ست که این
در اول امر بود بعده منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر کما سبق و همچنین قبیصه
مانند آن از آنحضرت صلعم روایت نموده کما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث ست نزد عامهٔ
اهل علم نمیدانم میان ایشان اختلاف درین باب در قدیم و حدیث انتهی در دراسات اللبیب
فی الاسوة الحسنة بالحبیب گفته قول وی که این در اول امر بود بعده منسوخ گشته دعوی بلا دلیل
ست در آنچه مباح نیست دعوی مگر بنص شارع و همچنین حدیث جابر دلالت نمی کند مگر بر آنکه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد
که امر بقتل از باب اباحت ست و رخصت از برای سیاست نه از برای ایجاب
صدور بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت نخواهد بود تا جمع ممکن ست
قول بنسخ روا نیست با آنکه در صورت عدم امکان جمع هم اقدام بر نسخ نمیرسد تا وقتی که نصی
از شارع بنسخ آن یافته نشود اگرچه تاخر تاریخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکه حافظ
حازمی در مقدمهٔ کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او که این رخصت بود معنی وی
نزد من آنست که قتل در رابعه رخصت بود در حدیثی که امر کرده شد بدان پس امر در وی امر
اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکه در روایت قبیصه است و عجب ست از ترمذی
که با وجود این جمع که خودش از زهری روایت نموده چه قسم اقدام بر حکم بنسخ کرده و چون نسخ ثابت
نباشد پس آن کدام علت ست که بسوی آن در باب العلل اشارت نموده و چیست طریق
ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان بر معنی رخصت و اباحت او برای سیاست در بار چهارم با آنکه
اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد دال بر عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد
زیرا که معنی اخذ باحادیث رخص همین رویت ان احادیث ست مباح اگرچه گاهی عمل آن
از ایشان واقع نشده باشد چنانکه بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم برین حدیث
با آنکه احدی از علما بآن اخذ نموده ظاهر نشد انتهی کلامه گویم این جرح که بر ترمذی نموده

خوب ست اگر ثابت شود که تاخر تاریخ احد الحدیثین عن الآخر ناسخ نیست و فیه نظر اللهم مگر
آنکه تاویل کنند آنرا باباحت و رخصت باقطع نظر ازان و در عدة المنسوخ گفته نسخ قتل
شارب خمر در بار چهارم مجمع علیه ست و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بدان بر تقدیر وجود ناسخ
برای آن بعده گفته و الا اجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد والله اعلم **حدیث بست**
و سوم حدیث ابن عباس ست کان النبی صلی الله علیه وسلم جمع بین الظهر والعصر
بالمدینة والمغرب والعشاء من غیر خوف ولا مطر ولا سفر رواه الترمذی و مسلم
و این همان حدیث دیگر ست که ترمذی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده و گفته
که جز این دو حدیث همه آنچه در کتاب سنن اوست معمول به است و بر قول او باین
حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا او را منسوخ داشته اند و در باب العلل گفته بود
که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این ست که گفت
در سنن حدیث ابن عباس مروی ست بغیر وجه رواه جابر بن زید و سعید بن جبیر و عبد الله
ابن شقیق العقیلی و مروی ست از ابن عباس از آنحضرت صلعم غیر آن یعنی معارض او و آن اینست
که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین صلاتین من غیر عذر
فقد اتی بابا من ابواب الکبائر و در سندش حنش ست یعنی ابو علی رحبی و وی ضعیف ست نزد
اهل حدیث ضعفه احمد و غیره و عمل نزد اهل علم برین ست که جمع نکرده شود میان دو
نماز مگر در سفر و بعرفه و رخصت داده اند بعض اهل علم از تابعین در جمع میان صلاتین برای
مریض و باین قائل ست احمد و اسحق و گفته اند بعض اهل علم که جمع کنند میان دو نماز در
مطر و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مریض نمی بیند
انتهی کلام الترمذی در دراسات اللبیب گفته ترمذی در بیان علت این حدیث
زیاده از معارضه هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت ست
نه در حقیقت زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح ست مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده و حدیث
حرمت جمع معلول ست بحنش چنانکه خودش بآن اقرار کرده و همچنین جمعی کثیر بروی
جرح شدید کرده پس میان هر دو حدیث با وجود صحت یکی و ضعف دیگر معارضه نباشد

و بر فرض ثبوت معارضه و بودن هر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد که تفصی ازان
بجمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن ست بوجوه اگرچه حمل بر
عزیمت و رخصت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین بهمین وجه می کنند درینجا صحیح
نباشد بسبب تصریح یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصت ست اول آنکه قول وی من
جمع بین الصلاتین مطلق ست بر هر جمع بین کل صلاتین صادق می آید و حدیث ابن عباس
آنرا مقید بالجواز بتصریح فعل آنحضرت صلعم در جمع ظهر بعصر و مغرب بعشا کرده پس قول محرم
در ماسوای این باشد و این مباح بود بحدیث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع
کند میان دو نماز فائته و وقتیه باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن
تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این اتیان بابی از ابواب کبائر ست و آن فوت نماز ست و از
وجوه جمع بلکه اقرب آنها آنست که حرمت در حدیث قول مقید بغیر عذر ست و فعل بعذر بود و عذر
منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام ست ازان و از سائر اعذار کثیر و قلیل و ضعیف
و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه جای شغل شاغلی که در ان خوف فوت
صلوة بر بعض باشد پس مکروه یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب
یا جمع مرد متکاسل و متهاون و مائل بفراغ از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل بعد شغل
و لتعمیر اوقات متعدده باقبال علی الله سبحانه باداء مفترضات چنانکه از بطلهٔ امامیه و جهلهٔ ایشان
دیده میشود و این همه کلام بر تنزل ست و الا معلوم ست که حدیث قول معلول ست بحنش راوی
او باقرار ترمذی نووی گفته علما را درین حدیث تاویلات و مذاهب ست بعضی تاویل جمع
بعذر مطر کرده اند و این مشهور ست از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف ست بروایت دیگر من
غیر خوف ولا مطر و بعضی تاویل نموده که در ابر بود چون ظهر گذارد و ابر دور شد معلوم گشت
که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل ست و در وی اگرچه ادنائی احتمال
برای ظهر و عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صوری حمل کرده اند یعنی
تاخیر اولی و تعجیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل ست زیرا که مخالف ظاهر ست و فعل ابن
عباس و استدلال او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق ابو هریره مراد را و عدم انکارش

صریح ست در رد این تاویل و بعضی گفته اند که محمول ست بر جمع بعذر مرض و مانند آن و این قول احمد بن حنبل و قاضی حسین ست و اختاره الخطابی والمتولی والرویانی و همین ست مختار در تاویل بنابر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابو هریره و بجهت آنکه مشقت دران سخت تر از مطر ست انتهی کلام النووی پس با وجود این تاویلات و مذاهب اگرچه بعضی ازان بعید ست چه قسم اطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بران عمل نکرده و اگر مراد ترمذی عدم عمل بظاهر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کتابی هذا معمول به ما خلا حدیثین باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب او غیر مؤول معمول بظاهره نیست با آنکه بظاهر این حدیث هم جماعه از علما عمل کرده نووی گفته و همین ست محلی که رفته است با آن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه بجواز جمع در حضر برای حاجت رفته مر کسی را که عادت آن نکند و هو قول ابن سیرین واشهب من اصحاب مالک و حکاه الخطابی عن القفال الشاشی الکبیر من اصحاب الشافعی عن ابی اسحق المروزی عن جماعة من اصحاب الحدیث واختاره ابن المنذر ویؤیده ظاهر قول ابن عباس اراد ان لا یحرج امته و تعلیل نکرد آنرا بمرض و نه غیر او والله تعالی اعلم انتهی کلام و نزد من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل ست باشتراک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشا چه لفظ جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء یا لفظ تاخیر الظهر فصلاها فی وقت العصر مثلاً دلالت می کند بر آن زیاده از قول مالک و معنی اشتراک در مذهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه هر شی مانند آن وقت مختار ست و وقت ادا آخر اوست تا بقای قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک باین قول منفرد نیست بلکه موافق اوست عطا و طاوس رحمهما الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت مغرب و مشترک میشود این وقت و عشا پس وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد ست و تا وقت عشا اتساع دارد و وقت ادا باقی ست تا آنکه شب باقی ست قبل طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاوس مغرب و عشا فوت نمیشود مگر بنهار و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس ست درین باب و در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخیر ظهر و جمع آن بعصر در وقت وی بود و همچنین تاخیر مغرب و جمع آن بعشا و این عین اشتراک و امتزاج ست و با وجود این همه چه قسم جائز ست

عالم بالمذاهب است گفتن این حرف که احدی از اہل علم باین حدیث اخذ نکرده انتہی کلام الدراسات ملخصا و شوکانی در شرح مختصر گفته جمع میان دو نماز اگر صوری باشد بعذر جائز ست و در حقیقت جمع نیست زیرا که ہر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از دست جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در صحیح ست از حدیث ابن عباس وغیر او و در بعض روایات تصریح بدان وارد شده بلکه خود راوی آن جمع صوریش تفسیر کرده و در رساله مستقله توضیحش کرده ایم و مراد بجمع جائز بعذر جمع مسافر و مریض ست و مطر ہم عذر ست چنانکه ادله صحیحه بدان وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این اعذار ست و حق عدم جواز اوست والله اعلم و تمام این بحث در کتاب دلیل الطالب علی ارجح المطالب در مواضع چند ببسط لائق ذکر کرده ایم بدان رجوع باید کرد **حدیث بست و چهارم** حدیث نخواندن آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز جنازه بر مدیون ست حیث قال صلوا علی صاحبکم اخرجه احمد والبخاری والنسائی من حدیث سلمة ابن الاکوع و درین باب حدیثهاست بعده در حدیث جابر آمده من ترک مالا فلاهله ومن ترک دینا او ضیاعا فالی و علی اخرجه مسلم والنسائی واحمد واین ناسخ حکم اول ست و درین باب حدیثهاست علامه شوکانی در فتح ربانی گفته وقد ثبت التصریح فی بعض هذه الاحادیث بانه قال هذه المقالة بعد ان کان یمتنع من الصلوة علی المدیون وهذا یدل علی النسخ ابین دلالة ویفیده اوضح مفاد ومن لم یذکره ممن صنف فی الناسخ والمنسوخ فهو مما یستدرک به علیه انتہی و تمام کلام برین مرام در کتاب دلیل الطالب ست فلیراجعه **حدیث بست و پنجم** روایت ابن عمر ست قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یلبس المحرم قال لا یلبس القمیص الی قوله ولا الخفین الا ان لا یجد نعلین فلیقطعهما حتی یکونا اسفل من الکعبین رواه اهل السنن یعنی پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم چه چیز پوشد محرم فرمود نه پوشد قمیص و نه موزه مگر آنکه نیابد پاپوش پس ببرد موزه را تا آنکه فروتر شود از هر دو کعب استدلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع شرط جواز لبس خفین ست و برین اند جمهور علما و فقها و نزد احمد جائز ست پوشیدن آن بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق ست و آن این ست که گفت شنیدم رسول خدا

صلی اللہ علیہ وسلم خطبہ میکرد بعرفات من لم یجد ازارا فلیلبس سراویل ومن لم یجد
نعلین فلیلبس خفین واین متفق علیہ ست ودر روایتی از طریق ابی الشعثا آمدہ کہ قلت
ولم یقل لیقطعهما قال لا رواہ احمد در منتقی گفتہ هذا الظاهرہ ناسخ لحدیث ابن عمر
یقطع الخفین لانہ قال بعرفات فی وقت الحاجة وحدیث ابن عمر کان بالمدینة کما سبق
فی روایة لاحمد والدارقطنی انتهی ومراد بحدیث جابر این ست قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم من لم یجد نعلین فلیلبس خفین ومن لم یجد ازارا فلیلبس سراویل
رواہ احمد ومسلم در نیل الاوطار گفتہ جواب دادہ اند حنابلہ از حدیث ابن عمر کہ متمسک جمہور
ست بر وجوب قطع بچند وجہ یکی ازان دعوی نسخ ست کما تقدم وحکایت کردہ است
آنرا دارقطنی از ابی بکر نیشاپوری وشافعی در ام گفتہ ہر دو حافظ صادق اند وزیادت
ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا کہ محتمل ست کہ وی دران شک کردہ یا گفتہ ولیکن
بعض رواۃ از وی نقل آن نمودند انتہی ولیکن قول ابی الشعثا آبی ست ازان
کما سبق وبعضے سلوک طریق ترجیح کردہ اند میان ہر دو حدیث ابن جوزی گفتہ در حدیث
ابن عمر اختلاف ست در رفع ووقف او وحدیث ابن عباس مختلف نیست ورد کردہ اند
این را بانکہ مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذہ ومعارضہ
کردہ اند بانکہ حدیث ابن عباس مختلف ست ابن ابی شیبہ آنرا بسند صحیح از سعید بن جبیر
از ابن عباس موقوفا روایت کردہ وحافظ ابن حجر گفتہ ارتیاب نمی کند ہیچ یکی از محدثین
درانکہ حدیث ابن عمر اصح ست از حدیث ابن عباس زیرا کہ حدیث ابن عمر بسندی آمدہ
کہ موصوف باصح الاسانید ست واتفاق کردہ اند بران از ابن عمر غیر واحد از حفاظ و
از ایشان اند نافع وسالم بخلاف حدیث ابن عباس کہ مرفوع نیامدہ مگر از روایت جابر
بن زید از وی تا آنکہ اصیلی گفتہ اند شیخ مصری لا یعرف کذا قال وهو شیخ معروف
موصوف بالفقہ عند الائمة وبعضی از ایشان استدلال کردہ اند بقیاس خف بر سراویل
در ترک قطع واین مردود ست بانکہ مصادم نص ست پس فاسد الاعتبار باشد وبعضی
حجت بقول عطا آوردہ کہ قطع فساد ست واو تعالی فساد را دوست ندارد واین وہم

هم مردودست بآنکه فساد در چیزی ست که شارع ازان نهی کرده نه در چیزی که دران اذن کرده بلکه واجبش نموده ابن الجوزی گفته امر بقطع محمول بر اباحت ست نه بر اشتراط عملاً بالحدیثین واین تکلف ست وحق آنست که نیست تعارض درمیان مطلق ومقید زیراکه جمع میان هردو ممکن ست بحمل مطلق بر مقید وتا جمع ممکن ست واجب همان باشد نه رفتن بسوی ترجیح واگر مصیر بترجیح جائز باشد ترجیح مطلق ممکن ست زیراکه ثابت ست از حدیث ابن عباس وجابر ورعایت دوکس از روایت واحد ارجح ست والله اعلم انتهی کلامه گویم حدیث ابن عمر درسنن ست وحدیث ابن عباس در صحیحین ومعهذا متفق علیه ست وبعد ازانکه نزد بخاری ومسلم بطریق رفع ثابت شده وقفش در طریق ابن ابی شیبه مضرت نمی کند چه رفع زیادت ست وزیادت مخرجه بطریق صحیح مقبول ست وعلاوهٔ آن حدیث ابن عمر مقدم ست وحدیث ابن عباس متاخر وآخر ناسخ اول باشد واگر قول بنسخ صحیح نیست جمع درین مقام کفایت می کند کما تقدم والله اعلم **فائده** نووی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود نسخ حدیث گاهی بنص چنانکه حدیث کنت نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ونهیتکم عن لحوم الاضاحی ... فوق ثلث فامسکوا ما بدا لکم ونهیتکم عن النبیذ الا فی سقاء فانتبذوا فی الاسقیة کلها ولا تشربوا مسکرا وگاهی باخبار صحابی چنانکه گوید کان آخر الامرین من رسول الله صلی الله علیه وسلم ترک الوضوء مما مست النار وگاهی باجماع همچو ترک قتل شارب خمر در کرت چهارم وگاهی بتاریخ نزد تعذر جمع والله اعلم حسین بن عبدالرحمن اهدل در عدة المنسوخ بعد از ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان می کند گمان کننده قلت منسوخ را والتفات میکند باستدراک اشیا بران پس متعذر می شود بروی استحضار آن وگاهی بعضے ازان مستحضر میشود پس رجوع می کند ازان بقبض عنان اعتراض یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات یسیره ومیداند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر بتخصیص وتعارض حازمی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علما بر نسخ آن نزدیک بیست وهفت حکم ست ازانجمله ست استقبال بیت المقدس که باستقبال کعبه منسوخ گشته وآن اول چیزے ست که نسخ پذیرفته از امور شرع وبودند صحابه در نماز

ظهر گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با اصحاب خود دو رکعت وکلام در نماز
وحکم مسبوق وترک صلوة در خوف ونماز جمعه قبل خطبه ونماز جنازه بر منافقین وتحریم
زیارت قبور مردان وجواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر ووجوب صوم
عاشورا وسجود ما بین طلوع وشروق شمس وجواز اکل لحوم حمر اهلیه ورجعت مطلقه ابدی
واعتداد متوفی عنها زوجها تا یک سال وجواز شرب خمر وتحریم اکل وجماع در لیالی
رمضان وتخییر میان صوم وکفاره وتحریم جهاد بسیف با کفار وتحریم قتال در اشهر
حرم ووجوب قیام لیل بر غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم واعتبار عشر رضعات در تحریم
رضاع وتحریم کتابت غیر قرآن ووجوب وصیت برای اقربین وتوارث میان قرابت
وحبس زانیین تا موت ووجوب قتال مسلم واحد بعشر کفار واجماع کرده اند مسلمانان
برآنکه نماز چهارگانه گذارده نه شود دوگانه اگرچه در اصل همچنین بود لیکن در زیادتی فی العبادات
اختلاف ست در آنکه این نسخ ست یا نه بر دو قول واجماع کرده اند بر وجوب حجاب از برای
زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل اباحت ست نیست از منسوخ در چیزی واگر
ترخیص شرعی بالنسخ شرع متقدم ست پس منسوخ ست واقرب اول ست ودر آنچه ذکر کردیم
از شمار منسوخات چیزی ست که اجماع نه کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات ولیکن
الآن متفق اند بر عدم اعتبارش پس نزد کسی که آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ ست
ودر منسوخ ست آنچه نسخ آن مشتهر شده ونیست در وی خلاف ونه نقل اجماع از کسیکه
بروی توثیق باشد فیما اعلمه الله تعالی وآن نسخ ست بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم
وامر بایذای زانیین وتحریم کنز فضه وذهب بعد از اخراج زکوة وتحریم قتل کفار وباغیان در
اشهر حرم وجواز تنفیل قبل از قسمت ولبس خواتم ذهب وامر بقتل کلاب سود وجواز مثله
ودر منسوخ ست آنچه نسخ وی مشتهر شده ورفته اند بدان جماهیر وشاذ ست مخالفت در آن
مثل نسخ الماء بالماء ووضو از آنچه آتش آن را مس کرده وتطبیق در رکوع وامر بضرب نساء
مطلقاً وموقف امام میان دو کس وقول به نبودن ربا مگر در نسیه ووجوب حقوق در مال
سوای زکوة وامر بعتیره که ذبیحه باشد در ماه رجب ومتعه نسا وتحریم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام

در رضاع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقر بر تفصیلی که در وی ست و در جواز لبس حریر
از برای مردان با دعای نسخ تحریم و مسح علی الخفین یا دعای نسخ دران و در صدر اول خلاف
درین مسئله شاذ بود و بعده قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شائع شد خلاف در نسخ تحریم استقبال
قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر و در متعه حج و طهارت جلد میته بدباغت و تیمم
تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدمین و مخیر اقرب الی الشذوذ ست و التفات
در نماز و جواز اقامت غیر موذن و قطع صلوة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی تصاویر و وضع
یدین قبل رکبتین و جهر بتسمیه و ثبوت قنوت در صبح و قرارت خلف امام و افضلیت اسفار بصبح
و قیام برای جنازه و نسخ عدد تکبیرات صلوة جنازه تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین
و فساد صوم مصبح بجنابت و جمهور بصحت وی بوده اند و فساد صوم محضر و نسخ اباحت فطر در
سفر و جمهور بر خلاف این هستند و نسخ نبیذ فقط در آوندهای شراب مجود دُبّا و حنتم و مزفت و نقیر
و جز آن و قائل نیست بعدم نسخ دران مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او و اختلاف کرده اند در نسخ
فی قوله تعالی فی الممتحنة فَاٰتُوا الَّذِیْنَ ذَهَبَتْ اَزْوَاجُهُمْ مِّثْلَ مَآ اَنْفَقُوْا بنابر اختلاف ایشان
در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور ست و گذشت و نهی از رقی و از قول ما شاء الله و
شاء فلان و اشتراط در حج و ابتدای کفار بقتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد حاجت
و تحریم لحوم خیل و جواز مزارعت و اذن برای متوفی عنها در نقل مکان در ایام عدت و نسخ
آن صحیح شده و قتل مسلم بذمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیفای قصاص قبل اندمال جرح
و جلد محصن قبل رجم و حکم زنا کننده با کنیزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استعانت بمشرکین
و اخذ سلب بغیر بینه و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از بول استاده و وجوب غسل
یوم جمعه پس اینهمه نود و هفت حکم ست که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ بست و هفت حکم از آن
و مشتهر شد نسخ سیزده حکم از آن و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی و مشتهر ست خلاف در
چهل و هشت حکم و لکن اکثر یا کثیر از آن چنانست که دران شرائط نسخ مجتمع نشد بلکه از باب
عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و تعارض ست که در وی رجوع بسوی تطبیق یا جمع یا ترجیح

میباشد و احسن کتب مؤلفه در ناسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار للحافظ ابی بکر الحازمی ست
نووی وغیره نص کرده اند بر آنکه مثل او درین باب تالیفی نبوده است و حازمی سماع دارد از حافظ
ابوموسی اصفهانی و طبقهٔ او از اصحاب علی بن الحداد وغیره و او را تصانیف دیگر نافع نیز هست
از آنجمله است عجالة اللسان فی اسماء الاماکن البلدان و وی شروع کرده بود در ترجیح احادیث
مذهب و برسیده بود تا کتاب الصلوة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نووی ذکر او در تهذیب
الاسما نموده و کتاب او در ناسخ و منسوخ حدیث کتابی مبسوط کثیر الفوائد ست و بیرون نمی رود
از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از ان معلوم بالضرورة ست احتیاج بسوی ذکر آن نیست
مثل نسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس و نحو ذلک والله اعلم انتهی کلامه عمدة
المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اہل الحدیث والحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان می ماند

این همه که گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقه در تعریف کتاب عزیز
حدها ذکر کرده اند که هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست والاولی ان یقال هو کلام الله المنزل علی
محمد المتلو المتواتر چه برین حد از آنچه بر سائر حدود وارد می شود هیچ وارد نمی شود و در حدیث صحیح
آمده که نزول قرآن بر هفت حرف شده است و اصولیان ادعای تواتر این هر هفت بلکه قرات
عشره می کنند اما حق آن ست که بعضی از ان متواتر ست و بعضی آحاد و هر چه مصحف شریف
بران مشتمل ست و قرای مشهورین بران اتفاق کرده اند آن قرآن ست و در مختلف فیه خلاف و حق
آن ست که بسمله آیه از هر سوره هست و نیست خلاف در وقوع محکم و متشابه در قرآن و هر یکی را تعریفها
کرده اند و حکم محکم وجوب عمل بر دست و در متشابه خلاف و حق عدم جواز عمل بدست فقط و اجب
رد متشابه بسوی محکم ست چنانکه در نصوص قرب و معیت و نحو آن بسوی استوای او تعالے
بر عرش و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند که در قرآن از هر لغت چیزی هست از رومیه
و هندیه و فارسیه و سریانیه و جز آن و اکثر انکارش کرده اند اما دلیلی صالح حجت نیاورده این ست
بیان کتاب و اما سنت پس عبارت است از فعل و قول و تقریر وی صلی الله علیه وآله وسلم

وباتفاق اہل علم سنت مطہرہ مستقل ست بتشریع احکام وہمچو قرآن ست در تحلیل حلال وتحریم حرام ودر روایت عرض احادیث بر قرآن مختلق موضوع ست نزد ائمۂ این شان اوزاعی گفته الکتاب احوج الی السنة من السنة الی الکتاب ویحیی بن کثیر گفته السنة قاضیة علی الکتاب وبالجمله ثبوت حجیت سنت مطہرہ واستقلال او بتشریع احکام ضروری دینی ست وخلاف نمی کند دران مگر کسی که بہره از اسلام ندارد ودر افعال وی صلی الله علیه وسلم تعارض نیست بلکه مجرد اکوان متغایره ست که در اوقات مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض متصور ست اما صورة ودر حقیقت راجع بسوی مبینات اقوال ست وتعارض قول وفعل را صور ست ودر رفع آن از این صور وحق آنست که ہم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بچیزی داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطور شیٔ علی البال بدون تنجیز ست آری اشارات وکنایت وی صلی الله علیه وآله وسلم منجمله سنت باشد وحجیت بدان قائم وترک او را در تاسی حکم فعل او ست واخبار بر انواع ست وحق آنست که علم حاصل بخبر متواتر ضروری ست والیه ذهب الجمهور واین خبر با شروط ست بعض متعلق بمخبر وبعض بسامع ومذهب جمهور وجوب عمل ست بخبر واحد ووقوع تعبد بدان وہر که دران خلاف کرده چیزی که صالح تمسک باشد نیاورده ومتتبع عمل صحابه از خلفا وغیرہم وعمل تابعین واتباع ایشان باخبار آحاد نیک میداند که آن قدر ست که جز در مؤلف بسیط نمی تواند گنجید وہر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده باسباب خارج مثل ریب در صحت یا تہمت در راوی یا وجود تعارض ومثل آن کرده وآحاد بر اقسام ست وعمل را بدان شروط بعض متعلق براوی وبعض بمدلول خبر وبعض بنفس لفظ خبر وحدیث صحیح حجت ست ومنجمله آن مرسل باشد وحق عدم قبول او ست با خلافیکه در آنست وحدیث منقطع حجت نباشد ودر تعارض جرح وتعدیل وعدم امکان جمع میان ہر دو اقوال ست وحق حقیق بقبول آنست که اجتہاد را دران مسرح ست ولابد ست از ذکر سبب در جرح وتعدیل وبعد این ذکر خود راجح از مرجوح بر مجتہد مخفی نمی ماند وبر تقدیر قول بقبول مجمل جرح وتعدیل از عارف جرح مقدم باشد بر تعدیل این ست بیان سنت اما اجماع پس عبارت ست از اتفاق مجتہدین امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم بعد وفات وی در عصری از اعصار بر امری از امور ومراد باتفاق اشتراک در اعتقاد یا قول یا فعل ست وبیرون رفت بقید مجتہدین اتفاق عوام زیرا که وفاق وخلاف ایشان

ما در اجماع اعتبار نیست و اجماعی که بر وجوب تقلید میت نقل میکنند از همین قبیل است زیرا که اجتماع مجتهدین
مسلمان بر منع از وست و نیز بیرون رفت ازین قید اتفاق بعض مجتهدین را و بعض زمانه اهل اجتهاد
است در وقت حدوث آن مسئله و بعضی شرط کرده اند در حجیت اجماع انقراض عصر مجتهدین و عدم سبق
خلاف مستقر و عدالت متفقین و رسیدن ایشان بعدد معتبر در تواتر و هر خلاف است در امکان اجماع
فی نفسه و امکان علم بدان و امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم این همه خلاف
است در آنکه حجت شرعی هست یا نه مذهب جمهور حجیت اوست و دلیل بر آن نزد اکثر سمع است فقط
نه عقل و حق عدم حجیت اوست و اگر تسلیم کنیم که حجت است و علم بدان ممکن پس اقصی ما فی الباب
آنست که مجمع علیه حق باشد و لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند هر مجتهد مصیبست
و نیست واجب بر مجتهد دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم اتباع او در این اجتهاد بخصوصه واجب نیست و قائلین
حجیت اجماع اختلاف دارند جمعی که خفیفا از ایشانند بآن رفته که حجت قطعی است و قومی گفته ظنی است
و بعضی تفصیل کرده و گفته امر متفق علیه معتبرین قطعی است و سکوتی ظنی و اجماع را از مستند لابد است و
هر که گفته بلا مستند جائز است قول او ضعیف است و در وجوب بحث از مستند اجماع بر مجتهد خلاف است
و همچنین در عدم اعتبار مجتهد مبتدع در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی مجتهد
عصر ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مدینه علی الانفراد و در قبول اجماع
سکوتی و عدم آن ده از ده قول است ظاهر عدم حجیت اوست و نیز خلاف کرده اند در جواز اجماع بر چیزی که
واقع شده است اجماع بر خلاف آن و در اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث
بعد از اختلاف اهل عصر در آن مسئله بر دو قول و معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن است نه غیر
ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین
و در مسائل نحویه قول جمیع نحویین و غیر اهل فن از علم عوام است جمعی اعتبار او کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار
اوست و خلاف یکی از مجتهدین مر اهل اجماع را ناقض اجماع است جمهور گویند آن نه اجماع باشد و نه حجت و در
حجیت اجماع منقول بطریق آحاد خلاف است جمهور اشتراط عدد تواتر کنند و قول قائل لا اعلم خلافا
بین اهل العلم فی کذا مفید اجماع نیست و هر که گفته هست قول او فاسد است این است بیان اجماع و اما
قیاس پس در اصطلاح فقها حمل معلوم بر معلوم است در اثبات حکم یا نفی او بامر جامع میان هر دو از حکم یا صفت

ولنضاره جمهور محققین و اتفاق است بر حجیت قیاس صادر از وی صلی الله علیه وسلم و خلاف در قیاس شرعی است جمهور
از صحابه و تابعین و فقها و متکلمین بآن رفته که اصلی از اصول شریعت است استدلال میرود بدان بر احکام وارده بسمع و نظام و
انکارش کرده اند و زعم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه در ان حکمی منصوص علیه است در قرآن یا سنت یا معدول
عنه بفحوای نص و دلیل او و این مغنی است از قیاس و شک نیست که در عمومات و مطلقات نصوص کتاب و سنت
وفای هر حادثه است و این هر دو قائم اند ببیان هر نازله عرف ذلک من عرفه وجهل من جهله و ارکان
قیاس چهار چیز است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را ازین چهار تفاصیل طویله است و صحت قیاس را
دوازده شرط ذکر کرده اند که بمحل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذهب جمهور است
و علت را مسالک و در جریان قیاس در اسباب خلاف است همچنین در حدود و کفارات جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته و
اعتراض معترض بر کلام مستدل بیست و شش قسم است مطالبات و قوادح و معارضات و دائره بحث در تفاصیل این هر سه
خیلی وسیع است و انواع اعتراض را تا قریب بچهل نوع رسانیده اند و در تحقیق استحسان قولهاست جمعی بآن رفته و
جمهور انکارش نموده تا آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع و بعض اهل علم گفته اند اطلاق استحسان بر دو چیز است
یکی بر تقدیم دلیل شرعی و این واجب العمل است زیرا که حسن و قبح شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلاً چیزی باشد که
محظور است بدلیل شرعی و در عادات مردم مباح است پس قول بدان حرام و واجب اینجا اتباع دلیل و ترک عادت
است خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و در اینجا یک چیز دیگر است که آنرا مصالح مرسله نامند و
استدلال بالمرسل خوانند و در قول بدان خلاف است بر ده مذهب و اقوال جمهور تمسک بدان منع کنند مطلقاً این است
بیان اصول اربع شرع باختصار و تفصیل آن از کتب اصول مبسوطه باید جست و اما اجتهاد پس در عرف فقها آن را
تعریفهاست آمدی گفته هو استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیة علی وجه یحس من
النفس العجز عن المزید علیه پس مجتهد کسی است که استفراغ وسع می کند در تحصیل ظن بحکم شرعی و لابد است که بالغ
عاقل ثابت الملکه قادر بر استخراج احکام از مآخذ باشد و این بار شرطهاست اول و دوم آنکه عالم باشد بنصوص
کتاب و سنت چه قاصر در یکی ازین هر دو غیر مجتهد است یا او را اجتهاد جائز نیست و شرط معرفت در ان
قدر متعلق باحکام است نه قلیل جدا سوم آنکه عارف بود بلسان عرب وهی که تفسیر غریب کتاب و حدیث
مسطور و نحو آن تواند کرد و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست بلکه تمکن بر استخراج آن از مولفات ائمه این فن
کافی است و از ایشان تعریف تهذیب آن بر حروف معجم بر وجه خوب کرده اند چهارم آنکه عالم باشد باصول فقه

بلکه طویل الباع کثیر الاطلاع باشد زیرا که این چیز قسطاس اجتهاد و اساس او همین علم است پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ
بر وجهی که هیچ شیء بر وی مخفی نماند و تفصیل این شروط در مسک الختام شرح بلوغ المرام و جز آن نوشته ایم فلیرجع الیه و در
اشتراط علم بدلیل عقلی اختلاف است جمعی شرط کرده و جمعی نکرده و هو الحق زیرا که دوران اجتهاد بر ادلهٔ شرعیه است
نه بر ادلهٔ عقلیه و در اشتراط علم اصول دین و علم فروع خلاف است و حق عدم اشتراط او ست چه تولید فروع خود
از وست پس اجتهاد بسوی آن نعنی چه و بعضی علم جرح و تعدیل را داخل علوم اجتهاد داشته اند و این درست
است لیکن مندرج است زیر علم سنت مطهره چه علم سنت بدون آن نا تمام است و گفته اند داخل است
در آن معرفت قیاس با شروط و ارکانش زیرا که قیاس مناط اجتهاد است و اصل رای که انشعاب فقه از وست و لیکن
این نیز مندرج است زیر علم اصول فقه چه بابی از ابواب وی است جمعی گفته خلو زمان از مجتهد قائم بحجة الله که
مبین ما انزل الله للناس باشد جائز نیست و به قال الحنابلة و هو الحق و یدل علیه ما صح عنه صلی الله
علیه و سلم من قوله لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق حتی هو الاول و کیف که اجتهاد بر متاخرین
ایسر و اسهل است از اجتهاد بر متقدمین و خلاف نمیکند در آن هر که ذی فهم صحیح و عقل سوی است اما منکرین
بنا بر عکوف بر تقلید و اشتغال بغیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و هر که فضل خدا را ببعض خلق و عباد
منحصر سازد و فهم شریعت[۴] و خلاف کرده اند در تجزی اجتهاد جمعی منع کرده و جمعی جائز گفته و حق عدم جواز
دو وقوع او ست و حق در مسائل شرعیه اگر قطعی معلوم بالضرورة باشد چنانکه وجوب صلوة خمس و صوم رمضان
باو احد است و موافق او مصیب و مخطی او غیر معذور و اگر از ضروریات شرعیه نیست و دلیلش قاطع پس مخطی
در آن آثم است در صورت تقصیر و غیر آثم در صورت عدم تقصیر در بحث از آن و در هر چه دلیل قاطع نیست اختلاف
در آن طویل است و حق آنست که حق واحد است و مخالفش مخطی ماجور اگر حق اجتهاد در آن وفا کرده و بعد
احراز ما یکون به الاجتهاد بتقصیری از خود در بحث از آن راضی نشده و این قول باطل است که حق متعدد است
بتعدد مجتهدین و تقلید عبارت است از قبول رای کسیکه قائم نمی شود بدان حجت بلا حجت و از ینجا معلوم شد
که قبول قول نبی صلی الله علیه و سلم و عمل بدان تقلید نیست زیرا که قول و فعل او خود حجت است قاضی در
تقریب نقل اجماع کرده است بر آنکه آخذ بقول نبی صلی الله علیه و سلم و راجع بسوی او مقلد نباشد بلکه صائر بسوی
دلیل و علم یقین است انتهی و اختلاف کرده اند در آنکه تقلید در مسائل متعلقه بوجود باری تعالی و صفات او جائز است
یا نه جمعی گویند جائز نیست و ابو اسحق بطلان اجماع اهل علم از اهل حق حکایت کرده پس اگر اعتقاد کرد بدون

[۴] جمعی بجواز رفته و

معرفت دلیل اکثر ائمه برانند که وی مومن ست از اهل شفاعت اگرچه بترک استدلال فاسق میشود و بعض
ائمة الحدیث واشعری گفته مومن نیست تا آنکه از جمله مقلدین بیرون رود و این باطل ست و نیست
بین قول اثارت از علم والحق هو الاول و نیز اختلاف کرده اند در جواز تقلید در مسائل شرعیه فرعیه جماعتی
گفته جائز ست و جمعی گفته جائز نیست مطلقا قرافی گفته مذهب مالک و جمهور علما وجوب اجتهاد و
ابطال تقلید ست و ابن حزم ادعای اجماع بر نهی از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت انما انا بشر اخطی و
اصیب فانظروا فی رائی فما وافق الکتاب والسنة فخذوا به وما لم یوافق فاترکوه و مثل آن ابوحنیفه
و شافعی و احمد نیز گفته اند و نصوص ائمه اربعه بالفاظها در تصریح بنهی از تقلید در قول مفید و جز آن مذکور ست و
ازینجا معلوم شد که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذهب جمهور ست و مؤید اوست اجماع بر عدم جواز تقلید
اموات و بر آنکه عمل مجتهد برای خود رخصت ست نزد عدم دلیل و غیر او را بران عمل جائز نیست بالاجماع و این دو
اجماع تقلید را از بیخ بر میکنند پس شگفت از کسانی ست که قناعت بجهل خود نکرده بایجاب تقلید بر جان خود
و غیر خود بر دوخته اند با آنکه تقلید باتفاق اهل علم جهل ست نه علم مذهب سوم تفصیل ست یعنی بر عامی واجب
و بر مجتهد حرام ست و اکثر اتباع ائمه اربعه بهمین قائل اند اما مخفی نیست که اعتبار در خلاف باقوال مجتهدین ست
و این اتباع مقلدین اند نه مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد لا سیما چون هر چهار ائمه ایشان منع
کرده اند ایشان را از تقلید خود و تقلید غیر خود و بعضی متعسفین این منع را حمل بر مجتهدین کرده اند نه مقلدین
در ارشاد الفحول گفته لم یأت من جوز التقلید فضلا عمن اوجبه بحجة ینبغی الاشتغال بجوابها و
نوهم برد شرائع الله سبحانه الی اراء الرجال انتهی و خلاف کرده اند در آنکه واجب بر عامی التزام مذهب
معین در هر واقعه ست یا نه جماعتی گفته لازم ست و رجحه الکیا و جمعی گفته لازم نیست و رجحه ابن برهان
والنووی و هو مذهب احمد بن حنبل و بر همین گذشته است سلف امت مرحومه تفاصیل این مطالب
از رساله جنة فی الاسوة الحسنة بالسنة و کتاب حصول المامول من علم الاصول باید جست چه محل این
ابحاث کتب علم اصول فقه ست نه این موضع بلکه مقصود درینجا صرف ضبط اطراف و اشارات
باکناف بود پس بس و بالله التوفیق و هو المستعان و خیر رفیق

۱۳۱۸ه ۱۹۰۰ع
تمت
بلا اجازت احدی طبع نکنند